

ناگفته هایی از  
جنگ هشت ساله عراق علیه ایران  
جنگی که تحمیلی بود  
جنگی که ما فقط دفاع کردیم  
دفاعی مقدس در برابر شرق و غرب و ۲۶ کشور

ویژه مسابقه کتابخوانی هفته دفاع مقدس



## بسم الله الرحمن الرحيم

### مقدمه:

در ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ رژیم بعثی عراق با هدف برانداختن نظام نوپای جمهوری اسلامی جنگی تمام عیار را علیه ایران اسلامی آغاز کرد که به دفاع مقدس ۸ ساله ملت ایران منجر شد.

صدام حسین با ظاهر شدن در برابر دوربین های تلویزیون عراق با پاره کردن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، آغاز تجاوز رژیم بعثی به خاک ایران را اعلام کرد. جنگی نابرابر در شرایطی به ایران اسلامی تحمیل شد که از جانب استکبار جهانی به ویژه آمریکا تحت فشار شدیدی قرار داشت و در داخل کشور نیز جناح های وابسته به غرب و شرق، با ایجاد هیاهوی تبلیغاتی و ایجاد درگیری های نظامی در صدد تضعیف نظام بودند و نیروهای نظامی نیز به خاطر تبعات قهری انقلاب، هنوز مراحل بازسازی و ساماندهی را به طور کامل پشت سر نهاده بودند. آمریکا برای به سازش کشاندن جمهوری اسلامی و در نهایت تسلیم آن ها حمایت پنهان و آشکار خود را در کلیه زمینه های سیاسی، نظامی، اقتصادی و ... از رژیم بعثی عراق به اجرا گذاشت. از سوی دیگر نیز ابرقدرت دیگر جهان یعنی شوروی که متحد عراق محسوب می شد، خصومتش را با نظام اسلامی که شعار نه شرقی و نه غربی را سرلوحه کار خود قرار داده بود و در جریان اشغال افغانستان توسط شوروی، این تجاوز را محکوم کرده بود، بیش از پیش نمود. ارتش عراق که بر اساس محاسبات خود از وضعیت داخلی و خارجی ایران، فتح یک هفته ای تهران را در سر می پروراند، در روزهای نخست تجاوز، بدون مانعی جدی در مرزها تا دروازه های اهواز و خرمشهر پیش تاخت. تحت چنین شرایطی امام خمینی (ره) به فروش آمد و ندای ملکوتیش دل های شیفتگان انقلاب و نظام را متوجه دفاع از کیان جمهوری اسلامی نمود، به طوری که میلیون ها نفر از اقشار مختلف مردم اعم از کارگر و کارآفرین، کارمند و مدیر، بی سواد و باسواد، دانش آموز و دانشجو در کنار روحانیت با تشکیل ارتش بیست میلیونی بدون امکانات و تجهیزات و حتی آموزش های نظامی به مقاومت پرداختند. علی رغم کارشکنی های رئیس جمهور وقت بنی صدر، دفاع مقدس مردم مسلمان و انقلابی ایران شکل گرفت و نیروهای جوان و شهادت طلب به جبهه ها شتافتند. پس از شکل گیری اتحاد و انسجام در میان نیروهای انقلابی و طرد نیروهای وابسته، حماسه ای مقدس شکل گرفت که در تاریخ ایران اسلامی بی سابقه بود. حماسه دفاع مقدسی که برکات و دستاوردهای بی نهایتی را برای ملت ایران به ارمغان آورد و جهاد و شهادت مردمان با ایمان و مخلص این سرزمین، ستون های نظام اسلامی را تا مدت ها مستحکم نمود. به مناسبت بزرگداشت این همه مجاهدت و ایثار هر سال ۳۱ شهریور تا ششم مهرماه به عنوان هفته دفاع مقدس نامگذاری شده است.

اما نایبستی تجلیل و قدردانی از افرادی که بدون هیچ چشم داشت مالی با نثار جان و مالشان و صرفا با هدف صیانت از اسلام و دفاع از تمامیت ارضی این مرز و بوم قیام و در جبهه های حق علیه باطل شرکت نمودند، به این دوره کوتاه محدود گردد. به یاد بیاوریم که در هشت سال دوران دفاع مقدس انبوهی از فرهنگ ها و

شخصیت ها شکل گرفت به طوری که جمعی از رزمندگان دعوت حق را لبیک گویند به درجه رفیع شهادت نائل آمدند، تعداد دیگری جانباز و ایثارگر ماندند، گروهی در زمره آزادگان قرار گرفتند و جمعی دیگر با یاد و خاطره جبهه و جنگ در عرصه های سازندگی کشور حضور یافتند.

مطالعه تاریخ جنگ های کشورهای مختلف دنیا به ویژه جنگ اول و دوم جهانی موید این موضوع است که نویسندگان، فیلم سازان و هنرمندان کشورهای پیروز در جنگ همواره کوشیده اند ضمن توصیف ایثار و مقاومت مردمشان به طرح فداکاریها، باورهای اخلاقی، آزادی خواهانه و میهن پرستانه آنان در جنگ بپردازند و حتی امروز پس از گذشت حدود هفتاد سال از جنگ جهانی علاقه بر زنده نگهداشتن حماسه های آن از طریق ساخت فیلم های سینمایی یا نوشتن داستان ها و رمان ها به مناسبت های مختلف از قربانیان، رزمندگان و بازماندگان جنگ تجلیل به عمل می آورند و از آنان به نحو مناسبی قدردانی می شود.

ما نیز که با باورهای اسلامی و دینی علیه نظام ستم شاهی قیام و هشت سال دفاع مقدس را سپری کردیم و از اندیشه های مذهبی پیروی می کنیم بیش از دیگران بایستی نسبت به پاسداشت خون شهدا وزنده نگهداشتن یاد و خاطره آنان و همچنین ارج نهادن به جان فشانیهای جانبازان، ایثارگران و رزمندگان با حفظ کرامت شان و منزلت والا ی این عزیزان بی ادعا و حتی گمنام اقدام کنیم. آنانی که حتی پس از سال ها با به یادگار داشتن سوغات جبهه و جنگ با تحمل رنج و درد بسیار امروز شربت شهادت را می نوشند و در این مسیر بی هیچ ادعا همواره بر کوس رسوایی دشمن در بهره گیری از سلاح های شیمیایی و کمک های جهانی به رژیم جنگ ستیز بعثی عراق می کوبند.

از یاد نمی بریم که تجاوز عراق به ایران در سپتامبر ۱۹۸۰ آغاز شد و به مدت ۸ سال ادامه یافت و این طولانی ترین و بی سابقه ترین جنگ متعارف قرن حاضر به شمار می رود چرا که جنگ جهانی اول و دوم مدتی کمتر از هشت سال ادامه یافتند و جنگ های دیگر، مانند جنگ ویتنام شمالی و جنوبی نیز به عنوان یک جنگ متعارف همانند جنگ ایران و عراق شناخته شده است. تاریخ از هشت سال جنگ برای ایران، شرف و آزادی و مقاومت و ایمان به خدا را در صفحات خود ثبت کرد، اما از متجاوز و متحدان او که طی هشت سال او را یاری و تشویق کردند، جز به زشتی یاد نکرده و نخواهد کرد.

## نیمه های پنهان جنگ ایران و عراق و پشتیبانی ۲۶ کشور از عراق:

جنگ ایران و عراق یکی از پیچیده ترین جنگهای جهان و منطقه بود و ما اکنون در شرایطی قرار گرفته ایم که لحظه به لحظه اسرار و ناگفته هایی از این جنگ منتشر می شود. بخشی از حقیقت، درون جنگ ماست و بخش دیگر آن در دست ۲۶ کشوری است که چرخ های ماشین جنگی عراق را روغن می زدند. که به گوشه هایی از آن اشاره می کنیم:

### ۱- خواب و خیال دشمن در مورد ایران:

تا نیم ساعت دیگر کمر ایران خواهد شکست.

وفیق السامرای (مسئول بخش ایران در استخبارات عراق):

ساعت ۱۲ روز ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ۱۳۵۹) صدو نود و دو فروند هواپیمای جنگنده نیروی هوایی عراق، به طرف اهدافشان در خاک ایران به پرواز در آمدند. در همین لحظه فرمانده کل قوا، صدام حسین در حالی که چفیه قرمز رنگ به سر داشت و نوار فشنگ به دور کمر خود بسته بود، بی آنکه درجات نظامی اش را نصب کرده باشد، وارد اتاق عملیات شد.

«عدنان خیر الله» وزیر دفاع به او چنین گفت:

«سرور من! جوانها بیست دقیقه قبل به پرواز در آمدند» صدام به او پاسخ داد: «تا نیم ساعت دیگر کمر ایران خواهد شکست.»

## ۲- کمکهای تسلیحات نظامی:

شوروی بزرگترین تأمین کننده نیازهای تسلیحاتی عراق

روزنامه القبس چاپ کویت:

«شوروی یک پل هوایی برای حمل اسلحه و مهمات به عراق بر قرار کرده است. گورباچف با ارسال نامه‌ای به برخی سران عرب، به آنان اطمینان داده است که شوروی اجازه نخواهد داد عراق در جنگ با ایران شکست بخورد.»

«در نوامبر ۱۹۸۳ بین هزار تا هزار و دویست مشاور نظامی شوروی به عراق برگشتند و ۴۰۰ فروند تانک T۵۵ و ۲۵۰ فروند تانک T۱۲ به عراق داده شد و مقادیر عظیمی موشک گراد، فراگ ۷، سام ۹ و اسکادبی در راه بود. عراق تنها کشوری بود که از بلوک شرق به موشک اسکادبی مجهز شد.»

«در سال ۱۹۸۳ شوروی بار دیگر تحویل سلاح در حجم وسیع را به عراق از سر گرفت و تمامی تجهیزاتی را که عراق در طی دو سال نخست جنگ با ایران در صحنه نبرد از دست داده بود جایگزین کرد.»

چالز فیلیپ دیوید (نویسنده کتاب جنگ خلیج فارس توهم پیروزی):

«شوروی با ۶۱٪ بزرگترین تأمین کننده نیازهای تسلیحاتی عراق است.»

انگلستان و ساخت شبکه پناهگاه‌های زیر زمینی برای صدام:

«در ژوئن ۱۹۸۲ صدام تصمیم گرفت برنامه پرهزینه ساخت شبکه پناهگاه‌های زیرزمینی را به اجرا بگذارد تا بتواند منابع استراتژیک خود را از خطر حملات هوایی مصون بدارد. بر این اساس شرکت‌های انگلیسی طرحی را ارائه کردند که به موجب آن برای ۴۸ هزار سرباز پناهگاه امن ساخته می شد. هر پناهگاه تونل پولادین داشت و می توانست تا ۱۲۰۰ نفر را در خود جای دهد. یکی از آنها در کنار کاخ ریاست جمهوری بنا شده بود. و پر از تجهیزات الکترونیکی، کامپیوتر، تله پرینت و شبکه‌های ارتباطی بود و دفتر صدام را با تمام نقاط عراق در تماس دائم قرار می داد. حفاظت از این پناهگاه به گونه ای بود که اگر کسی به داخل آنها رخنه می کرد دوربین‌های ویدیویی او را می دیدند و مسلسل‌های خودکار نصب شده بر روی دیوارها بر سر و روی او گلوله می باریدند. در راستای همین همکاری‌ها شرکت مارکنی انگلیس فرستنده‌های میکروویو نظامی در اختیار عراق قرار داد و

شرکت راکال نیز متعهد شد تا کارخانه تولید پیشرفته‌ترین رادیوی نظامی جهانرا به نام «حاکم» در عراق احداث نماید.»

مین های ضد نفر ایتالیایی

آلن فریدمن (محقق و نویسنده امریکایی):

«در یکی از پیچیده ترین خلاف کاری ها در رم، میلیون ها مین مرگ بار با استفاده از یک شرکت قلابی در سنگاپور به عراق فرستاده شدند. عراق به کمک یکی از شعبات بانک «لاوورو» در شمال ایتالیا ۹ میلیون مین ضد نفر به ارزش ۲۵ میلیون دلار خریداری نمود. این مین ها ساخت شرکت «والسلا» بود که ۵۰ درصد آن تحت مالکیت شرکت فیات، گروه صنعتی بزرگ ایتالیا و تحت کنترل جیانی آنیلی ۷۲ ساله بود که امروزه نیز به عنوان پادشاه بدون تاج و تخت ایتالیا معروف است. برخی از مین هایی که عراق دریافت نمود از نوع بسیار وحشتناکی است که به راحتی می توان آنها را از هلی کوپتر پخش کرد یا به سادگی روی سطح بیابان انداخت. اگر کسی روی این مین ها پا می گذاشت پای قربانی تا میج یا حتی ران پا قطع می شد.»

فرانسه و فروش جنگنده های میراژ

کنت تیرمن (محقق و نویسنده امریکایی):

«در ژانویه ۱۹۸۱، تحویل ۶۰ فروند میراژ Fمجهز به موشک که ابتدا از سوی والری ژیسکاردستن معلق شده بود آغاز گشت. در ژوئیه همان سال فرانسه بنی صدر و مسعود رجوی را به عنوان پناهنده سیاسی پذیرفت. رجوی، پاریس را به ستاد اپوزیسیون ایران تبدیل کرد. به دنبال خروج دیپلمات های فرانسه از تهران در سال ۱۹۸۲ فرانسه اقدام به تحویل ۵ فروند هواپیمای سوپر اتاندارد مجهز به موشک های اگزوست به عراق کرد.»

آلن فریدمن:

«تحویل سلاح تقریباً به صورت روزمره ادامه داشت. یکی از پایگاه های ناتو که در مرکز فرانسه احداث شده بود به صورت مرکز بارگیری آنتونوف های نیروی هوایی عراق در آمد. این هواپیماها روزانه به این فرودگاه می آمدند و موشک های ساخت فرانسه، بمب های خوشه ای، فیوز و تجهیزات رادار را با خود به عراق می بردند. سازمانهای اطلاعاتی فرانسه در سال ۱۹۸۶ بر آورد کردند که اگر سه هفته از ارسال کمک به عراق خودداری کند، آن کشور شکست خواهد خورد.»

خمپاره های دو زمانه فرانسه

کنت تیرمن (محقق و نویسنده امریکایی):

«معامله ۱/۶ میلیارد دلاری طرح ولکان یکی از شیرین ترین معاملات فرانسه با عراق بود. ۸۳ تویی که موضوع قرارداد ولکان بود برای طیف وسیعی از مقاطعه کاران تسلیحاتی فرانسه درآمد تولید می کرد. درهمین راستا عراق از شرکت فرانسوی TRT یک فیوز فوقالعاده پیشرفته و پیچیده خرید که با نصب آن بر روی دماغه خمپاره ، موجب می شد تا خمپاره درست قبل از رسیدن به زمین منفجر شود. یکی از افراد ارتش فرانسه که خمپاره اندازه های عراقی را در بیابانهای بصره آموزش می داد می گوید: «با یک بار آتش آنها همه ایرانی ها را تا فاصله یک

کیلومتری درو می کردند. همین سلاح بود که جلوی امواج انسانی ایران را گرفت؛ درست مانند نبرد «وین» در جنگ جهانی اول، آنها مدام آتش می کردند و ایرانی ها واقعا قتل عام می شدند.»

مصر کانالی برای فروش تسلیحات ناتو

آلن فریدمن (محقق و نویسنده امریکایی):

«در طول دهه ۸۰ حسنی مبارک رئیس جمهور مصر حدود ۳/۵ میلیارد دلار موشک و تسلیحات به عراق فروخت که صدام از پرداختن بهای آن امتناع کرد. در سال ۱۹۸۴ او با همکاران خود در دولت مصر به توافق رسید تا با عراق بر روی برنامه سری موشک های بالستیک دارای قابلیت هسته ای همکاری کند. این برنامه پروژه کندور ۲ نام گرفت. مبارک در ملاقات خود با بوش در سال ۱۹۸۶، مصر را به کانالی برای صدور انواع گوناگون فناوری های موشکی ناتو که شرکت های پوشش اروپا به بغداد قاچاق می کردند تبدیل ساخت.»

بلژیک و ساخت پایگاه های نظامی برای عراق

«صدام در ژوئن ۱۹۸۲ قراردادی به ارزش ۸۳۰ میلیون دلار با یک شرکت بلژیکی به نام سیکسکو امضا کرد. هدف از این طرح پر هزینه که به نام رمزی پروژه ۵۰۵ خوانده می شد. آن بود که برای جنگنده های پیشرفته عراقی ۸۰۰ پناهگاه در عمق ۵۰ متری زمین احداث گردد. سیکسکو که از اعتبارات صادراتی دولت بلژیک استفاده می نمود طی ۴ سال ۱۷ پایگاه هوایی و چند مقر نظامی در عراق ایجاد نمود. میراژهای عراق در جریان جنگ با ایران از همین پناهگاه ها خارج می شدند و به پرواز در آمدند. از دیگر شرکای صدام سایبیترا کنسرسیوم بلژیکی بود که با جدیت تمام روی پروژه های عکاشات و القائم کار می کرد و یکی از بزرگترین کارخانه های آزمایشی و تولید فسفات جهان را در این دو منطقه بنا نمود.»

### ۳- کمک های هسته ای و سلاح های غیر متعارف:

همکاری های هسته ای برزیل

کنت تیمرمن (محقق و نویسنده امریکایی):

در همان حال که فرانسه مشغول تکمیل راکتورهای هسته ای در عراق بود، صدام با برزیل قرار داد ۱۰ ساله همکاری هسته ای امضا کرد. این قرارداد که در سال ۱۹۷۲ بسته شد به قدری محرمانه بود که دولت بعدی برزیل مدعی شد از محتوای آن بی خبر بوده است. در یکی از تبصره های قرارداد که به درخواست صدام گنجانده شده بود، برزیل متعهد می شد مقادیر زیادی اورانیوم طبیعی و غنی شده با درصد کم، تکنولوژی هسته ای، تجهیزات و آموزش مربوطه را در اختیار عراق قرار دهد.

فرانسه و اعطای یک بمب اتمی به عراق

وفیق السامرایی (مسئول اسبق بخش ایران در استخبارات عراق):

کمک های خارجی فرانسه به عراق به جایی رسید که فرستاده آنها به بغداد آمد وبا وزیر دفاع وقت، عدنان خیر الله ملاقات نمود و به او گفت:

«فرانسه به طور جدی زمینه اعطای یک بمب اتمی به عراق را بررسی می نماید. می توان برای محصور کردن ایران به توقف جنگ این بمب را به هدف مشخصی پرتاب کرد.»  
من تا سال ۱۹۸۴ نسخه‌ای از این گزارش را که با امضای وزیر دفاع برای صدام ارسال شده بود، در یک صندوق ویژه نگهداری می کردم.»

حسین کامل (رئیس صنایع دفاع عراق) در این خصوص می گوید:  
«واقعیت این است که تلاش ما ساختن بمب اتم بود. منتها با قدرت کم. به این خاطر اگر موفق به پیروزی در جنگ نشدیم آن را علیه ایران به کار ببریم. صدام سال ۱۹۹۰ را برای استفاده از بمب اتم در منطقه جنوبی جنگ تعیین کرده بود. آن روز تنها چیزی که برای صدام اهمیت داشت به پایان رساندن ساخت بمب اتم و استفاده از آن علیه ایران بود.»

بمب خوشه ای کارآمد ترین سلاح برای درهم شکستن امواج انسانی  
آلن فریدمن (نویسنده و محقق امریکایی):

«امریکا به پیشنهاد ویلیام کیسی (رئیس سیا)، تحویل بمب های خوشه‌ای به عراق را در اولویت قرار داد زیرا این سلاح را مناسب ترین و کارآمد ترین سلاح برای در هم شکستن امواج انسانی مدافعان ایرانی می دانست. به اعتقاد او این بمب ها می توانست به یک قدرت تصاعدی واقعی و مؤثر علیه قوای ایرانی تبدیل شود. در واقع این بمب ها از لحاظ تکنیکی جزء سلاح های متعارف محسوب می شوند اما در میدان نبرد همانند سلاح های نامتعارفی چون سلاح های شیمیایی می توانند موجب کشتار وسیعی شوند. چنانچه این بمب ها درست عمل کنند می توانند در وسعتی به اندازه ۱۰ برابر زمین فوتبال هر کسی را کشته یا مجروح کنند. عملاً این بمب ها چرخ گوشت های هوایی هستند و هر چیزی را در سر راه خود خرد می کنند.»

آلن فریدمن (محقق و نویسنده امریکایی):

«کارلوس کاردوئن رئیس صنایع کاردوئن، به تدریج منافع سرشاری از فناوری بمب خوشه ای و تشویق مقامات ارشد شیلی برای ارسال آن به عراق به دست آورد. او تا آن زمان بمب های خوشه‌ای به ارزش نیم میلیارد دلار از طریق شیلی به عراق فروخته بود... و به وی اجازه داده شده بود که مقدار زیادی ماده زیرکونیوم را از ایالات متحده وارد کند. این ماده از مواد اصلی تشکیل دهنده بمب های کوچکی بود که در داخل بمب خوشه ای قرار داده می شد. او به دلایل متعددی از صدام و پینوشه (رئیس جمهور دیکتاتور شیلی) سپاس گذار بود، چرا که صدام بهترین مشتری او بود که در رؤیاهایش می توانست داشته باشد و پینوشه با توسعه تسلیحاتی شیلی او را به نوعی ثروتمند ساخته بود.»

#### ۴- کمک های اطلاعاتی:

پیوند ماهواره ای امریکا و عراق

کنت تیمرمن محقق و نویسنده امریکایی:

«پیوند ماهواره‌ای در صدر موافقت‌های بلند مدت عراق و آمریکا بود در مورد تحرکات نیروی هوایی ایران. از اطلاعات با ارزشی در اختیار ارتش عراق قرار می‌گرفت، این اطلاعات را آواکسهای آمریکایی مستقر در ریاض، به کمک پرسنل آمریکایی از منطقه نبرد جمع آوری می‌کردند در همین راستا مجتمع پیشرفته و پر هزینه‌ای در بغداد ساخته شد تا اطلاعات مستقیماً از ماهواره دریافت شده و پردازش بهتری از اطلاعات بر روی عکس‌ها صورت پذیرد.»

سر لشکر و فیک السامرایی (مسئول اسبق بخش ایران در استخبارات عراق):

«این عکسها به گونه ای بود که ما به راحتی می‌توانستیم تصاویر سربازانی که در پادگان‌های ایران در حال آموزش هستند را مشاهده کنیم، حتی کسی که در رژه، دست و پایش را به اشتباه حرکت می‌داد در این عکس‌ها مشخص بود. هنگامی که کارخانه‌های سیمان را بررسی می‌کردیم، تعداد کیسه‌هایی که در روی کامیون‌ها قرار داشت را به راحتی شمارش می‌کردیم، در عین حال ماهواره‌ها نتایج حملات هوایی و موشکی را نیز گزارش می‌دادند.»

زامداران عربستان و دادن گزارشهای محرمانه ایران به عراق

مجله ژون آفریک مورخ ۹ ژوئن ۱۹۸۲:

«زامداران عربستان درست یک ماه مانده به شروع جنگ، هنگام استقبال از صدام به وی هدیه شاهانه‌ای دادند و آن گزارشی بود که از سوی دستگاه های سری امریکا تهیه شده بود و در آن اوضاع اقتصادی، اجتماعی و نظامی ایران تشریح شده بود. علاوه بر آن اطلاعات دقیقی درباره وضعیت ارتش ایران، تعداد نفرات آن، مواضع و تجهیزات قابل بهره‌برداری آن و اطلاعات مختلف دیگر که بسیار محرمانه بود به او منعکس کردند. خلاصه آنکه یک نقشه کامل تهاجم تهیه شده بود.»

دراختیار قرار دادن امکانات شناسایی

بر اساس عملیات سیاه رادیو های کد گذاری شده ای در اختیار خلبانان عراقی قرار داده شد تا آنها امکان ارتباط با افسران مستقر در کشتی‌های امریکایی در خلیج فارس را داشته باشند. یک افسر بازنشسته در این رابطه گفت: «هدف این بود که هواپیماهای عراقی بر فراز خلیج فارس بتوانند با افسران ما تماس بگیرند. این روابط روزانه باعث شد تا هواپیماهای عراقی بتوانند نفت‌کش‌ها و کشتی‌های تجاری به مقصد ایران را شناسایی کنند و این امر کمک زیادی به عراقی‌ها در انتخاب اهدافشان می‌کرد.»

## ۵- کمکهای نیروی انسانی:

«سودان در اواسط دی ماه ۶۱ صدها تن از سربازان ارتش خود را به جبهه‌های جنگ علیه ایران اعزام نمود. همچنین بدستور جعفر نمیری رئیس جمهور سودان در شهر خارطوم پایتخت این کشور و پاره‌ای از شهرهای دیگر دفاتری جهت ثبت نام برای اعزام نیرو به جبهه‌های جنگ علیه ایران دائر گردیده است. جعفر نمیری در مصاحبه با مجله الیوسف چاپ قاهره اذعان می‌دارد که اعزام نیرو به عراق طبق تصمیمات کنفرانس سران عرب صورت گرفته است.»



سر لشکر و فیک السامرایی (مسئول اسبق بخش ایران در استخبارات عراق):

«در جهت کمک به عراق، یمن تیپ پیاده العروبه را به عراق فرستاده بود. اردن نیز نیروی الیرموک را به عراق گسیل داشت و سودان داوطلبانی را اعزام داشت که در جبهه شرقی رودخانه میسان در خط مقدم جبهه فعالیت می کردند.»

#### ۶- کمکهای مالی:

پول، نفت و خاک کویت در خدمت صدام

دکتر «فواص بدر»، اقتصاد دان مستقل کویتی:

«کویت در جریان جنگ عراق علیه ایران قریب به ۱۵ میلیون دلار پول نقد به عنوان وام بلاعوض در اختیار بغداد قرار داده است و این جدا از نفتی بود که کویت برای عراق صادر می کرد.»

«افسران نیروی هوایی کویت اذعان کردند که نیروی هوایی عراق از پایگاه هوایی علی السام کویت در طول جنگ به کرات استفاده می کرده است. این پایگاه چون در رأس خلیج قرار داشت راه عراق را برای هدف قرار دادن سکوهای نفتی خارک ۲۰۰ کیلومتر کوتاه تر می کرد و این امر به خلبانان عراقی کمک شایانی می نمود.»

#### ۷- کمکهای شیمیایی:

مقام نخست آلمان در توسعه تسلیحات شیمیایی عراق

تیمر من محقق و نویسنده امریکایی:

«شرکت آلمانی کارل کولمب سر انجام ۶ خط تولید سلاح شیمیایی جداگانه به نام احمد، محمد، عیسی، عانی، مدای و قاضی در مجتمع سامره ایجاد کرد. اولین آنها در سال ۱۹۸۳ و آخرینشان در سال ۱۹۸۶ تکمیل شدند. از گاز خردل و اسید پروسیک تا گازهای عصبی سارین و تابون در این کارخانه تولید می شدند و در خمپاره ها، راکتها و گلوله های توپ جاسازی می شدند. بی تردید این بزرگترین کارخانه سلاح شیمیایی در جهان بود.»

راديو بی بی سی به نقل از مجله اشپیگل:

«هیچ کشوری به اندازه آلمان چنین کمک تحقیقاتی و تولیدی به عراق در تهیه یک نوع سلاح کشنده و تعیین کننده نکرده است.»

سوئیس و ساخت کارخانه فرآوری اورانیوم

کنت تیمرمن (محقق و نویسنده امریکایی):

«عراقیها یک شرکت سوئیسی به نام شرکت مهندسی آلسا الو سوئیس را اجیر کردند تا کار بر روی پروژه اورانیوم را آغاز کند... در طول پروژه کارکنان شرکت با هیچ کس تماس نداشتند و طرح آنها در کمال خفا انجام می گردید. بعدها معلوم شد که این شرکت واحد تولیدی خاصی در کارخانه القائم عراق ایجاد کرده تا به استخراج نمک های فلوتور و از جمله فلوتور آمونیم از اسید فسفریک مایع پردازد. آن طور که کار پیش می رفت القائم به صورت پروژه ای کلیدی در تولید سلاح هسته ای عراق در می آمد و این علاوه بر هزینه اولیه پروژه یعنی تولید مقادیر عظیم مواد شیمیایی برای استفاده در سلاح مرگبار گاز سمی بود.»

کمک های شیمیایی و بیولوژیک امریکا به عراق

شبکه تلویزیونی ABC امریکا:

«صدام حسین از یک شرکت امریکایی به نام «آل کولاک» در باتیمور بیش از ۵۰۰ تن ماده شیمیایی به نام «فیودی گلیکول» خریداری نمود که این ماده به گونه ای بود که در صورت مخلوط شدن با اسید کلریدریک به گاز خردل تبدیل می گردید.»

«بنابر گزارشی، شرکتهای خصوصی امریکا در دهه ۸۰ با گرفتن مجوز از طرف وزارت بازرگانی امریکا نمونه هایی از مواد بیولوژیکی و میکروبی را به عراق صادر کرده اند که این مواد از نوع ضعیف شده نبوده و قادر به تولید مثل بوده اند. در میان آنها میکروب سیاه زخم، طاعون و همچنین یک باکتری سمی به نام «ستریدیوم باتولینی» به چشم می خورد.»

کشف دخالت اسپانیا در تولید سلاح های شیمیایی عراق

«در یکی از عکسهایی که در مجله تایم به چاپ رسید و شهرت بسیاری کسب کرد، هیأت سازمان ملل و روزنامه نگاران غربی با ماسک ضد گاز در حال بررسی یکی از بمب های شیمیایی کارنکرده عراقی بودند. اگر فیوز الکتریکی آن عمل کرده بود این بمب هم مثل بقیه منفجر می شد. به هر حال مأموران سازمان ملل علائمی از روی بمب پیدا کردند و با رد یابی قضیه معلوم شد که جداره بمب ساخت کشور اسپانیا بوده است. فیوزها نیز ساخت یک شرکت اسپانیایی بودند. اگر فیوزها بی عیب و نقص بود و تمام بمبها در جبهه نبرد منفجر می شد کشف دخالت دولت اسپانیا در برنامه تولید سلاح های شیمیایی عراق چندان آسان به نظر نمی رسید.»

## ۸- کاهش قیمت نفت و قطع صدور نفت ایران:

گری سیک (مشاور امنیت ملی کاخ سفید):

«تا موقعی که نفت ایران صادر می شود، جنگ ادامه خواهد یافت. بنابراین باید جریان صدور نفت ایران را قطع کرد.»

ویلیام فایر، نظریه پرداز غربی:

«ما با ایران چه کنیم؟ هرچه پول در رگهای عراق تزریق شد، نتیجه نداده است. اگر عراق از دست برود، فردا کویت و پس فردا هم سعودی نیز خواهد رفت. تنها یک روزنه ی امید هست. با سقوط قیمت نفت ایران بر شکست می شود و ماشین جنگی آن از کار می افتد. شاید این درمان کارگر شد و این آخرین شانس ماست.»

## ۹- کمکهای مجامع بین المللی:

نامه وزارت خارجه آمریکا به هیأت نمایندگی دفتر اروپایی سازمان ملل، ۱۴ مارس ۱۹۸۴

«وزارت خارجه به نماینده امریکا در سازمان ملل دستور می دهد که حمایت سایر هیأت های نمایندگی غربی در سازمان ملل را جلب نمایند تا در مورد پیش نویس قطعنامه ایران که استفاده عراق از جنگ افزار شیمیایی را محکوم می کند "رأی ممتنع" دهند. در غیر این صورت، ایالات متحده جریان این قطعنامه را متوقف سازد.»

ریچارد مورفی:

«تا زمانیکه عراق از سلاح شیمیایی در دفاع از خاک خود و در مقیاس محدود استفاده می کند تمسک به این سلاح "قابل درک" می باشد.»

روزنامه لس آنجلس تایمز:

«تا آن زمانی که تنها ایرانیان قربانی حملات شیمیایی بودند چه در سازمان ملل و چه در پایتخت های کشور های بزرگ جهان عملاً عزم و اراده سیاسی کافی برای محکوم کردن اینگونه اقدامات وجود نداشت.»

## اعترافات دشمنان در مورد امام و ایران:

هراس غرب از رهبری امام خمینی(ره)

کنت دامارانش (رئیس سابق سازمان جاسوسی فرانسه):

«ایران یکی از قدرت های واقعی منطقه است که دارای ذخایر عظیم نفت در قلمرو وسیع و پرجمعیت خود می باشد؛ هزاران سال است که این امپراطوری به عنوان قدرت مسلط کل منطقه شناخته شده است. اکنون در زمان آیت الله خمینی این قدرت چند برابر شده است.»

## روحیه جسارت و شهامت نیروهای ایرانی

کنت دامارانش:

«ایرانی ها افراد سرسخت خاورمیانه اند که وقتی دارای احساسات مذهبی می شوند ، دوبرابر خطرناک می شوند. اکنون شناخت، مطالعه و نبرد با آنها در سطوح مختلف، بیشتر از هر زمان دیگری اهمیت یافته است. در حال حاضر ایرانیان شیعه به خوبی برای مبارزه، که همیشه بخش جدایی ناپذیر تاریخ، فرهنگ و مذهب آنها بوده است ، آماده شده اند.»

«در اردوگاه های اسرای ایرانی افرادی را دیدیم که قاطعانه برای فدا کردن جان خود در راه اعتقاداتشان آمادگی داشتند. آن منظره منادی جنگ جهانی چهارم بود که ما فقط درک نا مشخصی از آن در ذهن داریم. اعتقادات مذهبی این افراد برای سوق دادن آنها به سوی انجام کارهایی که به طرز غیر قابل باوری سخت بودند، نقش بسزایی داشته است.»

خبرگزاری فرانسه - ۱۳۶۳/۱/۳:

«تاکتیکهای نظامی ایران از نظر جسارت و شهامت ، در تاریخ مورد استفاده قرار خواهد گرفت.»

## علل جنگ تحمیلی عراق علیه ایران

شکست طرح های براندازی نظام جمهوری اسلامی با استفاده از محاصره اقتصادی و سیاسی که از سوی امریکا در جهان پیگیری می شد و شکست این کشور در عملیات صحرای طبرس پس از اشغال لانه جاسوسی امریکا و ناکامی در تجزیه کردستان، هیأت حاکمه این کشور را در سال ۱۳۵۹ به سمت تجربه راه حل نظامی تمام عیار سوق می داد. شرایط آن روز جهان موازنه قدرت بین شرق و غرب بود که مانع از اقدام یک جانبه امریکا می

گردید. از سوی دیگر افکار عمومی جهانیان که با فعالیت های امام خمینی در فرانسه و حوادث پس از انقلاب با مسائل ایران و مظلومیت و حقانیت این ملت آشنا شده بود، نوعی همدلی با مردم ایران داشت و از این جهت شرایط برای توجیه لشکرکشی مستقیم امریکا فراهم نبود و شرایط سیاسی و وضعیت متزلزل رژیم های حاکم بر حاشیه خلیج فارس نیز اجازه چنین اقدامی را نمی داد. انتخاب عراق به عنوان آغازگر جنگ، انتخابی بسیار حساب شده بود. این کشور متحد شوروی و بلوک شرق شناخته می شد و درگیر شدن عراق با ایران به طور طبیعی شوروی و کمونیست ها را در حمایت از صدام در کنار امریکا و اروپا قرار می داد و تنش های احتمالی را منتفی می ساخت. عراق دومین کشور از لحاظ نیرو و تجهیزات نظامی در منطقه، و کشوری نفت خیز بود و در صورت لزوم می توانست تا مدتها با ثروت ملی خود و کمک دولت های مرتجع عربی بدون تحمیل هزینه ای مستقیم بر امریکا و بدون نیاز به حضور سربازان امریکایی و اروپایی جنگ علیه ایران را اداره کند، هر چند که در پیش بینی های اولیه امریکا و صدام جنگ درازمدت مطرح نبود و قرار بر این بود که در روزهای اولیه هجوم عراق، تکلیف ایران و انقلاب یکسره شود.

روحیه قدرت طلبی صدام و خصومت های مرزی گذشته دو کشور نیز شرایطی ایده آل برای امریکا پدید می آورد تا به صدام برای تجاوز و اشغال نظامی ایران چراغ سبز داده و فرمان عملیات صادر کند. اگر در سالهای نبرد، دنیا دلایل و اسناد ارائه شده از سوی ایران را بر اثبات این مدعا که امریکا همسو با اروپا و شوروی عامل اصلی جنگ بوده اند، نمی پذیرفت، بعدها در جریان جنگ نفت که امریکا رو در روی صدام قرار گرفت، اعترافات و اسناد منتشر شده پرده ها را بالا زد و حقایق کتمان شده را آشکار ساخت.

اشتباه قدرت طلبان در فشارهای مختلف به ایران از جمله حمله نظامی به این دلیل بود که جامعه عصر خمینی را نشناخته اند. امام خمینی با افزایش شعور و آگاهی جمعی ملت و ایجاد حس مسئولیت و قدرت تحلیل آنان در مسائل سیاسی روز، نسل خمود و بی تحرک دوران پنجاه ساله حکومت پهلوی را چنان بازسازی و تربیت کرد که قادر شدند در زمانی اندک عادات و روابط اجتماعی گذشته و ضد ارزشهای دیرپا و رسوخ کرده را با آرمانهای جدید منطبق نمایند و به همین دلیل صدها هزار جوان در جبهه های نبرد هشت ساله با متجاوزین عراقی، داوطلبانه و در اوج معنویت و آگاهی جانبازی کردند و از منافع دینی و ملی خود دفاع نمودند و پدران و مادران این جوانان برومند که بعضاً چندین فرزند آنها به شهادت رسیده اند، آن را افتخاری بزرگ برای خانواده و نعمتی از سوی خدا می دانند.

## ناگفته های یک غواص، تخریبچی و دیده بان:

شنیدن خاطرات از غواص و تخریبچی و خط شکن و جهادی و... هر کدام لذت خاص خودش را دارد و این بار، دیدن جنگ از منظر یک «دیده بان» طراوتی دیگر خواهد داشت و نقش حیاتی دیده بانان در عملیات ها را بیشتر روشن و اوج ایثار فرزندان این ملت را مشخص تر می سازد. عزیزی، امروز در معاونت فرهنگی بنیاد شهید خراسان شمالی مشغول به کار است و دیروز، به عنوان بسیجی و بعد سرباز ارتش و دوباره به عنوان بسیجی در

اکثر عملیات های جدی جنگ، بیش از پانزده عملیات، عمدتاً به عنوان دیده بان حضور داشته است. اینک بخشی از خاطرات شنیدنی ایشان را با شما به اشتراک می گذاریم.

### عارفی به نام ابوسراج

قبل از عملیات خیبر، چهار ماه را برای آموزش در پادگان ظفر مستقر شدیم. آنجا با چند انسان بزرگ از جمله شهید ابوسراج ترکمانی که از مجاهدین عراقی بود، آشنا شدم. او از ترک زبانان کرکوک عراق بود که لیسانس انگلیسی اش را از انگلستان گرفته بود و چهار پنج سال بود که در ایران حضور داشت و بسیار عارف مسلک بود. به آیات و روایات بسیار مسلط بود و همیشه یک دیوان حافظ هم همراهش بود و اشعار عرفانی او را برای ما می خواند. زمانی که روحانی نداشتیم ایشان امام جماعت ما می شد و سوره های کوچک قرآن را بین دو نماز برای مان تفسیر می کرد و تذکرات اخلاقی می داد. از جنبه سیاسی هم بسیار آگاه بود و به عنوان یک سخنران سیاسی هم در مساجد و جبهه، دعوت می شد و مسائل منطقه و خصوصاً جنایات صدام را تشریح می کرد. در والفجر هشت شهید شد. بدن مطهرش را در مشهد طواف دادند و سپس در میان مجاهدین عراقی در گلزار شهدای قم به خاک سپردند؛ همان جایی که وقتی هفتاد مجاهد عراقی یک باره شهید شدند، در آن جا دفن گردیدند.

### افلاطون جبهه ها

یکی دیگر از آن انسان های بزرگ، شهید حسین پاک نهاد، بچه بیرجند بود که قبلاً از کادری های ارتش بود. طی دو سال، تخصصی ترین آموزش ها را دیده بود، ولی تصمیم گرفت به بسیج بیاید که آن زمان، ارتش، چهل هزار تومان خسارت از ایشان خواسته بود که رقم بالایی بود. مرتضی قربانی، فرمانده وقت لشکر پنج نصر خراسان، برای نگاه داشتن این نیروی توانمند، پرداخت آن مبلغ را متعهد شد. مسئول آموزش دیده بانی ما بود که می گفتند یکی دو بار هم اسیر شده، ولی قبل از انتقال به پشت جبهه از دست عراقی ها فرار کرده است. به ایشان به خاطر تبحر عجیبش در محاسبات ریاضی، دیده بانی و تخصص بالایش، «برادر افلاطون» می گفتند. تخصصش به اندازه ای بود که مثلاً اگر ما برای زدن یک تانک ده تا گلوله مصرف می کردیم، حسین، حداکثر سومین گلوله اش به هدف خورده بود.

### ماهواره های جاسوسی

در عملیات خیبر، سه اکیپ دیده بانی در لشکر تشکیل شد که حسین، من و آقای مجید حسینی، از بچه های مشهد، مسئول آن شدیم. هر کدامان هم یک بی سیم چی و یک کمک دیده بان داشتیم. از پادگان به سمت منطقه عملیاتی راه افتادیم و با یک منظره جالب روبه رو شدیم. به خاطر به اشتباه انداختن ماهواره های غربی که برای عراق جاسوسی می کردند در تعیین منطقه عملیات، در کل منطقه از شمال یعنی کردستان تا ایلام و جنوب، کاروان های نظامی در حال تردد بودند و می دیدیم که مثلاً چند تریلی حامل تانک به سمت شمال می روند و چندین کامیون و اتوبوس گل مالی شده به سمت جنوب در حال حرکت اند.

بالاخره ما را در اسکله ای از منطقه عمومی طلائی پیاده کردند که برای مان ناآشنا بود. چون با آب های هور روبه رو شدیم که در عملیات های قبلی تجربه آن ها را نداشتیم. از چند ماه قبل درباره نزارهای هور کار ویژه

شده بود و برخی آبراه ها را برای عبور و مرور قایق ها ایجاد کرده بودند و مسیر حرکت هر گروه با نام های ریکی پلاستیکی معلوم شده بود. هیجان زده بودیم. چون عملیات آبی انجام نداده بودیم و نمی دانستیم با چه مسائلی روبه رو خواهیم بود.

### از اعتیاد تا شهادت

دوستی داشتیم به نام علی قالیباف که قبلاً اعتیاد داشت و چند بار تصمیم به ترک گرفته بود، ولی ناموفق مانده بود و نهایتاً به پیشنهاد رفقاییش به جبهه آمده بود تا شاید در آن فضای معنوی بتواند ترک کند! او نه تنها در جبهه به این موفقیت دست یافته بود که به جایگاه والایی نیز رسیده بود. این حال او من را یاد آن شعر مولانا می انداخت: بھر نان شخصی سوی نانا دوید/ داد جان چون حسن نانا را بدید. یعنی برخی با انگیزه های متفاوتی به جبهه می آمدند، اما در آن فضا انسان دیگری می شدند.

یک شب قبل از عملیات، توی تاریکی شب، یک نفر با صدای بلند علی قالیباف را صدا زد. علی بلند شد و گفت: این صدای برادرم است. برادرش که دیده بود علی پنج شش ماه مرخصی نیامده، آمده بود جبهه دنبالش. همدیگر را به آغوش کشیدند و گریه می کردند. بعد از گریه بسیار، برادرش گفت: داداش! چرا نیامدی مرخصی؟ همه نگران تو هستند. علی گفت: داداش! از طرف من حلالیت بخواه، چون من فردا شهید می شم! به درجه ای رسیده بود که زمان شهادتش را هم می دانست.

### وعده ای که محقق شد

لنج بزرگی کنار اسکله آمد و نیروهایی که از ادوات باید می رفتند سوار آن شدند و برخی تجهیزات نظامی را هم سوار کردند و به سمت منطقه عملیاتی حرکت کردیم. واحد ادوات یک، واحد خط شکن نیست و معمولاً به عنوان پشتیبان وارد عملیات می شود. معمولاً خط را نیروهای پیاده می شکنند و بعد ما وارد کار می شویم. لنج خیلی آهسته به پیش می رفت و حدود ساعت دوازده شب، صدای درگیری بچه ها به گوش می رسید. باید وارد منطقه ای که روستای الصخره عراق بود می شدیم. کنار ما پیرمردی نشسته بود که بازنشسته ارتش بود و حالا به بسیج ملحق شده بود. بچه های تدارکات کنسروهایی را توزیع کردند. این پیرمرد به من گفت: مال شما چیست؟ گفتم: ماهی. گفت: به! خوش به حالت! مال من لوبیاست. گفتم: چه فرقی می کند؟ گفت: دندان های من جواب این ها را نمی دهد! گفتم: خُب برای من فرقی ندارد. بیا عوض کنیم! خوشحال شد و کنسروهای مان را عوض کردیم. بعداً ماجرای با این پیرمرد داشتم که جالب بود.

حدود ساعت چهار صبح بود که به خشکی رسیدیم. هنوز گرگ و میش بود که با تیمم نماز صبح را خواندیم. اولین اکیپی که وارد منطقه درگیری شد، اکیپ افلاطون بود. ما هم سنگری کردیم تا نوبت ما برسد. هنوز یک ساعت نگذشته بود و تازه هوا روشن شده بود که دیدیم افلاطون برگشت. چهره اش سیاه شده بود و دست و پایش می لرزید. گفتم: چی شده؟ با اشاره فهماند که موج انفجار گرفته. گفتم: قالیباف؟ گفت: شهید شد. گفتم: شریفی؟ گفت: پایش قطع شده و آن جا افتاده. پیش بینی قالیباف، خیلی زود محقق شد و افلاطون ماند و اکیپ ما جایگزین آن ها شد.

### مقاومت شش روزه

کم کم منطقه ساکت شد. عملیات خوابیده بود و بچه ها به اهداف شان دست پیدا کرده بودند و ما باید به خط مقدم می رسیدیم و آماده اولین پاتک دشمن می شدیم. در خاکریز اول مستقر شدیم و در یک سنگر نیم بندی که بچه ها کنده بودند جاگرفتیم. دوربین را برداشتم و منطقه دشمن را برانداز کردم. روبه روی ما در فاصله یک کیلومتری رودخانه دجله بود و بعد از رودخانه، اتوبان العماره بصره قرار داشت. اتوبان بزرگی بود که کامیون ها و ماشین های شخصی در آن عبور و مرور می کردند. هنوز متوجه حضور ما در آن نزدیکی نشده بودند. چرا که تصور عبور ایرانی ها از سیزده کیلومتر آب های هور را نمی کردند. منطقه را بر اساس اصول دیده بانی روی نقشه مشخص و جای قبضه های توپ را معلوم کردم و ثبتی گرفتم؛ یعنی مناطق حساس را ثبت و گرای آن را به قبضه ها دادم. اولین کارم هم این بود که خمپاره هایی را روی آن جاده فرستادم که عبور و مرور متوقف شد. بچه ها هم رفتند و از دجله عبور کردند و روی اتوبان مستقر شدند. مرتضی قربانی، فرمانده لشکر هم به آن جا آمد و وقتی فهمید من دیده بانم گفتم: اگر دیدی بچه ها مجبور شدند برگردند، آن پل بزرگ روی دجله را بزن! پل بزرگی بود که با خمپاره منهدم نمی شد، اما می شد جلوی حرکت عراقی ها از آن جا را گرفت. البته برای این که میزان تبحر من را بفهمد، چند نقطه را داد و گفت آتش بریز! ما هم با اتکال به آیه شریفه «و ما رمیت إذ رمیت و لکن الله رمی» که همیشه ورد زبان مان بود، آتش را ریختیم که به اهداف خورد. بعد از آن ایشان تأکید کرد که باید همیشه کنارش باشم.

سمت چپ ما هم پل دیگری بود که در اختیار لشکر عاشورا بود. هدف کلی عملیات خیبر در آن منطقه ای که ما بودیم بازدارندگی از نیروهای عراقی از حمله به جزایر مجنون بود که پشت سر ما قرار داشت. لشکر عاشورا می بایست یک پل و ما نیز پل دیگر را کنترل می کردیم تا عراقی ها امکان عبور پیدا نکنند. باید شش روز مقاومت می کردیم تا بچه های جهاد بتوانند پل های تانک رویی که ویژه آب های هور ساخته بودند را نصب کنند و عقبه را به جزایر مجنون متصل نمایند.

## تحقق عینی آیات قرآن

بچه های تخریب که از پل عبور کرده و روی اتوبان مستقر بودند به خاطر حملات سنگین عراق مجبور به عقب نشینی و استقرار در این طرف دجله شدند. به صورت نوبتی سنگر دیده بانی را می کشیدیم و یکی هم روی خاکریز مواظب تحرک عراقی ها بود. یک لحظه خودم را بالا کشیدم و نگاه کردم. دیدم ده دوازده تا کامیون عراقی دارند از روی اتوبان به ما نزدیک می شوند. کنار پل ایستادند. دیدم که تعداد بسیار زیادی کماندوی عراقی که هیکل های بسیار ورزیده و درشتی داشتند پیاده شدند. تجربه ما نشان می داد که عراق همیشه اولین پاتکش را با همین نیروهایش می زد که بسیار آموزش دیده و قوی بودند و ما هم تازه مستقر شده و خسته بودیم و مهمات کافی هم نداشتیم. سریعاً قبضه ها را آماده کردم و به بچه های پیاده هم گفتم که فرمانده شما کجاست؟ گفتند فرمانده گردان مان شهید شده، فرمانده گروهان مان اینجا نیست ولی آن آقا فرمانده تیپ مان است. گفتم: ایشان کیست؟ گفتند: رمضان عامل! خودم را معرفی کردم و گفتم عراقی ها دارند می آیند. آمد نگاه کرد و از میزان مهمات پرسید که گفتم: خیلی زیاد نیست! پشت سر ما عراقی ها در میان آب، جایی را درست کرده بودند که پت (خاکریز آبی) هلی کوپتر بود که با جاده ای چهارکیلومتری به ما وصل می شد و آوردن

مهمات باید با دست در این چهار کیلومتر صورت می گرفت که کار سختی بود. گفت: شش گفتم: بله. گفت: من با همین بچه ها به سمت آن ها می روم! گفتم: با همین سی چهل نفر؟! گفت: بله! چون اگر اینجا بمانیم شکست می خوریم! فقط اگر دیدی که ما عقب نشینی کردیم با ضمانت من آنجا را بزن! حتی یک عراقی هم نباید به این چهارراه برسد. چون اگر برسند بچه های ما در سمت راست و بچه های عاشورا در سمت چپ را، قتل عام خواهند کرد. اگر هم دیدی ما آن ها را زدیم، بزنیشان تا نتوانند سالم فرار کنند. کمک دیده بان من گفت: شما که هستید، بگذارید من با این ها بروم! گفتم: برو! گفت: سمینوف ات را هم به من بده! آن را من از سنگرهای عراقی ها برداشته بودم. به شوخی گفتم: باشه فقط در ثواب هر چه زدی شریکم! این ها رفتند و باید در مقابل بیش از صد تکاور عراقی می ایستادند. عراقی ها از دجله عبور کردند و به سمت ما می آمدند که درگیری شروع شد و ما هم چون در ارتفاع بالا قرار داشتیم همه صحنه ها را می دیدیم. درگیری ابتدا با آریبی جی و کلاش شروع شد و کم کم نزدیک تر شدند و به نارنجک و سرنیزه و تن به تن رسید! یک ساعتی درگیر بودند که صدای «الله اکبر» بچه ها بلند شد و معلوم شد عراقی ها شکست خورده اند و شروع به فرار کردند و عده ای هم اسیر شدند. من هم فرمان آتش دادم و طوری فراری ها را زدیم که یک نفرشان هم پایش به دجله نرسید! آنجا من با چشمان خودم تحقق آیات قرآن و وعده های الهی را دیدم که چطور یک مؤمن با ده دشمن برابری خواهد کرد. اسرا را به عقب منتقل کردند و منطقه دوباره آرام شد. کمک من برگشت. به او تبریک گفتم، ولی او تسلیت گفت! گفتم چرا؟ گفت: عامل شهید شد! پیکر ایشان را به عقب، کنار آب منتقل کرده بودند. آنجا ایستاده بودیم که قایق عساکر که مال فرمانده لشکر بود، همراه مرتضی قربانی آمد. پرسید: چی شد؟ گفتم: خطر رفع شد، اما برادر عامل شهید شد. ایشان در آخرین لحظات درگیری با اسلحه کمربندی که به سرش شلیک شده بود، شهید شده بود.

### پرواز پیرمرد

بچه هایی که درگیر شده بودند در همان جلو مستقر شدند. من هم جلو رفتم تا به آن ها خسته نباشید بگویم. یکپهو دیدم یک نفر من را صدا می زند. دیدم همان پیرمرد دیشبی است. گفت: شما به من کنسروت را دادی حالا باید از کمپوت من بخوری! دو قاشق خوردم و خداحافظی کردم و برگشتم به سنگر. شاید پنج دقیقه نشده بود که دیدم جنازه آن پیرمرد را هم دارند می برند عقب! خمپاره باران عراقی ها ایشان را شهید کرده بود.

### سرپیچی مشکل زا

مرحله دوم عملیات خیبر در شب دوم و از آن منطقه ای که بودیم انجام شد و تا رسیدن به دجله ادامه یافت. نزدیکی صبح، همه از رودخانه دجله وضو گرفتیم و نماز صبح را خواندیم و در کنار آن مستقر شدیم. مقداری کانکس که پیشتر پایگاه استقرار نیروهای عراقی بود در آنجا بود که در آن ها جا گرفتیم. بخشی از بچه های تخریب روی اتوبان جا گرفتند ولی نتوانستند زیاد بمانند و برگشتند. بعد از دو سه روز مرتضی قربانی به بچه های تخریب دستور داد با دینامیت، پل را منفجر کنند! من کنار ایشان بودم و این دستور را شنیدم. اما متأسفانه بچه های تخریب احساسی برخورد کردند و با بهانه هایی از انجام این کار خودداری کردند؛ مثلاً گفتند که شاید بخواهیم برگردیم به اتوبان و از این حرف ها! این سرپیچی بعداً معضل بزرگی برای ما شد!



فیزیک منطقه به نحوی بود که بچه ها در کنار دجله نمی توانستند سنگر بگیرند و بالاچار چندصد متر عقب تر، جایی که عراقی ها یک تپه به ارتفاع سی متر ساخته بودند، مستقر شدیم. مخصوصاً اینجا به کار ما می آمد و تا عمق دشمن را زیر دید ما قرار می داد. از آنجا که ارتباط ما با عقبه سخت بود، چه در رساندن مهمات و نیرو و تدارکات به ما و چه در انتقال مجروحان به عقب، خیلی مشکل داشتیم و چون منطقه برای عراقی ها حساس بود، مدام با خمپاره یا هلی کوپتر آنجا را می زدند و ما هم مدام مجروح می دادیم. دو تا بولدوزر و گریدر داشتیم که هلی کوپتر عراقی آن ها را با دقت منهدم کرد! یک آیفا هم مهمات زده بود تا برای بچه ها بیاورد که آن را هم زدند و منفجر کردند! درست است که این خاکریز سی متری بسیار بلند بود و برای دیده بانی عالی بود، اما چون در معرض دید بود، زدن آن هم آسان بود. گرای آن را عراقی ها داشتند و مدام آن را می زدند که از ما تلفات می گرفت.

### شهادت مظلومانه کمک تیربارچی

یکی از مظلومانه ترین صحنه های شهادت مربوط به کمک تیربارچی ها بود. چرا که اصابت کوچک ترین ترکشی به بدن شان که دور تا دور آن پر از فشنگ تیربار بود، باعث سوختن تیرها و کشته شدن ایشان می شد. در یکی از بمباران های تپه، ترکشی به یکی از همین دوستان خورد و جلوی چشمان همه ما گلوله ها شروع به سوختن و ترکیدن کردند که دو سه نفر از بچه ها که به کمک او رفته بودند را هم زخمی کرد. ایشان داد و فریاد می کرد و کم کم و با مظلومیت و رنج بسیار به شهادت رسید؛ در حالی که کسی نمی توانست برایش کاری بکند! بعد از شهادتش جنازه مطهر تکه تکه اش را جمع و به عقب منتقل کردند.

### دیده بان تنها!

با سختی فراوان، پنج روز از شروع عملیات گذشت و این در حالی بود که کمک دیده بان و بی سیم چی من هم زخمی شده و به عقب برده شده بودند. اکیپ سوم هم به سمت راست رفته و زخمی شده بودند و این گونه شد که من تنها دیده بان منطقه بودم. فکر می کنم روز سوم بود که از لشکر تماس گرفتند و گفتند قرارگاه اعلام کرده که دیده بان های ارتش هم زخمی و شهید شده اند و تنها دیده بان، شما هستی. لذا قبضه های توپخانه ارتش را هم، به من محول کردند! ما می دیدیم که در آن شرایط فقط خدا به ما کمک می کرد و توان ما اصلاً در آن حدی نبود که ظاهر می شدیم. اراده الهی فوق اراده ما حاکم بود و همه تیرهایی که شلیک می شد هم، با ما حرف می زد. گلوله ها، پشت سر هم به اطرافم می خورد و در خاک و دود فرو می رفتیم، اما خدا نمی خواست که من بروم. نیرو بسیار کم شده بود. آب خوردن نداشتیم و به اجبار از آب های تلخ هور مزه مزه می کردیم.

### شب موعود

بالاخره شب موعود رسید. از اول شب تا خود صبح، صدای تردد تانک و نفربر می آمد و من می دانستم چه خبر است. به مرتضی قربانی با کد اطلاع دادم. صبح آمد. گفتم: دیروز منطقه دشمن را دیده بودی حالا هم نگاه کن! شده جنگل! آن قدر امکانات ریخته بودند که قیافه منطقه به کلی تغییر کرده بود! ایشان خداحافظی کرد که برود ببیند چه می توانند بکنند، اما من می دانستم که نمی توانند کاری بکنند. چون اگر می توانستند برای مان

گلوله و آب و نیروی کمکی می فرستادند! فضا هم جوری بود که دیگر با رمز و کد توی بیسیم حرف نمی زدیم و با نام، یکدیگر را صدا می زدیم! در همان ساعات که داشتم دیده بانی می کردم، جماعتی از فیلمبردارها آمدند و در حالی که من حواسم نبود از من فیلم گرفتند و بعد جلو آمدند و با من مصاحبه کردند که من منطقه را برای شان تشریح کردم و گفتم: الان پاتک شروع می شود، شما نباید اینجا بمانید! البته به حرف من گوش ندادند و گفتند ما می خواهیم جلوتر برویم! حتماً تعدادی شان بعداً شهید شدند.

ساعت نه و نیم صبح بود و هنوز پاتک شروع نشده بود که شهید عبدی، معاون ادوات با جیب به همراه برادر حسین عندقانی که از دیده بان های تازه کار اهل بجنورد بود، آمد! نمی دانم چرا این جوان بی تجربه را آورده بود. برادر عبدی من را صدا زد که بیا پایین! آمدم. گفت: سوار شو برویم! من دستور دارم شما را به عقب ببرم! من حساسیت مسئله را گفتم، ولی قبول نکرد و حسین را به بالا بردم تا او را توجیه کنم. سرم را آوردم بالا تا منطقه را برایش توجیه کنم که دیدم پاتک شروع شد!

تانک ها شروع به پیشروی کردند و داشتند جلو می آمدند. در همین حین هم آقای عبدی مدام می گفت: بیا پایین! گفتم: پاتک شروع شد! گفت: من دستور دیگری دارم، بیا پایین! خلاصه حسین را توجیه کردم و گفتم که خمپاره ها همه به گوش اند، تو فقط محل ثبتي ها را بخوان تا آتش بریزند! رفتم ببینم حرف حساب عبدی چیست، گفت: سوار شو! گفتم: پاتک شروع شده! گفت: من که دستور ندارم تو را به عقب ببرم، باید بروی سمت چپ! چون اینجا ردیف شده، حسین هم می تواند اینجا را بگرداند، اما در آن سو لشکر عاشورا عقب نشینی کرده و دارد به سمت چهارراه می آید و بچه ها دارند شهید می شوند. تو باید بیایی جلوی آن ها را بگیری! سوار شدیم و به سمت چپ رفتیم.

### بمباران لانه مورچه!

دویست متری نرفته بودیم که مدام جاده را می زدند. دیدم اوضاع خیلی خراب است. به ازای هر بسیجی ما که در حال عقب نشینی بود یک تانک یا نفربر وجود داشت! مجبور شدیم برگردیم به چهارراه تا شاید از آنجا بتوانم دیده بانی کنم! دیدم حسین هم آنجاست! گفتم: تو اینجا چه کار می کنی؟ چرا تپه را رها کردی؟ گفت: تپه چیه؟ یک نگاهی بینداز! نگاه کردم به تپه و دیدم دقیقاً مثل لانه مورچه، از عراقی، سیاه می زد! دور تا دور تپه هم پر از نیرو و ادوات آن ها شده بود. گفتم: چرا آتش نمی ریزی؟ گفت: قبضه ها جواب نمی دهند! یا شهید و مجروح شده اند یا عقب نشینی کرده اند! یک باره دیدم زنگنه مسئول آتش بار مینی کاتیوشا تماس گرفت. گفتم: کجایی؟ گفت: آخر پت خندق! چون ماشین داشت، رفته بود عقب. گفتم: چی داری؟ گفت: اینجا مهمات زیاد است. گفتم: خاکریز بلنده که ما بودیم را بگیر به آتش که همین کار را کرد.

### نجات توسط بسیجی زخمی

خودمان در چهارراه مستقر شدیم و چون خمپاره ای هم نداشتیم بی سیم را توی آب انداختم و رویش رگبار گرفتم تا فرکانس هایش به دست عراقی ها نیفتد و شروع کردیم به دفاع! آقای جلیل کشمیری که الان در بجنورد دبیر است، آمد پیش من و با کمک هم خمپاره آر پی جی را برای آرپی جی زن ها آماده می کردیم تا آن ها شلیک کنند به سمت تانک هایی که با صدها نیروی پیاده در اطرافشان به سمت ما می آمدند. دو تا

پیرمرد آرپی جی زن بودند که در اثر شلیک زیاد از گوش های شان خون می آمد، اما ادامه می دادند. همین طور که به این ها کمک می کردیم گاهی هم با اسلحه به سمت دشمن رگبار می بستیم که دیدم یک بسیجی که تیرخورده و افتاده بود به من گفت: بخواب برادر! بخواب! فکر کردم می گوید بخواب که تیر بهت نخورد! من توجه نکردم. چون در آن فضای پر از گلوله و آتش، خوابیدن معنا نداشت، اما این برادر با این که زخمی بود خودش را روی من پرت کرد که غلت خوردیم به پایین و بلافاصله دیدم که آتش عقبه آر پی جی از بالای سرمان رد شد! نگو که یکی از پیرمردها در حال شلیک بوده و حواسش به من نبود که دقیقاً پشت سرش بوده ام و اگر شلیک می کرد، آتش قوی آن من را می کشت.

### سیزده کیلومتر شنا در آب

گلوله های آرپی جی تمام شد و عبدی گفت: حالا دیگر کاری نمی شود کرد. بنشین تا برویم! جلیل کشمیری و حسین عندقانی اصرار کردند که تو برو! هنوز پنجاه متر فاصله نگرفته بودیم که از ماشین پیاده شدیم و دیدیم هواپیمایی از بالای سرمان رد شد و درست از سر چهارراه تا آخر جاده خندق را زیر رگبار دو زمانه بست! این گلوله ها مشابه خمپاره شصت اند و قدرت انفجار زیادی دارند. یکی از همین ها درست بین پاهای من خورد و دست و پاهایم پر از ترکش شد! افتادم زمین و ماشین هم آتش گرفت. یک لحظه عبدی را صدا زدم. جلیل با حسین که زخمی شده بود هم بالای سرم رسیدند. به حسین گفتیم: برو. آقای عبدی هم گفت: شما این طوری نمی توانی عقب بیایی. بروم برای تان قایق بیاورم. جلیل ماند و واقعاً به من رسیدگی کرد. چون دو سه ساعت قایقی پیدا نکردند! در همان لحظات کسی که با من مصاحبه کرده بود بالای سرم آمد. گفت: ما به حرف شما گوش نکردیم و همه جز من شهید شدند و من فقط توانستم دوربین را بردارم و بیاورم که همان جا هم چند کلمه ای با من مصاحبه کرد.

دشمن آمده بود تا چهارراه. بچه هایی که زنده بودند، یا اسیر شدند و یا به آب زدند که اکثرشان شهید می شدند، چون جلیقه نداشتند و یا زخمی بودند. یکی از برادرها به نام حاج حسن محقر که فرمانده گردان بود و روحانی بود و فوق لیسانس علوم سیاسی داشت، همه نیروهایش را با قایق به عقب فرستاده بود و نیروها که اصرار کرده بودند یکی از ما پیاده می شویم شما بروید، قبول نکرده بود و خودش به آب زده بود! آدم ورزیده و شناگر ماهری بود و سیزده کیلومتر آب های هور را شنا کرده بود! ما با هم صمیمی بودیم. بعدها از او پرسیدم چطور توانستی در آب های پر از نی، این کار را بکنی؟ گفت: پانصد متر که شنا می کردم، نی ها را زیر پایم جمع می کردم و مدتی روی آن ها می ایستادم و استراحت می کردم و ادامه می دادم! ایشان بعداً در کربلای چهار به شهادت رسید.

### آزاد کردن اسرای عراقی

در همان چند ساعتی که افتاده بودم، دیدم تعداد زیادی اسیر عراقی که در حملات به دست نیروهای ما افتاده بودند هم حضور دارند. مرتضی قربانی یک بلندگوی دستی گرفت و با عربی دست و پا شکسته ای برای شان سخنرانی کرد و بعد هم توضیح داد که ما بر اساس اعتقادمان حق کشتن شما را نداریم و چون امکان بازگرداندن

نیروهای خودمان را هم نداریم، شما آزادید که بروید! شاید حدود دویست نفر عراقی آنجا بود که بس از شنیدن این سخن، هلهله کنان پا به فرار گذاشتند.

### بازگشت تلخ

من را سوار برانکاره کردند و کم کم به عقب آوردند و به پت هلی کوپتر رساندند، اما قایقی برای انتقال به آن سو نبود. چند بار هم خواستند من را سوار هلی کوپتر کنند که مجروحان دیگر که توان راه رفتن داشتند، سوار می شدند و جا برایم نبود. حتی جلیل من را سوار توپوتای حامل مینی کاتیوشا کرد تا وقتی هلی کوپتر نشست، دنده عقب برود و من را سوار کند، اما تا هلی کوپتر آمد پایین، هواپیمای دشمن آن را زد! این آخرین هلی کوپتر بود و بقیه را دشمن زده بود. در همان حال یک نفر آمد و به آقای کشمیری گفت یک قایق به دنبال شما آمده و توی یکی از آبراه ها منتظر شماست. برای رسیدن به آن باید یک کیلومتر به سمت عراقی ها می رفتیم! هر جور بود خودمان را به قایق رساندیم و من و چند مجروح دیگر سوار شدیم، اما جلیل گفت من می مانم! گفتم: بیا! گفت: من توان دفاع دارم و باید بمانم! در حالی داشتیم به عقب باز می گشتیم که بسیاری از بچه ها مجروح و شهید شده بودند. ما را به جایی بردند که قایق، بنزین تمام کرد و چند ساعتی منتظر شدیم تا به ما بنزین رساندند و به اسکله برگشتیم و از آنجا هم به بیمارستانی در شیراز منتقل و بستری شدم.

قبل از عملیات، توی تاریکی شب، یک نفر با صدای بلند علی قالیباف را صدا زد. علی بلند شد و گفت: این صدای برادرم است. برادرش که دیده بود علی پنج شش ماه مرخصی نیامده، آمده بود جبهه دنبالش. همدیگر را به آغوش کشیدند و گریه می کردند. بعد از گریه بسیار، برادرش گفت: داداش! چرا نیامدی مرخصی؟ همه نگران تو هستند. علی گفت: داداش! از طرف من حلالیت بخواه، چون من فردا شهید می شم! به درجه ای رسیده بود که زمان شهادتش را هم می دانست.

دویست متری نرفته بودیم که مدام جاده را می زدند. دیدم اوضاع خیلی خراب است. به ازای هر بسیجی ما که در حال عقب نشینی بود یک تانک یا نفربر وجود داشت! مجبور شدیم برگردیم به چهارراه تا شاید از آن جا بتوانم دیده بانی کنم! دیدم حسین هم آنجاست! گفتم: تو اینجا چه کار می کنی؟ چرا تپه را رها کردی؟ گفت: تپه چیه؟ یک نگاهی بینداز! نگاه کردم به تپه و دیدم دقیقاً مثل لانه مورچه، از عراقی، سیاه می زد! دور تا دور تپه هم پر از نیرو و ادوات آن ها شده بود.

دشمن آمده بود تا چهارراه. بچه هایی که زنده بودند، یا اسیر شدند و یا به آب زدند که اکثرشان شهید می شدند، چون جلیقه نداشتند و یا زخمی بودند. یکی از برادرها به نام حاج حسن محقر که فرمانده گردان بود و روحانی بود و فوق لیسانس علوم سیاسی داشت، همه نیروهایش را با قایق به عقب فرستاده بود و نیروها که اصرار کرده بودند یکی از ما پیاده می شویم شما بروید، قبول نکرده بود و خودش به آب زده بود!

بنابر برخی اطلاعات درز کرده به بیرون که در بولتن های سازمان ها و نهادها منتشر می شد، با توجه به کارشکنی های عراق درباره اجرای قطعنامه ۵۹۸ و حمایت جانبدارانه آمریکا و سازمان ملل در این زمینه، حضرت امام در دیدار با برخی مسئولین کشور و به خصوص مسئولین جنگ، از جمله میرحسین موسوی و هاشمی

رفسنجانی و محسن رضایی، نکته مهمی فرمودند که متأسفانه همچون برخی نظرات مهم ایشان، تلاموز منتشر نشده است.

امام سخنانی به این مضمون فرمودند:

«پس چه شد صلحی که مدام صلح صلح می کردید؟ اگر نمی توانید، بروید کنار تا خودم جنگ را به روش خودم ادامه بدهم.»

بعد از این نهیب امام، مسئولین جنگ، هاشمی و رضایی به فکر آماده سازی نیروها و عملیات برای بازپس گیری بخش هایی از خاک کشورمان که همچنان در اشغال عراق بود، افتادند.

### آمار شهدای جنگ تحمیلی (دفاع مقدس):

جانشین بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس ارتش آماری جدید از رزمندگان، شهدا و مجروحان جنگ تحمیلی اعلام کرده که با برخی آمار منتشر شده از سوی مسئولان نظامی کشور تفاوت دارد. بنا به اظهارات سرهنگ مجتبی جعفری، پنج میلیون ایرانی در جنگ شرکت داشتند که ۱۹۰ هزار نفر کشته و ۶۷۲ هزار نفر مجروح شدند.

وی ترکیب نیروهای نظامی ایران در دوران جنگ تحمیلی را اینگونه برشمرد: «در این جنگ ۲۱۷ هزار ارتشی، ۲ میلیون و ۱۳۰ هزار نیروی بسیجی به همراه ۲۰۰ هزار نیروی سپاه، شهربانی و ژاندارمری در مقابل تجاوز دشمن ایستادند.»

از میان ۱۹۰ هزار شهید جنگ تحمیلی، به گفته سرهنگ جعفری، ۱۶ هزار نفر در جریان بمباران مناطق مسکونی به شهادت رسیدند و بقیه در جبهه های نبرد شهید شدند. تعداد شهدای بسیجی ۸۵ هزار و ارتشی ۴۸ هزار نفر بودند. بیش از ۳۳ هزار دانش آموز و بیش از ۳۵۰۰ دانشجو هم طی این هشت سال به شهادت رسیدند. روحانیت نیز با ۳۳۱۷ شهید «به نسبت تعداد جمعیت خود ۱۲ برابر اقلشار دیگر در این جنگ شهید داده است.» در این دوران ۸۸ مسیحی، ۱۸ کلیمی و ۹ زرتشتی در دفاع از خاک میهن شهید شدند و ۲ هزار تبعه غیرایرانی نیز با حضور در جبهه ها به شهادت رسیدند.

وی با اشاره به ۶۷۲ هزار جانباز و ۴۲ هزار آزاده به عنوان یادگاران دوران دفاع مقدس افزود: «در این جنگ طبق برآوردهای اولیه بیش از یک هزار میلیارد دلار به ایران خسارت زده شد. سازمان ملل میزان خسارت وارده به ایران را حدود ۲۰۰ میلیارد دلار برآورد کرده است. عراق با این رقم خسارت موافقت نکرد و در نهایت با کارشناسی های انجام شده میزان نهایی خسارت وارده به ایران ۹۷ میلیارد دلار تعیین شد.» جعفری با بیان اینکه این خسارت باید از عراق گرفته شود، افزود: «اکنون آمریکا نفت عراق را می فروشد، لذا باید بدون هیچ ملاحظه ای خسارت وارده به ایران را از عراق دریافت کرد.»

از دیگر آماری که جانشین بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس ارتش به آن ها اشاره کرد مربوط به تجهیزات و امکانات نظامی ایران بود: در آغاز جنگ ایران ۱۷۴۰ تانک داشت، در حالی که عراق از ۲۷۰۰ تانک

برخوردار بود. در پایان جنگ تعداد تانک‌های ایران به ۱۰۰۰ عدد کاهش یافته اما تانک‌های عراق به ۴۵۰۰ تانک رسیده بود. در آغاز جنگ تعداد هواپیماهای ایران ۴۴۵ فروند و برای عراق ۳۳۲ فروند بود. در پایان جنگ، این آمار برای ایران به ۶۵ فروند کاهش و برای عراق به بیش از ۵۰۰ فروند هواپیما افزایش پیدا کرد. تعداد هلیکوپترهای ایران در سال‌های نخستین جنگ ۵۰۰ فروند و برای ارتش عراق ۴۰ فروند بود که این آمار در پایان جنگ برای ایران ۶۵ فروند و برای عراق ۱۵۰ فروند بود.

تعداد نیروهای ایرانی در اوایل جنگ بیش از ۳۶۵ هزار نفر و نیروهای عراقی ۲۰۰ هزار نفر بودند. در پایان جنگ، شمار نیروهای ایران به حدود ۴۰۰ هزار و تعداد نیروهای عراق به بیش از یک میلیون نفر رسیده بود. در طی جنگ ۲۴۷ نیروی نظامی از کشورهای مصر، سودان، تونس، مراکش، اردن، فلسطین، هند، امارات، لیبی، موریتانی، سومالی، نیجریه و الجزایر توسط نیروهای ایرانی به اسارت گرفته شدند. در دوران دفاع مقدس ۴۰ کشور عضو غیردائم شورای امنیت شدند و در مجموع ۳۲۰ رای در مورد جنگ از سوی آنان داده شد که حتی یک رای هم به نفع ایران نبود.

در آمارهای قبلی تعداد شهدای جنگ هشت ساله ایران و عراق در برخی آمار رسمی منتشر شده، بیش از ۲۰۰ هزار نفر برآورد شده بود. سردار محمد سوداگر، رئیس پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس در سوم مهر ۱۳۹۰ گفته بود «کل شهدای ما در جنگ ۸ ساله ۲۱۸ هزار نفر بود.» امیر سرتیپ رسول بختیاری، رئیس سابق دفتر مطالعات و تحقیقات جنگ ارتش هم در مهرماه ۱۳۹۰ مجموع شهدای جنگ با عراق را «۲۱۹ هزار نفر» اعلام کرده بود که ۱۷۳ هزار نفر در مناطق عملیاتی و ۱۶ هزار نفر در بمباران‌های شهری شهید شده بودند. آمار ۱۶ هزار شهید بمباران مناطق مسکونی، با آماری که سرهنگ جعفری ارائه داده، مطابقت دارد، هر چند در رقم کل شهدا تفاوت آشکاری دیده می‌شود. علاوه بر آن سرتیپ بختیاری «بر اساس آمارهای دقیق تهیه شده توسط بنیاد شهید کشور» گفته بود استان اصفهان با ۲۲۶۲۶ نفر رتبه اول را در زمینه تقدیم شهید دارد که با توجه به جمعیت آن زمان استان از هر ۱۴۶ نفر اصفهانی یک نفر در جنگ شهید شده‌اند.

اما آماری که رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران در بهمن ماه سال قبل درباره تعداد شهدای جنگ ارائه کرد کمتر از رقم اعلام شده توسط سرتیپ بختیاری بود که آمارش را مستند به تحقیقات این نهاد کرده بود. به گفته محمدعلی شهیدی: «۲۲۲ هزار و ۸۵ شهید تا ابتدای سال ۹۲ به ثبت رسیده است و بیشترین شهدا شامل شهیدان در جنگ تحمیلی و ترور توسط کوردلان هستند که ۱۸ هزار نفر را شامل می‌شوند.» با کسر آمار شهدای ترور که ۱۸ هزار نفر برآورد شده، آمار شهدای جنگ طبق گفته رئیس بنیاد شهید، حدود ۲۰۴ هزار نفر ارزیابی می‌شود. شهیدی تعداد خانواده‌های شهیدان را بالغ بر ۵۰۰ هزار نفر خواند و گفت حدود ۵۰۵ هزار جانباز از دوران جنگ تحمیلی در کشور وجود دارد که خانواده‌های این جانبازان حدود دو میلیون نفر هستند، تعداد آزادگان هم ۴۲ هزار نفر است و در مجموع سه میلیون و ۲۰۰ هزار نفر خانواده شهید و ایثارگر وجود دارد. اما آماری که مسوول نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه محمد رسول‌الله(ص) تهران در مهر ۹۰ اعلام کرد، شباهتی به آمارهای بنیاد شهید نداشت. طبق اعلام حجت‌الاسلام عبدالعلی گواهی، تعداد شهدای جنگ تحمیلی ۲۲۰ هزار نفر بود؛ آمار جانبازان ۴۰۰ هزار نفر که ۱۰۰ هزار نفر آن جانبازان شیمیایی بودند. بر اساس این آمار، تعداد

شهدای معلم ۳۷۰۰ نفر بود، شهدای روحانی ۴۵۰۰ نفر، پزشکان و پرستاران شهید ۱۷۰۰ نفر و شهدای دانش‌آموز هم ۳۶ هزار نفر.

آمار محسن رفیق‌دوست، وزیر سپاه پاسداران در دوره جنگ، با این ارقام تفاوت دارد. به گفته او «ما نزدیک به ۲۲۰ هزار شهید داشته‌ایم که از این میان شهدای ما در ۶ سال بعد از فتح خرمشهر شاید رقمی نزدیک به ۶۰، ۷۰ هزار نفر باشد. از این ۲۲۰ هزار شهید، ۷۰ هزار نفر شهدای انقلاب هستند، که من معتقدم کمتر هم هستند. تعداد زیادی از این شهدا، شهدای کردستان بودند، ما در کردستان شهدای زیادی دادیم. شهدای جنگ در طول ۸ سال شاید ۱۲۰ هزار نفر باشند که ۵۰، ۶۰ هزار نفر آن‌ها مربوط به همان حمله اولی عراق و دفاع ما بود.»

### آمار میلیونی از تلفات جنگ!؟

سرلشکر سید یحیی رحیم صفوی، دستیار و مشاور عالی نظامی فرمانده معظم کل قوا، ۲۹ شهریور سال ۱۳۹۰ در سخنان پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران گفته بود: «بر اساس منابع خارجی نزدیک بر یک میلیون کشته و شهید از کشته‌های عراقی تا شهدای ایرانی وجود دارد.» در اول مهر ۱۳۹۱ هم خبرگزاری مهر به نقل از رئیس جمعیت هلال‌احمر عراق نوشت جنگ عراق علیه ایران بیش از دو میلیون کشته و زخمی برای دولت بعث به همراه داشت. پیش از این، امیر سرتیپ بختیاری، رئیس سابق دفتر مطالعات و تحقیقات جنگ ارتش آمار یک میلیونی شهدای جنگ هشت ساله را «غیرواقعی» خوانده بود.

هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز در خرداد ۱۳۹۰ با اشاره به آمار ارائه شده در مورد شهدا گفته بود: «شنیده می‌شود که از تعداد شهدا ارقام نجومی بیان می‌شود که این موضوع صحت ندارد. مجموع شهدا از ابتدای قیام در سال ۱۳۴۰ به بعد تا دوران جنگ و بعد از آن و بمباران و همه حواشی آن به ۲۰۰ هزار نفر شهید نمی‌رسد که بیشتر آن‌ها در بمباران و قبل از انقلاب شهید شدند. بنابراین صحبت از میلیون‌ها شهید در این دوران درست نیست.» آنچه هاشمی رفسنجانی بیان کرده، کمترین آمار شهدای جنگ است؛ چرا که اشاره‌اش به کمتر از ۲۰۰ هزار شهید، کل شهدای انقلاب، جنگ، ترور، بمباران مناطق مسکونی و... را در بر می‌گیرد.

در آمار تفکیک شده شهدای جنگ نیز اختلافات بارزی میان تعداد کل شهدا، اقشار شهید و جنسیت آن‌ها دیده می‌شود. نگاهی به آمار تفکیک شده شهدا که «ساجد» (سایت جامع دفاع مقدس) اعلام کرده، با آماری که «آجا» (پایگاه اطلاع رسانی ارتش جمهوری اسلامی) منتشر کرده، گویای این اختلاف است:

آمار ساجد (سایت جامع دفاع مقدس)

آمار کلی شهدای جنگ تحمیلی: ۲۱۳۲۵۵ نفر

**آمار دقیق و تفکیک شده شهدا:**

درگیری مستقیم با دشمن: ۱۵۵۰۸۱ نفر

حملات دشمن به شهرها: ۱۶۱۵۴ نفر

حوادث متفرقه: ۱۱۸۱۴

سایر موارد: ۹۸۸۹ نفر  
مجرد: ۱۵۵۲۵۹ نفر  
متأهل: ۵۵۹۹۶ نفر  
۱۴ ساله و کمتر: ۷۰۵۴ نفر  
۱۵ تا ۱۹ ساله: ۶۵۵۷۵ نفر  
۲۰ تا ۲۳ ساله: ۸۷۱۰۶ نفر  
۲۴ تا ۲۹ ساله: ۲۲۷۰۳ نفر  
۳۰ ساله و بالاتر: ۳۰۸۱۷ نفر

### آمار شهدا به تفکیک نوع شغل:

- ۱- سپاه پاسداران انقلاب اسلامی  
کادر (پاسدار): ۲۳۱۹۹ نفر  
سرباز: ۱۶۷۳۸ نفر
- ۲- ارتش جمهوری اسلامی  
کادر (ارتش): ۹۰۸۹ نفر  
سرباز: ۳۶۹۶۵ نفر
- ۳- نیروی انتظامی جمهوری اسلامی  
کادر (نیروی انتظامی): ۲۹۲۶ نفر  
سرباز: ۵۶۷۲ نفر
- ۴- شغل آزاد: ۳۱۶۷۴ نفر
- ۵- دانش‌آموز: ۳۲۲۷۵ نفر
- ۶- دانشجو: ۲۶۰۸ نفر
- ۷- روحانی: ۲۷۴۲ نفر
- ۸- بیکار: ۶۱۲۸ نفر
- ۹- دولتی: ۲۶۲۹۳ نفر
- ۱۰- بسیج ویژه: ۲۳۲۹ نفر
- ۱۱- خانه‌دار: ۳۱۳۶ نفر
- ۱۲- کودک: ۲۹۰۶ نفر
- ۱۳- غیرایرانی: ۴۵۶۵ نفر

آمار آجا (پایگاه اطلاع‌رسانی ارتش جمهوری اسلامی ایران)



آمار کلی شهدای جنگ تحمیلی: ۱۸۸۰۱۵ نفر

### آمار تفکیک شده شهدا:

جبهه‌های جنگ: ۱۷۲۰۵۶ نفر

حملات هوایی و موشکی: ۱۵۹۵۹ نفر

مجرد: ۱۳۳۷۷۰ نفر (۷۱ درصد) و بقیه متاهل

زن: ۶۴۳۷ نفر

۱۶ تا ۲۰ ساله: ۴۴ درصد

۲۱ تا ۲۵ ساله: ۳۰ درصد

۲۶ تا ۳۰ ساله: ۸ درصد

میانگین سن شهدا: ۲۳ سال

مسیحی: ۷۲ نفر

کلیمی: ۱۱ نفر

زرتشتی: ۶ نفر

### آمار شهدا به تفکیک نوع شغل:

بسیج: ۴۳ درصد

ارتش: ۲۶ درصد (۴۸۰۰۰ نفر)

سپاه: ۲۱ درصد

شغل آزاد: ۱۸,۱ درصد آزاد

ناجا: ۳ درصد

روحانی: ۳,۱ درصد

جهاد سازندگی: ۲,۱ درصد

دانشجو: ۲,۱ درصد

### ۷۰ درصد از نکات مهم جنگ تحمیلی در کتاب‌های فرماندهان عراقی:

سردار خسرو عروج، مشاور فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در آیین سالروز شهادت عباس کریمی فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) در مسجد باب الحوایج (ع) کاشان، با تاکید بر **الگوسازی** از سیره شهدا برای راه سعادت و موفقیت کشور گفت: ایران با همین فرهنگ شهدا در دوران دفاع مقدس با ۸۰ کشور بطور مستقیم و ۲۰۰ کشور بطور غیرمستقیم (حمایت مالی و تسلیحاتی) جنگید و پیروز شد.

وی، الگوسازی سیره، منش و زندگی شهیدان را تاکید کرد و افزود: خون پاک شهیدان والا مقام صامین بقای نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران است.

سردار عروج، با تاکید بر اینکه امنیت و آسایش مردم ایران از مجاهدت، ایثار خون و تحمل و زحمت‌های فراوان شهدا است گفت: رسالت مردم ولایتمدار ایران اسلامی برای دفاع از قرآن، اسلام و کشور تداوم راه شهیدان است.

### خون شهدا عامل برکت انقلاب اسلامی و صدور آن به جهان شده است

به گفته وی، شهیدان هشت سال دفاع مقدس الگوهای صبر، مقاومت، جهاد و استقامت هستند که به فرموده امام راحل انقلاب اسلامی ایران، چون با خون شهدا آبیاری شده است به دیگر کشورهای جهان صادر می‌شود.

این یادگار دوران دفاع مقدس گفت: در آن دوران تمام رزمندگان اسلام به لحاظ وحدت الهی در یک مسیر بودند و خداوند متعال توانی را به آن‌ها می‌داد که پیروزبخش، معجزه گر و حیرت آور بود.

سردار عروج، به تحریر کشیدن ۷۰ درصد از جنگ تحمیلی توسط فرماندهان عراقی را یادآور شد و گفت: این فرماندهان در کتاب‌های خود به نکات مهمی اشاره کرده اند که در ایران کمتر به آن توجه شده است.

### جنگ تحمیلی با حمایت مستقیم و غیرمستقیم ۲۸۰ کشور علیه ایران بود

وی افزود: این فرماندهان متعجب هستند که چگونه یک کشور نوپا که از ارتش منسجمی نیز برخوردار نبوده با ۸۰ کشور بطور مستقیم و با ۲۰۰ کشور بطور غیرمستقیم (حمایت مالی و تسلیحاتی) هشت سال جنگید، اما پیروز شد.

مشاور فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تصریح کرد: فرماندهان عراقی پیروزی رزمندگان اسلام در جنگ تحمیلی را معجزه دانسته و علت اصلی پیروزی را نیز شجاعت فرماندهی بی نظیر آن عنوان کرده اند.

سردار عروج یادآور شد: فرماندهان عراقی در کتابهایشان نوشته اند که فرماندهان ایرانی دارای شجاعتی هستند که این شجاعت بین خودشان وحدت آفرین است و این از علوم نظامی نیست بلکه در قلب آن‌ها وجود دارد، چون فرماندهان ایرانی در جنگ با دل بر نیروها فرماندهی می‌کردند و این مهم در جهان بی نظیر است.

مشاور فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بیان کرد: فرماندهان عراقی در کتابهایشان نوشته اند ما هرگز در میدان مین حاضر نمی‌شدیم، اما فرماندهان و رزمندگان ایرانی برای ورود به میدان مین از هم سبقت می‌گرفتند.

### مطالعه وصیت نامه شهیدان انسان ساز است

وی همچنین با تاکید بر مطالعه وصیت نامه شهیدان و شناخت و آگاهی نسبت به این مردان الهی، گفت: شهیدان والامقام با خدا معامله کردند و برای زندگی پس از مرگ اهمیت قائل بودند.

سردار عروج همچنین با گرامیداشت یاد ۲۳۰ هزار شهید دوران دفاع مقدس، گفت: در پی از وصیتنامه و زندگینامه این شهیدان معظم مشخص شده که بیش از ۷۰ درصد آن‌ها در زندگیشان سخاوتمند به صورت مخفیانه بوده اند و کسی از آن خبر نداشته است.

## واکوی حمایت آمریکا از هیولایی به نام «صدام»

یک آمار سرانگشتی نشان می‌دهد که ۴۴۵ شرکت غربی و آمریکایی در ساختن این ماشین مرگ و پرسود به نام صدام شرکت داشته‌اند.

به گزارش ایسنا، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران را از منظر نوع کمک‌های ایالات متحده آمریکا به عراق می‌توان در پنج مقطع به هم پیوسته مورد ارزیابی قرار داد:

**مقطع اول:** نشان دادن چراغ سبز به عراق در راستای تهاجم به جمهوری اسلامی.

**مقطع دوم:** آغاز جنگ و اتخاذ موضع بی‌طرفی نسبی و ظاهری از طرف آمریکا.

**مقطع سوم:** دوره حمایت غیرمستقیم از عراق و تلاش برای برقراری روابط دیپلماتیک با این کشور و لغو تحریم (۱۳۶۱-۱۳۶۲).

**مقطع چهارم:** دوره حمایت نظامی و اطلاعاتی وسیع از عراق (۱۳۶۲-۱۳۶۶).

**مقطع پنجم:** دخالت مستقیم در جنگ و برخورد نظامی آمریکا با ایران (۱۳۶۷).

در این گزارش با توجه به سالروز تسخیر لانه جاسوسی به دست دانشجویان پیرو خط امام و «روز ملی مبارزه با استکبار جهانی» به بیان بخشی از اقدامات آمریکا در **مقطع اول و دوم** جنگ تحمیلی اشاره خواهیم کرد.

وقوع انقلاب اسلامی به دلیل ماهیت اسلامی و تجدیدنظرطلبانه آن، با واکنش نظام بین‌الملل روبه‌رو شد. ایران که در زمان شاه، در زمره بلوک غرب محسوب می‌شد و روابط خوبی با کشورهای غربی و خصوصاً آمریکا داشت، در هنگام جنگ تحمیلی دارای بدترین رابطه با آمریکا شد. انقلاب اسلامی با ویژگی منحصر به فرد اسلام سیاسی شیعی، دارای تضادهای ایدئولوژیکی شدیدی با بلوک شرق و غرب بود که در شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» متبلور شد.

## پیگیری سیاست مهار انقلاب

با توجه به قرار داشتن ایران در بلوک غرب، شعار نه شرقی نه غربی، منافع آمریکا را بیشتر با خطر مواجه می‌کرد. لذا آمریکا نیز بر اساس سیاست همیشگی «آن‌هایی که با ما نیستند، علیه ما هستند»، سیاست مهار و مقابله با انقلاب اسلامی و «جلوگیری از حاکم شدن نظام جدید و گسترش انقلاب اسلامی در منطقه حساس خلیج فارس و خاورمیانه» را از طریق ایجاد آشوب، اغتشاش و جنگ داخلی، ایجاد تفرقه در بین گروه‌های سیاسی کشور، راه اندازی حرکت‌های تجزیه طلبانه و مرکزگریزانه در نواحی مرزی به خصوص کردستان و بلوچستان، حمله نظامی به طبرستان، هدایت کودتا و بالاخره جنگ نیابتی از طرف عراق در پیش گرفت.

۴۴۴ روز اسارت آمریکایی‌ها در ایران

در فاصله بین انقلاب تا شروع جنگ، ماجرای گروگان‌گیری سفارت آمریکا و اسارت ۵۲ دیپلمات آمریکایی به مدت ۴۴۴ روز فضای روابط ایران و آمریکا را به بدترین وضعیت خود کشانده بود. در مقابل، عراق بی آن که خود را از بلوک شرق خارج کند، با سوءاستفاده از موقعیت جغرافیایی و هم‌مرزی خود با ایران توانست توجه آمریکا و متحدین عرب او را در منطقه جلب نماید. رابطه عراق با آمریکا به تدریج بهبود یافت و همکاری‌های مهم و استراتژیکی بین آن‌ها برقرار گردید.

در واقع با وقوع انقلاب اسلامی ضربه سنگینی به منافع آمریکا وارد آمده بود و این کشور خواهان تضعیف و یا سرنگونی این نظام جدید بود. آمریکا اکثر اقدامات براندازانه از قبیل کودتا، شورش، حرکت‌های تجزیه طلبانه و ضربه مستقیم نظامی را تجربه کرد و به نتیجه دلخواه نرسید. به راه انداختن جنگ علیه ایران توسط یکی از همسایگانش (پاکستان، ترکیه یا عراق) به عنوان یکی از گزینه‌ها و شاید آخرین آن‌ها به منظور بازگرداندن این منافع از دست رفته بود. وجود انگیزه‌های قومی عربی را در آغاز و تحریک جنگ عراق علیه ایران نمی‌توان نادیده گرفت.

### اظهارات مسئول اطلاعات ارتش عراق درباره سرنگونی صدام

اما این انگیزه‌ها به دلیل احساس ضعف استراتژیک و نیاز به پشتوانه‌ای دیپلماتیک قوی در عرصه بین‌الملل، به آن حد نبود که موجب شروع یک جنگ جدی و همه‌جانبه برای تصرف بخش مهمی از سرزمین ایران یعنی خوزستان و میمک شود. پس اگر جنگ عراق علیه ایران را، علاوه بر انگیزه‌های قومی عربی، یک جنگ نیابتی **(Proxy war)** بدانیم، راه خطایی نپیموده‌ایم. عراق در واقع نمایندگی مقابله با انقلاب اسلامی را بر عهده گرفت. در این جنگ، آمریکا از عراق به عنوان کشور نایب در حمله به ایران بهره گرفت. به همین دلیل عراق از یک حمایت تضمین شده، همه‌جانبه و گسترده از جانب آمریکا و متحدانش در جنگ با جمهوری اسلامی برخوردار گردید.

سرلشکر وفیق السامرای، مسئول اطلاعات ارتش عراق، در کتاب «ویرانی دروازه شرقی» در خصوص کمک‌های خارجی به عراق در طول جنگ اعتراف می‌کند که: «اگر سرازیر شدن کمک‌های مختلف به سوی عراق نبود، به طور قطع رژیم صدام حسین در سال ۱۹۸۲ [۱۳۶۱] یعنی سال شکست‌های فراگیر، سرنگون شده بود. ... کمک‌هایی که عراق در طول جنگ با ایران دریافت کرد محدود به جنبه‌های مشخصی نمی‌شد. بلکه این کمک‌ها در همه زمینه‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی بود. از سوی دیگر، کلیه کشورها جز کره شمالی و گاهی چین و برخی کشورهای عربی درهای خود را بر روی ایران بسته بودند. کمک‌های خارجی به عراق به جایی رسید که فرستاده حکومت فرانسه در زمان ریاست جمهوری والرئ ژیسکاردستن به عراق آمد و با وزیر دفاع وقت عدنان خیرالله ملاقات کرد و به او اطلاع داد که: «فرانسه به صورت جدی زمینه‌های اعطای یک بمب اتمی به عراق را بررسی می‌کند. می‌توان برای مجبور کردن ایران به متوقف کردن جنگ این بمب را به هدف مشخصی پرتاب کرد.»

## حمایت سوداگران مرگ از عراق

کنت آر. تیمرمن نیز اشتباه آمریکا در کمک به عراق را یادآوری کرده و اظهار می‌کند که «ایالات متحده وارد جنگ با عراق شد تا ماشین مرگ آفرین این کشور را در هم شکسته و خرد کند، همان ماشین جنگی ای که آمریکا و متحدان غربی‌اش بیش از همه در ساختن آن به صدام کمک کردند.»

وی بیان می‌کند که «طی ۱۵ سال قبل از تهاجم صدام به کویت، سوداگران غرب و دولت‌هایشان به عراق کمک کردند تا مخوف‌ترین و دهشت‌بارترین زرادخانه در خاورمیانه را ایجاد کند، زرادخانه‌ای که ابعاد آن در منطقه بی‌سابقه بود. آن‌ها به عراق، تانک، جنگنده، مافوق صوت، سلاح شیمیایی، موشک‌های دوربرد و مواد مورد نیاز برای تولید سلاح هسته‌ای فروختند. شرکت‌ها، بانکداران و حامیان‌شان در دستگاه‌های دولتی، گروه قدرتمند ذی‌نفوذی به وجود آوردند که وجه مشترک همه آن‌ها ایجاد غول خونخواری در خاورمیانه بود. هر گروه به سهم خود به ساختن ماشین مرگ آفرین صدام کمک کرد و برای حفظ ارتباط با عراق، به اعمال نفوذ در دستگاه‌های دولتی پرداخت. این سوداگران مرگ در عین حال که درگیر رقابتی بسیار شدید با یکدیگر بودند، وقتی پای دفاع از عراق به میان می‌آمد، همه اختلاف‌ها را کنار گذاشته و با یکدیگر همصدا می‌شدند» (۳)

## هیولایی به نام صدام

کنت تیمرمن در خصوص نقش پررنگ غرب در پرورش هیولایی به اسم صدام می‌نویسد: «عراق، بازار بزرگ فرانسه، آلمان، ایتالیا، بریتانیا، استرالیا و ایالات متحده بود. صدام هیولایی بود که ما ساختیم و ما این هیولا را ساختیم و بعد کوشیدیم سر او را به سنگ بکوبیم ... تعجب‌آور اینکه صدام هرگز هدف‌های جاه‌طلبانه‌اش را در لفافه بیان نکرد، اما سیاستگذاران و سوداگران هرگز نخواستند این پیام او را بشنوند»

تیمرمن اطلاعاتی کلی در خصوص نوع کمک‌ها به عراق می‌دهد و بیان می‌کند که: «یک آمار سرانگشتی نشان می‌دهد که ۴۴۵ شرکت غربی در ساختن این ماشین مرگ و پرسود شرکت داشته‌اند که یک سوم آن‌ها شرکت‌های آلمانی بودند.»

## یکی از دلایل طولانی شدن جنگ تحمیلی

به طور کلی، به نظر می‌رسد یکی از دلایل اصلی طولانی شدن جنگ ایران و عراق، برخورد جانبدارانه این کشورها به خصوص آمریکا به نفع عراق بود. با این استدلال است که مارین ویلمسه آمریکا را قوی‌ترین شریک جرم این جنگ معرفی کرده و معتقد است: «بسیاری از قدرتهای غربی با سلاح و اعتبارات مالی خود سهم عمده‌ای در طولانی شدن، تشدید، افزایش تلفات و دوام درگیری دو طرف داشتند. برای نمونه فرانسه و آلمان به‌طور مستمر، سلاح‌های پیشرفته به عراق می‌دادند و بریتانیا برخی از قطعات یدکی تجهیزات نظامی این کشور را تأمین می‌کرد. به غیر از مداخله قدرتهای غربی، اتحاد شوروی نیز مهم‌ترین صادرکننده سلاح به عراق به شمار می‌آمد. کشورهای منطقه هر یک به سهم خود در این جنگ تأثیرگذار بودند ولی بیش‌تر، منافع خود را در نظر می‌گرفتند. لیبی و سوریه طرفدار ایران بودند، در حالی که بسیاری از کشورهای خلیج فارس از جمله

عربستان سعودی، کویت و اردن - که قدرت نظامی نیرومندی نداشتند - عمدتاً با کمک‌های مالی مستقیم، عراق را حمایت می‌کردند با این امید که سد قدرتمندی میان آن‌ها و ایران برقرار باشد.»

وی آمریکا را مهم‌ترین بازیگر جنگ ایران و عراق غیر از دو کشور درگیر جنگ می‌داند و اظهار می‌کند: «صرف‌نظر از دو بازیگر عمده این جنگ، دست کم قدرت سومی نیز در این میان ایفای نقش می‌کرد که آمریکا بود. تقریباً در همه آثاری که در آن به نوعی به جنگ ایران و عراق پرداخته شده، نقش آمریکا کم‌رنگ شده یا اصلاً بدان توجه نشده است. وی سپس در جای دیگری بیان می‌کند: «در بررسی موضع و سیاست آمریکا در خصوص منطقه به ویژه در طول جنگ ایران و عراق، وجود نوعی عملکرد دوگانه را نمی‌توان منکر شد. اگر با دیدی انتقادی به موضوع نگاه کنیم، این منافع آمریکا بود که سیاست‌های این کشور را در منطقه مشخص می‌کرد، نه معیارهای اخلاقی که آمریکا مدعی آن‌هاست و اگر غیر از این بگوییم، حقیقت را کتمان کرده‌ایم.»

### ناگفته‌های تلخ جنگ

بنابر برخی اطلاعات درز کرده به بیرون که در بولتن‌های سازمان‌ها و نهادها منتشر می‌شد، با توجه به کارشکنی‌های عراق درباره اجرای قطعنامه ۵۹۸ و حمایت جانبدارانه آمریکا و سازمان ملل در این زمینه، حضرت امام در دیدار با برخی مسئولین کشور و به‌خصوص مسئولین جنگ، از جمله میرحسین موسوی و هاشمی رفسنجانی و محسن رضایی، نکته مهمی فرمودند که متأسفانه همچون برخی نظرات مهم ایشان، تا امروز منتشر نشده است.

امام سخنانی به این مضمون فرمودند: «پس چه شد صلح صلح می‌کردید؟ اگر نمی‌توانید، بروید کنار تا خودم جنگ را به روش خودم ادامه بدهم.»

بعد از این نهیب امام، مسئولین جنگ، هاشمی و رضایی به فکر آماده‌سازی نیروها و عملیات برای بازپس‌گیری بخش‌هایی از خاک کشورمان که همچنان در اشغال عراق بود، افتادند.

### ناگفته‌های جنگ ایران و عراق از زبان سردار علایی

نخستین فرمانده نیروی دریایی سپاه گفت: اگر قطعنامه را نمی‌پذیرفتیم، عراقی‌ها تا این طرف جاده اهواز خرمشهر و تا نزدیکی رودخانه کارون آمده بودند. بعضی از فرماندهان لشکرها و تیپ‌های سپاه به صورت تک‌ور می‌جنگیدند و آرپی‌جی به سمت تانک‌های عراقی شلیک می‌کردند.

جنگ ایران و عراق از لحاظ استراتژیک یکی از مهم‌ترین برخوردهای نظامی دوران معاصر بود، که منافع تقریباً همه کشورهای جهان را بدون استثنا تهدید کرد و تأثیر مستقیم آن بر کشورهای وارد شد که بیشترین ذخایر نفتی جهان را داشتند. در طول جنگ ثابت شد که پیروزی ایران موجب برهم‌خوردن ثبات و توازن قوا در منطقه

خواهد شد و به همین دلیل ابرقدرت‌ها کوشیدند تا با تجهیز و تقویت ارتش صدام مانع فزونی بیشتر حکومت شیعیان در عراق شوند و خاتمه صحنه نبرد را به سوی ببرد که یا عراق پیروز شود، یا هیچ کدام از دو طرف پیروز نباشند. سردار حسین علایی نخستین فرمانده نیروی دریایی سپاه معتقد است: آمریکا و شوروی تصمیم گرفته بودند که عراق را آنقدر تقویت کنند که ما پیروز نشویم و یا حتی شکست بخوریم. بر همین اساس در مقطع پایان جنگ، ابتکار عمل در جبهه‌ها به لحاظ نظامی در اختیار ارتش عراق قرار گرفته بود. ارتش ایران فقط در منطقه فکه حدود ۱۷ هزار اسیر داد و سپاه هم فاو را از دست داد. حالا ما باید یا سرزمین‌های بیشتری را از دست می‌دادیم تا بگوییم حرف مرد یک کلام است یا با یک اقدام ابتکاری، تهاجم جدید ارتش عراق را متوقف می‌کردیم.

### ارتش زمان شروع جنگ کجا بود؟

در زمانی که صدام حسین جنگ علیه ایران را شروع کرد، ارتش ایران درگیر مسائل داخلی خودش بود و بنابراین آماده مقابله با تهاجم ارتش عراق نبود و در آماده باش بسر نمی‌برد. با شروع جنگ، اکثر یگان‌های ارتش در کنار مرز نبودند. لشکرهای ۱۶ زرهی قزوین، ۲۱ پیاده حمزه، ۷۷ پیاده خراسان، ۸۱ زرهی زاهدان و بعضی تیپ‌های مستقل ارتش، پس از تهاجم ارتش عراق عازم جبهه‌های جنگ شدند. البته بعضی گردان‌های لشکرهای ۹۲ زرهی اهواز و گروه رزمی ۳۷ شیراز و نیز لشکر ۲۸ پیاده سنندج و بعضی از واحدهای لشکر ۶۴ ارومیه قبل از جنگ در مقابل ارتش عراق، در پشتیبانی از پاسگاه‌های ژاندارمری بکار گرفته شده بودند. لشکرهای ۲۸ و ۶۴ هم بیشتر در کردستان و علیه احزاب مسلح دموکرات و کومله که از سوی عراق حمایت می‌شدند، گسترش داشتند ولی برخی از واحدهای آنها در حوالی مرز بودند. از سوی دیگر هنوز سیستم‌های ضد هوایی هاوگ کاملاً فعال نشده بودند، بطوری که هواپیماهای جنگی عراق در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ بدون این که آسیب جدی ببینند به بسیاری از فرودگاه‌ها و پایگاه‌های هوایی ایران از جمله مهرآباد و تبریز و دزفول حمله کردند و باندهای پروازی را زدند.

دو هفته پس از آغاز جنگ نیروی زمینی ارتش موفق شد تا قرارگاه مقدم خود را در دزفول فعال کند و هدایت واحدهای خود را بطور کامل بدست بگیرد. برخی از پاسگاه‌های ژاندارمری هم قبل از جنگ بدلیل حملات مرزی عراق، تخلیه شده بودند. البته تعدادی از نیروهای سپاه در برخی از این پاسگاه‌های خالی بویژه در خوزستان مستقر شده بودند. به هر حال واحدهای ارتش به همراه نیروهای سپاه و مردم داوطلب در برابر تهاجم گسترده و سراسری ارتش عراق تا جایی که می‌توانستند مقاومت کردند تا این که جبهه‌ها به تدریج سر و سامان گرفت. ما در جنگ، شیوه‌های دفاع و جنگیدن را یاد گرفتیم. ارتش هم علاوه بر آموزش‌های قبلی، خیلی از حضور خود در جبهه‌ها مطالب جدیدی یاد گرفت و بر توانایی‌های خود افزود. خیلی مسائل و تاکتیک‌ها را قبل جنگ بلد نبودیم و در ایام جنگ از شرایط محیطی آموختیم. ارتش عراق هم علاوه بر آموزه‌های قبلی خود، جنگیدن را در جنگ یاد گرفت. آموزه‌های ارتش ایران بر اساس دکترین کشورهای غربی بود ولی ارتش عراق بر اساس آموزه‌های شرقی و شوروی، تاکتیک‌های خود را به کار می‌گرفت. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هم بیشتر از واقعیت‌های عینی جبهه‌ها و از هر دو دکترین، می‌آموخت. مثلاً ارتشی‌های ما برای دفاع، زمین را می‌کندند و

داخل زمین می‌رفتند و با این روش خود را در مقابل آتش دشمن حفظ می‌کردند اما عراقی‌ها بیشتر خاک‌ن‌ها می‌زدند.

نکته دیگر آنکه ارتش ما از نیروی داوطلب نمی‌توانست براحتی استفاده کند چون ساختار هر می‌اش اجازه نمی‌داد. ارتش یادگرفته بود سرباز وظیفه به کار بگیرد و سلسله مراتبی فرماندهی کند. قاعدتا نیروی داوطلبی که با انگیزه شخصی به جبهه‌ها می‌آمد، فرماندهی و سازماندهی‌اش متفاوت از روش‌های ارتش رسمی است بنابراین یگان‌های ارتش به سادگی قادر نبودند نفرات داوطلب را به کار بگیرند. یک بار در اثنای جنگ، شهید صیاد شیرازی به بعضی از مسئولان کشور گفته بود «علت اینکه سپاه می‌تواند خطوط مستحکم دفاعی ارتش عراق را را بشکند و جلو برود این است که شما بسیج را به سپاه داده‌اید، اگر به ارتش هم نیروی بسیج بدهید، او هم می‌تواند خط اول ارتش بعثی را بشکند». مسئولان کشور هم پذیرفتند و مدتی به ارتش نفرات بسیج را دادند. اما این اقدام موفق نشد که دلایل مختلف داشت.

نخستین دلیل این بود که به نیروی بسیجی داوطلب نمی‌توان هر دستوری را داد بلکه باید اول او را از نظر عقیدتی و تاکتیکی قانع کرد. دوم این که هر بسیجی برای عمل به تکلیف شرعی و حفظ دینش به جبهه می‌آمد برای همین هم خیلی از آنها قبل از شروع هر عملیاتی، غسل شهادت می‌کردند یا وصیت نامه‌های اخلاقی و عرفانی می‌نوشتند. امروز بیشترین وصیت نامه‌های دوران جنگ مربوط به بسیجی‌هاست تا سربازها. سوم این که بسیجی‌ها باید فرمانده خود را از نظر رفتاری و فرهنگی و تاکتیکی قبول می‌داشتند تا از او فرمانبری کنند. بنابراین بکارگیری آنها نیاز به رفتارها و شیوه‌های خاص داشت. مثلا ارتشی‌ها برای حفظ امنیت نیروهای رزمی، سنگرهای خطوط مقدم را با ارتفاع کوتاه در جبهه‌ها درست می‌کردند.

بنابراین در این سنگرها براحتی نمی‌شد ایستاده نماز خواند. نماز خوانده می‌شد اما سخت بود. برخی نیروهای بسیجی که در عملیات با نیروهای ارتش ادغام می‌شدند، به این مسئله انتقاد داشتند و می‌گفتند ما این طور نمی‌توانیم نماز دلنشین و با حضور قلب بخوانیم. در مقابل، سپاه سنگرهای بلند قدی می‌ساخت که با فرهنگ نیروهای بسیجی همخوانی بیشتری داشت و حتی گاهی اوقات در خط مقدم نیز در بعضی از این سنگرها نماز جماعت برگزار می‌شد تا روحیه رزمندگان افزایش یابد و با ذکر خدا دل‌هایشان آرامش یابد.

### آیا کودتای نوژه، کودتای واقعی بود؟

بله، واقعی بود. طرح کودتا این بود که تعدادی از هواپیماهای جنگی می‌خواستند بروند جماران را بزنند و بمباران کنند. تعدادی از واحدهای نیروی زمینی نیز قرار بود بعضی از مراکز دولتی کشور را بگیرند، گرچه به نظر می‌رسید که طرح کودتا خیلی ساده انگارانه بود و ظرفیت مخالفت مردم را نادیده گرفته بودند.

این افراد ارتشی می‌گویند «نشدنی بود که هواپیماها از پایگاه همدان بلند شوند، به تهران برسند

جماران را بزنند و نظام سقوط کند». این تحلیل چقدر درست است؟

بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در اواخر تیر ماه سال ۱۳۶۷، منافقین هم می‌خواستند با عبور از مرز و جاده پیمایی، خود را به تهران برسانند و حکومت را بگیرند. وقتی به عملیات فروغ جاویدان سازمان مجاهدین خلق که



با حمایت ارتش بعثی عراق انجام شد، نگاه می‌کنیم، می‌بینیم کاملاً عجیب است، چون از نظر نظامی مفهوم ندارد که آنها با نفربرهای خود به صورت ستونی، روی جاده اسلام آباد - کرمانشاه راه بیفتند تا خود را به مرکز ایران برسانند. اما فرضیات و مفروضات منافقین طوری بود که برای آنها منطقی جلوه می‌کرد. آنها تصور می‌کردند قوای مسلح ایران از هم پاشیده است و جمهوری اسلامی به اجبار قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفته است، بنابراین از دیدگاه آنها در آن مقطع زمانی، ساختار سیاسی داخل کشور به هم ریخته است و نارضایتی عمومی وجود دارد. بنابراین به محض ورود به خاک ایران، مردم از آنها استقبال می‌کنند و سریع به تهران می‌رسند و در میدان آزادی جشن می‌گیرند. یک بار دیگر در سال ۱۳۶۶ هم منافقین آمدند و شهر مرزی مهران را گرفتند، آن زمان شعار می‌دادند «امروز مهران، فردا تهران»، همان زمان ما این شعارها را می‌شنیدیم و به آنها می‌خندیدیم و باور نمی‌کردیم ولی خود آنها باور داشتند. وقتی بعد از پذیرش قطعنامه، منافقین در روز ۴ مرداد ماه ۱۳۶۷ به جاده کرمانشاه وارد شدند و مقاومت مردم را در چهار زبر دیدند برای‌شان سؤال بود که چرا اینجا بجای این که به ما بپیوندند، جلوی ما را می‌گیرند؟

برخی معتقدند که کودتای نوژه طراحی توده‌ای‌ها بود تا اعتماد حاکمیت به ارتش مخدوش شود و انسجام دفاعی ایران بشکند، کما اینکه اول انقلاب نیز برخی این دیدگاه را ترویج می‌کردند که ارتش باقیمانده از نظام شاهنشاهی و نیرویی مصرفی است بنابراین باید منحل شود. آیا می‌توان از این زاویه به موضوع نگاه کرد؟

در خاطرات منتشر شده از افراد شرکت کننده در کودتا چنین مطلبی بیان نشده است. آنکه چه شد که افرادی از ارتش چنین تصمیمی گرفتند یا پشت پرده چه بوده است را نمی‌دانیم، اطلاعات ما کافی نیست ولی آنچه مشخص است این است که کودتای نوژه در بغداد طراحی شد. بختیار آخرین نخست وزیر دوران نظام شاهنشاهی چند بار از پاریس به بغداد رفت. بعضی از امرای بلند پایه ارتش شاهنشاهی که ضد حزب توده هم بودند نیز در خارج از کشور در جریان این طرح بوده‌اند، بنابراین به سادگی نمی‌توان گفت که برنامه کودتا، طرح توده‌ای‌ها بوده است. هیچ سند یا اطلاعاتی از این که توده‌ای‌ها یا چپی‌ها در پشت برنامه‌ریزی ماجرا بوده‌اند، منتشر نشده است ولی خود صدام که منتظر نتیجه کودتا بود، طرفدار شوروی بود. در هر صورت، عناصری از ارتش شاه ایران می‌خواستند این کودتا را اجرا کنند. طرح‌شان هم این بود که چند هواپیما از پایگاه هوایی همدان بلند شود و چند نقطه در کشور را بزنند و چند یگان‌های زمینی هم به کمک آنها وارد صحنه عملیات شود تا کار را تمام کنند. منتها قبل از اجرای کودتا، این برنامه لو رفتند.

نحوه لو رفتن کودتا واقعی بود؟ یعنی یکی از خلبان‌ها عذاب وجدان می‌گیرد و مادرش می‌گوید شیرم را حلال نمی‌کنم بنابراین رفت کودتا را لو داد؟  
بله، می‌گویند همین طور بوده است.

اما یکی از فرماندهان ارتش در گفتگو با خبرآنلاین گفت «سه نفر با روایت‌های مشابه نزد آقای خامنه‌ای، بنی صدر و ابراهیم یزدی رفتند و چنین ادعایی کردند».

نمی‌دانم، فقط یک مورد را اطلاع دارم. آقای مهندس سید علی مقدم که از دوستان دوران قبل از انقلاب است و مسئولیت مهمی در کنار رهبری دارد و من از طریق ایشان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی با آقا آشنا شدم، او می‌گوید «یک نفر به هنگام شب به درب خانه ما آمد و گفت خبر مهمی برای آقای خامنه‌ای دارم و من هم وی را راهنمایی کردم که او ماجرا را گفت».

**شما در کتاب خودتان نوشتید که همه عملیات‌های ما در جنگ تحمیلی لو رفته بود، بیشتر توضیح می‌دهید؟**

بله، اکثر عملیات‌های ما در جنگ تحمیلی مثل عملیات‌های فتح المبین و کربلای ۴ قبل از انجام، لو رفته بود و به عبارت دیگر شاید کمتر عملیاتی داشته باشیم که در لحظات آخر لو نرفته باشد. اما این حرف به معنای آن نیست که نمی‌توانستیم قوای دشمن را غافلگیر کنیم.

**در طرف عراقی هم همین طور بود؟**

بله، اصلا جنگ و لشکر کشی موضوعی لو رفته است. مگر می‌شود جنگ را مخفیانه انجام داد. یکی از عملیات‌های خوب و موفق ما فتح المبین بود، عراق ۴۸ ساعت قبل از شروع عملیات به خطوط اول ما در شوش حمله کرد و آرایش خطوط دفاعی ما را به هم ریخت، به طوری که این مسئله مطرح شد «اصلا عملیات کنیم یا نه». من رئیس ستاد قرارگاه مرکزی کربلای سپاه بودم، آنقدر ابهام بالا بود که می‌پرسیدند چه کار کنیم. آقا محسن رضایی و شهید صیاد شیرازی هم می‌گفتند «نمی‌دانیم». نهایتا جمع بندی این شد که بهتر است از امام خمینی سؤال شود. آقا محسن با فانتوم نیروی هوایی ارتش به تهران رفت و با امام دیدار کرد اما امام نظری درباره انجام دادن یا ندادن عملیات نداد. آقای محسن باز از امام خواست که «استخاره کنید». امام گفت «استخاره ندارد، بررسی‌هایتان را انجام دهید و سپس تصمیم بگیرید». آقا محسن که به قرارگاه برگشت، بعد از بحث و تبادل نظر تصمیم بر این شد که عملیات انجام شود. دو، سه روز اول هم در عملیات موفق نشدیم چون عراق می‌دانست می‌خواهیم عملیات انجام دهیم، اما یک دفعه خداوند کمک کرد و یک محور از شمال جبهه باز شد و رزمندگان رفتند و حدود ۸۰ توپ عراقی‌ها را هم به غنیمت گرفتند. با خواست خدای بزرگ سایر محورها نیز یکی پس از دیگری باز شدند و عملیات فتح المبین را انجام دادیم که پرغنیمت‌ترین عملیات دوران جنگ است، اما عملیات کاملا لو رفته بود. حتی بعضی از مردم دزفول هم می‌دانستند ما می‌خواهیم کجا عملیات کنیم. می‌گویند در نماز جمعه هفته قبلش مرحوم آیت الله قاضی امام جمعه دزفول گفته بود مردم، رزمندگان می‌خواهند عملیات کنند تا دزفول از زیر موشک‌های ارتش عراق بیرون بیاید، بروید کمک کنید.

بنابراین تقریبا تمام عملیات‌های ما را عراقی‌ها می‌فهمیدند. حتی وقتی ما از اروندرود عبور کردیم تا عملیات فاو را انجام دهیم، می‌دانستند اما باور نکردند. مثل اینکه الان هم می‌دانیم که آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها با کمک عربستان می‌خواهند داخل ایران را به هم بریزند. همه مردم هم این را می‌دانند ولی بعضی اتفاق‌ها هم می‌افتد و برخی هم باور نمی‌کنند.

زمان عملیات‌ها در قرارگاه سپاه، همواره این طور می‌شد که همه فرماندهان با هم بحث و تبادل نظر می‌کردند و بعضا دعوای فکری و جدل دیدگاهی نیز می‌کردند. این طور نبود که بگویند ایشان فرمانده است و نباید روی حرفش حرف زد، خیر همه نظر می‌دادند.

ادامه عبور ما از مرز بعد از فتح خرمشهر، استدلال‌های نظامی و کارشناسی مرحوم تیمسار قاسمعلی ظهیرنژاد رئیس ستاد مشترک ارتش بود. جلسه‌ای پس از فتح خرمشهر با حضور اعضای شورای عالی دفاع خدمت امام تشکیل شده است، در آن جلسه امام می‌گوید «از مرز عبور نکنیم». آقای ظهیرنژاد می‌گوید «ما باید برویم تا به یک عارضه طبیعی قابل پدافند برسیم». در جلسه دوم شورای عالی دفاع خدمت امام، دوباره امام می‌گوید «بجنگیم ولی از مرز عبور نکنیم». به عبارت دیگر تنها مخالف عبور از مرز پس از فتح خرمشهر، امام خمینی(ره) بوده است. مرحوم ظهیرنژاد دوباره این استدلال عملیاتی و نظامی را مطرح کرده است که «باید برای دفاع به یک عارضه طبیعی قابل پدافند بچسبیم». آقا محسن رضایی نیز این نظر را تأیید کرده است و آقای هاشمی هم این دیدگاه را از نظر سیاسی تکمیل کرد و گفت «اگر بخواهیم جنگ را تمام کنیم باید دست برتر را داشته باشیم». امام چهار ایراد به مسئله عبور از مرز می‌گیرد ولی در جلسه شورای عالی دفاع وقتی این استدلال مطرح شد و آقا محسن هم تأیید کرد، امام در نهایت عبور از مرز را پذیرفت.

دیدگاه آقای هاشمی از اول این بود که ما جنگ را با برتری نظامی و با دست بالا و با کمک دیپلماسی و مذاکره پایان دهیم. ایشان از اواخر سال ۱۳۶۲ بطور آشکار چنین نظری را داشت. البته آقای محسن رضایی می‌گفت با بسیج امکانات و ظرفیت‌های کشور می‌توانیم با چند برابرکردن قوای رزمی، ارتش عراق را در جبهه‌ها شکست دهیم و صدام را تسلیم خواسته‌های ایران کنیم. اما دیگران درباره نحوه خاتمه دادن به جنگ بحثی نکرده‌اند. امروز هم که آمریکایی‌ها چنین طرحی برای فروپاشی اقتصاد ایران دارند، مسئله ما این است که برنامه کشور برای ناکام گذاشتن و جمع کردن طرح آمریکایی‌ها چیست؟ اینجاست که مسئله مذاکره به عنوان ابزار سیاست خارجی اهمیت پیدا می‌کند والا وقتی آمریکا از موضع بالا حرف می‌زند، چه صحبتی برای مذاکره وجود دارد. به هر حال اگر آقای هاشمی رفسنجانی عامل ختم جنگ شده باشد بزرگترین خدمت را به ایران و انقلاب کرده است. اما به فرض که ما در تیر ماه سال ۶۷ قطعنامه ۵۹۸ را نمی‌پذیرفتیم، چه اتفاقی می‌افتاد؟ چه راه حل دیگری وجود داشت؟ در آن مقطع زمانی، ابتکار عمل در جبهه‌ها به لحاظ نظامی در اختیار ارتش عراق قرار گرفته بود. ارتش ایران فقط در منطقه فکه حدود ۱۷ هزار اسیر داد و سپاه هم فاو را از دست داد. آمریکا و شوروی تصمیم گرفته بودند که عراق را آنقدر تقویت کنند که ما پیروز نشویم و یا حتی شکست بخوریم. حالا اگر قطعنامه را نمی‌پذیرفتیم، عراقی‌ها تا این طرف جاده اهواز خرمشهر و تا نزدیکی رودخانه کارون آمده بودند. بعضی از فرماندهان لشکرها و تیپ‌های سپاه به صورت تک‌وور می‌جنگیدند و آرپی جی به سمت تانک‌های عراقی شلیک می‌کردند. حالا ما باید یا سرزمین‌های بیشتری را از دست می‌دادیم تا بگوییم حرف مرد یک کلام است و یا با یک اقدام ابتکاری، تهاجم جدید ارتش عراق را متوقف می‌کردیم. بنابراین طبق گفته امام خمینی، حرف مرد همیشه یک کلام نیست، بلکه هر موقع مرد، متوجه شد باید در جایی تصمیمش را عوض کند تا تمامیت ارضی کشور حفظ شود، باید این کار را انجام دهد.

امام تا حدود ۱۰ روز پیش از پذیرش آتش بس می گفت صحبت درباره پایان جنگ خیانت به رسول الله است، زیرا ایشان می خواست قوای کشور را علیه دشمن بسیج کند، اما همین امام خودش برای پذیرش آتش بس و قبول قطعنامه تصمیم گرفت. آقای هاشمی رفسنجانی در ماه های آخر جنگ، بارها از این پیشنهادها داد، اما امام نپذیرفت و تصمیم نگرفت. اما همین امام وقتی متوجه شد وضعیت و شرایط جبهه ها به گونه ای است که جنگیدن به ضرر ماست، این تصمیم بزرگ را گرفت که نجنگیم و همین تصمیم درست، ما را به پیروزی رساند. به عبارت دیگر ما در آن مقطع زمانی با "نجنگیدن" بر ارتش بعثی عراق و صدام حسین پیروز شدیم. این تصمیم بزرگ و به موقع، ایران را موفق کرد.

در آن شرایط خطیر، در واقع ما با نجنگیدن مان به تمام انتظاراتی که از جنگیدن با صدام داشتیم رسیدیم. می خواستیم صدام حسین در عراق حاکم نباشد که این اتفاق افتاد و از بین رفت. ما می خواستیم ارتش بعثی در مقابل ما نباشد که این اتفاق افتاد و از بین رفت. ما می خواستیم حکومت در عراق دست کسانی باشد که دشمن ما نباشند، این اتفاق افتاد. ما چه می خواستیم که نشد؟ ما می خواستیم معاهده ۱۹۷۵ را که صدام پاره کرد، خودش بپذیرد که خودش هم پذیرفت. بنابراین ما با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به نتایج خیلی بزرگی رسیدیم. اگر ما قطعنامه را نمی پذیرفتیم چه اتفاقی می افتاد؟ معلوم نبود چه خطراتی ما را تهدید می کند. امام به نظرم یک تصمیم درست، به موقع و بسیار بزرگی گرفت.

دیدگاه آقای محسن رضایی این بود که ما جنگ را می توانیم با شکست دادن یا تسلیم ارتش عراق به پایان برسانیم ولی راه حل این موضوع این است که تمام ظرفیت های کشور بسیج شود و در اختیار جبهه ها و جنگ قرار بگیرد. یعنی مثلاً یک دفعه ۶۰ لشکر جدید درست کنیم. مردم داوطلب با تعداد بیشتری به جبهه ها بیایند؛ خیلی از تجهیزات و جنگ افزارها به سپاه داده شود و دولت هم تمام توانش را در اختیار بگذارد، در این صورت می توان از نظر نظامی به گونه ای عمل کرد که ارتش عراق در مقابل ما فرو بریزد یا تسلیم شود. من هم معتقدم این کار از نظر نظامی امکان پذیر بود، ما خیلی جاها در شب عملیات جلو می رفتیم اما بعد از شکستن خطوط مستحکم دفاعی ارتش عراق و از روز دوم عملیات، دیگر قدرت ادامه دادن و پیشروی در عمق مواضع دشمن را نداشتیم. والا اگر یگانهای احتیاط و آزاد بیشتری داشتیم می شد سازمان ارتش عراق را فرو ریخت، اما معلوم نبود این کار الزاما منجر به ختم جنگ شود.

آقای هاشمی رفسنجانی معتقد بود که ما باید برای ختم جنگ فکر کنیم این گونه نیست که دنیا اجازه دهد، ما بغداد را بگیریم تا صدام سرنگون شود و جنگ خاتمه پیدا کند. قدرت های بزرگ در چنین شرایطی احتمالاً علیه ایران وارد عمل می شوند و بهتر است ما از موضع بالا و با کمک دیپلماسی و مذاکره، جنگ را خاتمه بدهیم. در واقع آقای هاشمی و دولت معتقد بودند «ما تمام ظرفیتی که از کشور امکان داشت پای جنگ بیاوریم، آوردیم و بیش از این، دیگر امکان پذیر نیست، چون ضمن اداره جنگ، مردم هم باید بتوانند زندگی کنند، نمی توانیم زندگی مردم را تعطیل کنیم». در سال آخر جنگ حدوداً ۶ میلیارد دلار درآمد نفت کشور بود، دولت ۳ میلیارد دلار آن را به تامین کالاهای اساسی جهت معیشت و برای زندگی مردم، اختصاص داد و حدود ۳ میلیارد دلار را هم به جنگ تخصیص دادند. دولت معتقد است، ما تمام ظرفیتی که لازم بود پای کار آوردیم و بیش از این

مقدور نبود، اما آقای رضایی معتقد بود می شد کارهای بیشتری انجام داد. این دو دیدگاه است و اشکال هم ندارد و الزاما هم با یکدیگر در تضاد نیستند.

**در دوره‌ای که آقای هاشمی فرمانده جنگ بود، خودتان عملکرد ایشان و تصمیماتش را چه طور ارزیابی می کنید؟**

آقای هاشمی تمام ظرفیتش را در این دوران به کار گرفت ولی آقای هاشمی در ابتدای کار، فرمانده نظامی‌ای که یک ستادی برای فرماندهی ارتش و سپاه داشته باشد نبود. ارتش نظر می‌داد، سپاه طرح می‌داد و آقای هاشمی تصمیم نهایی را می‌گرفت و بیشتر این ظرفیت‌ها را با هم هماهنگ می‌کرد. به نظر من آقای هاشمی رفسنجانی تمام استعداد و ظرفیتش را به کار گرفت ولی باید توجه کنیم او همزمان رئیس مجلس شورای اسلامی هم بود یعنی کارهای دیگری هم داشت. آقای هاشمی در آن زمان خیلی تلاش کرد که ظرفیت کشور را به پشتیبانی جنگ بیاورد و تا می‌توانست آورد.

در دوره ایشان، ظرفیت پدافند هوایی ارتش بیشتر به کار رفت، پشتیبانی و هماهنگی ارتش افزایش یافت و ظرفیت کشور بیشتر بسیج شد. ایشان حتی چند سفر خارجی برای خرید سلاح و موشک انجام داد. به هر حال این ظرفیت کشور بود. آقای هاشمی نسبت به همه شخصیت‌های رده بالای ایران، یکی از شایسته ترین افراد برای فرماندهی جنگ بود چون مسائل جنگ و مسائل نظامی را تقریبا از همه بهتر می‌فهمید و در جزئیات مسائل عملیات‌ها وارد می‌شد و برای کاهش مشکلات جبهه‌ها وقت می‌گذاشت. او در سال‌های آخر جنگ، به توانمندی‌های ارتش و سپاه خیلی اشراف پیدا کرده بود و بالاخره در آخر جنگ فهمید ارتش چگونه می‌تواند بجنگد و سپاه چگونه قادر به طرح ریزی و انجام عملیات‌ها است.

**دلخوری سپاهی‌ها از پذیرش قطعنامه، چرا به پای آقای هاشمی نوشته شد؟**

کسی دلخور نبود. اینها بعدا مطرح شد. البته بعضی‌ها ناراحت بودند چون فکر می‌کردند ما می‌توانستیم به نتیجه بهتری برسیم و گریه می‌کردند. ما خودمان هم این طور بودیم. برخی تصور می‌کردند، شاید با پذیرش قطعنامه شکست خورده ایم. علت این است که امام، عبارت جام زهر را در بیانیه خود به کار برد یعنی نمی‌خواستیم از طریق قطعنامه، جنگ را خاتمه دهیم بلکه می‌خواستیم با پیروزی مطلق بر عراق به این هدف دست یابیم. این ناراحتی‌ها بود.

**آقای هاشمی از جمله کسانی بود که بعد از جنگ عامل آن شد که ارگان‌های نظامی سپاه و ارتش وارد حوزه عمرانی، سازندگی و اقتصادی شوند، به نظر شما تصمیم درستی بود؟**

خیلی کار خوبی کرد. معمولا بعد از پایان جنگ در هر کشوری، ظرفیت نیروهای مسلح به ویژه در حوزه ماشین آلات و ظرفیت های مهندسی عظیم است. این ظرفیت یا باید از بین می‌رفت یا برایش کار درست می‌شد. آقای هاشمی بعد از جنگ که هنوز خیلی شرکت های خصوصی وجود نداشتند، این ظرفیت را در سدسازی و جاهای مختلف به کار گرفت. سد کرخه را سپاه ساخت که خیلی کار عظیمی بود اما وقتی این ظرفیت‌ها در سازندگی استفاده می‌شود بعدا باید مراقبت کرد که جایگزین بخش خصوصی نشوند، باید همه تلاش کنند تا اقتصاد کشور

توسعه پیدا کند. در مجموع استفاده از ظرفیت نیروهای مسلح برای کمک به کشور در حوزه سازندگی در همه دنیا انجام می‌شود. همین الان برای مواقع اضطراری مثل زلزله و سیل و بلایای طبیعی، ارتش‌ها را در همه دنیا به کار می‌گیرند چون ارتش‌ها همیشه که جنگ ندارند ولی یک ظرفیت آماده عظیم هستند، این توان باید در کمک به مردم استفاده شود و خیلی کار خوبی است ولی فقط مسئله‌ای که وجود دارد این است که باید مراقبت کرد که آنها جایگزین بخش خصوصی نشوند و جلوی توسعه بخش خصوصی را نگیرند.

**این شائبه وجود دارد که آقای هاشمی برای دور کردن دلخوری سپاه و بسیج از خود به علت پذیرش قطعنامه، این کار را کرد؟**

شروع این کار از طرف آقای هاشمی نبود، بلکه آقای محسن رضایی که فرمانده کل سپاه بود تشکیل قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا را پیشنهاد کرد. حتی آقای رضایی با کمک آقای هاشمی تشکیلاتی به نام پیشگامان سازندگی درست کرد اما آن تشکیلات ادامه پیدا نکرد؛ اما قرارگاه خاتم الانبیا درست شد که سپاه بتواند ظرفیت‌های سرمایه انسانی و مهندسی خود را خارج از حوزه نظامی در حوزه سازندگی استفاده کند. بنابراین شرکت در سازندگی ایران، پیشنهاد خود سپاه بود و آقای هاشمی هم استقبال کرد و بستری فراهم آورد تا این امکانات در پروژه‌هایی که بخش خصوصی برای ورود به آنها آمادگی کافی ندارد، به کار برود. مهمترینش هم در آن زمان، اقدام به ساخت سد کرخه در منطقه عملیاتی فتح المبین بود.

### **مروری بر نقش آمریکا و انگلیس در تحمیل جنگ به ایران**

ما در جنگ هشت ساله تنها با رژیم صدام نمی‌جنگیدیم، بلکه صدام، هیولایی بود که افسارش در دست دیگران قرار داشت. صحبت از حمایت‌های دولت‌های غربی از صدام در جنگ تحمیلی تازه نیست. در این میان دو دولت آمریکا و انگلیس، نقش پررنگ‌تری داشتند. به مناسبت آغاز هفته دفاع مقدس، بار دیگر، برخی از اسناد و مدارکی که نشان می‌دهند، صدام به نیابت از این دو دولت با ملت ایران می‌جنگید را مرور می‌کنیم

#### **حمایت‌های آمریکا**

روزنامه «ایت دیز» در ۱۱ اکتبر ۱۹۸۰ (حدود سه هفته پس از تجاوز صدام به خاک ایران) درباره تحرکات سیاسی پیش از آغاز جنگ نوشت

«...برژینسکی (مشاور امنیتی جیمی کارتر) برای آماده‌سازی و اطلاع از وضع عراق برای شروع جنگ، سفرهای محرمانه مکرری به بغداد کرد، به طوری که مجله ژورنال استریت مورخ هشت فوریه ۱۹۸۰ (هفت ماه و دو روز پیش از آغاز تجاوز صدام) یکی از این سفرهای محرمانه را فاش ساخت و تایمز لندن مورخ ۱۷ ژوئن ۱۹۸۰ (حدود ۲ ماه قبل از شروع جنگ تحمیلی) به ملاقات برژینسکی و صدام اشاره کرد...»

همچنین فیلم مستندی که از ملاقات دونالد رامسفلد به عنوان فرستاده ویژه ریگان با صدام در سال ۱۹۸۳ (سه سال پس از آغاز جنگ) وجود دارد را می‌توان گفت تقریباً هر فرد پیگیر آثار مستند تاریخی، دیده است.

علاوه بر این‌ها، در روزهای پایانی جنگ نیز در ۳۰ فروردین ۱۳۶۷ ایالات متحده به نفت‌کش‌ها و سکوهای نفتی غیرنظامی ایران در خلیج فارس حمله کرد. تنها دو روز پیش از آن و در روزهای ۲۸ و ۲۹ فروردین، عراق برای

## Win PDF Editor (Unregistered)

Please Register

بازپس‌گیری شبه جزیره فاو شروع به بمباران شیمیایی و به‌کارگیری آتش بسیار سنگین: تویحانه علیه مواج  
ایران نموده بود. در جریان این حمله بالگردهای آمریکایی به نفع نیروهای عراقی مستقیماً وارد جنگ با ایران در  
فاو شدند.

حمایت‌های آمریکا و غرب از صدام در مصاحبه‌های برخی از فیلمسازان آمریکایی نیز فاش شده است. از جمله  
اینکه: جرج لوکاس فیلمساز معروف آمریکایی و سازنده سری فیلم‌های جنگ‌های ستاره‌ای در کنفرانس خبری  
پس از نمایش فیلم «جنگ‌های ستاره‌ای: انتقام سیث» در جشنواره کن سال ۲۰۰۴ (یکسال و نیم پس از  
دستگیری صدام) خطاب به خبرنگاران گفت:

«ما خودمان به صدام پول دادیم و او را مجهز به سلاح‌های کشتار جمعی کردیم، اما هرگز فکر نمی‌کردیم که  
صدام روزی قرار است دشمن ما شود. ما به جنگ با ایران رفتیم و از صدام به عنوان نماینده خودمان استفاده  
کردیم. وقتی من در پایان جنگ ویتنام و در دوران نیکسن داستان نخستین «جنگ‌های ستاره‌ای» را می‌نوشتم،  
بیشتر می‌خواستم موضوع تبدیل شدن دموکراسی به دیکتاتوری را به چالش بکشم. در آن دوران هنوز چیزی به  
اسم جنگ آمریکا و عراق وجود نداشت... اما تطابق آنچه ما در جنگ با ویتنام و عراق انجام دادیم واقعاً غیرقابل  
باور است.»

و همچنین مایکل مور (مستندساز معروف آمریکایی) به هنگام دستگیری صدام در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۳ در  
مقاله‌ای تحت عنوان «بالاخره هیولای فرانکشتاین‌مان را دستگیر کردیم» نوشت:

«آمریکا دوست صدام بود. ما عاشق صدام بودیم. ما او را مسلح کردیم. ما به او کمک کردیم که ایرانی‌ها را با گاز  
شیمیایی نابود کنند... این اولین بار نبود که ما از یک رژیم جنایتکار حمایت می‌کردیم. اصولاً ما دوست داریم  
نقش فرانکشتاین داشته باشیم. هیولاهای زیادی درست کرده‌ایم: شاه ایران، سوموزای نیکاراگوئه، پینوشه شیلی  
و... و موقعی که دیوانه‌وار به جان مردم افتاده‌اند، بی‌تفاوت شده و یا خود را حیرت‌زده نشان داده‌ایم... ما صدام را  
دوست داشتیم چون حاضر شد به جنگ آیت‌الله برود. اطمینان حاصل کردیم که میلیون‌ها دلاری که برای خرید  
اسلحه لازم داشت به دست آورد؛ سلاح‌های تخریب همگانی. درست خواندید، او به این سلاح‌ها مجهز بود. ما  
خوب می‌دانیم چون خودمان به او داده بودیم...»

### انگلیس

اما دولت انگلیس نیز نقش موثری را در طول جنگ تحمیلی در حمایت از صدام ایفا کرد. از جمله اسناد منتشر  
شده درباره تأثیر بریتانیا بر آغاز جنگ علیه ایران توسط سایت رادیو فردا (ارگان رسمی سازمان سیا) فاش شده  
است. این سایت از قول یک پژوهشگر مقیم لندن نوشت: گزارش سری دیوید میرز مسئول بخش خاورمیانه  
وزارت خارجه انگلیس به تاریخ ۲۵ سپتامبر/سوم مهر، خبر از سفر بختیار به عراق در آستانه حمله نظامی عراق به  
ایران (۲۲ سپتامبر/۳۱ شهریور) می‌دهد. در ادامه این گزارش عنوان شده که عراق از اپوزیسیون ایرانی خواسته تا  
در جبهه‌های نبرد پشت سر نیروهای عراقی حاضر شوند تا دولت خود را در مناطق اشغالی تشکیل دهند. در  
پایان این گزارش درباره بازتاب چنین اقدامی این‌گونه هشدار داده شده است «من معتقدم که ایجاد دولت

جایگزین تبعیدی مثلا در خوزستان، به شدت می‌تواند بخت آنان را برای این که هرگز توسط مردم ایران پذیرفته شوند را کاهش دهد، مگر آن که عراقی‌ها خود را آماده فتح کل ایران کنند تا تبعیدی‌ها را به قدرت برسانند.»

روند این رایزنی‌ها در دیدارهای بعدی لرد جورج براون با مقامات عراقی، بختیار و اوپسی در پاریس و مقامات وزارت خارجه انگلیس ادامه یافت. معاون سابق وزیر خارجه انگلیس، در آخرین روزهای اکتبر ۱۹۸۰ با صدام حسین و طارق عزیز معاون نخست وزیر عراق دیدار کرد. در بازگشت او از بغداد، سفارت بریتانیا در کویت دو گزارش در تاریخ ۲۹ و ۳۰ اکتبر/ هفتم و هشتم آبان، شمه ای از دیدار براون با مقامات عراقی را به لندن ارسال کرد. در گزارش نخست، جورج براون براساس گفت و گو با سران عراق عنوان کرد که با توجه به مواضع ضد غربی خمینی و معتدل تر بودن صدام از این جهت، به صلاح حکومت بریتانیا است که به اپوزیسیون ایرانی برای سرنگونی حکومت تهران کمک کند.

این گزارش می‌افزاید براون با تشبیه کردن اقدام احتمالی گروه بختیار و اوپسی تاکید کرد که آنان می‌توانند به شیوه نهضت مقاومت ملی فرانسه در جنگ جهانی دوم، با همکاری با طرف مقابل ضمن استفاده از ضعف حکومت ایران، خوزستان را جدا کرده و حکومت خود را در آنجا شکل دهند. لرد کرینگتون وزیر خارجه بریتانیا در پاسخ به این گزارش، با اشاره به تماس های مداوم لرد جورج براون با صدام حسین، بختیار و دیگر گروه‌های تبعیدی ایرانی و حمایت او از نقشه «خوزستان آزاد» و ترویج آن در بین دوستان ایرانی- عراقی او، خواستار دریافت توضیحات بیشتری درباره این نقشه شد.

براساس این گزارش براون تصریح کرد که به دنبال رایزنی‌های او با مقامات عراق، قرار است در همین هفته اوپسی، امینی و بختیار در پاریس جلسه‌ای تشکیل داده و تصمیم دارند در بیانیه خود این گونه بیان کنند؛ «آنان نمی‌توانند به عنوان میهن پرست حضور اشغالگران خارجی در ایران را بپذیرند، ولی با این حال آنان با حمایت ضمنی عراق قادر خواهند بود که حکومتی را در جنوب ایران تشکیل دهند تا دیگر میهن پرستان نیز به آن ملحق شوند.»

در همین ارتباط، کریس رندل یکی از مسئولان بخش تحقیقات خاورمیانه وزارت خارجه انگلیس در یک گزارش توصیفی محرمانه که در ابتدای نوامبر ۱۹۸۰ تهیه شده و مهر بایگانی هفتم نوامبر/ ۱۶ آبان بر آن خورده، در بررسی تحولات گذشته و حال خوزستان نوشت: «یکی از دلایل یورش بی محابای حکومت عراق به خاک ایران، اطلاعات گمراه کننده ایرانیان تبعیدی از جمله شاپور بختیار، مبنی بر این بود که احتمالا به دلیل وجود اغتشاش در ارتش و بی ثباتی رژیم به دلیل مخالفت مردم، به ویژه در خوزستان، ایران قادر به جنگ نخواهد بود.»

براساس گزارش های تازه آزاد شده درباره نخستین روزهای آغاز جنگ ایران و عراق، در این دوره، شماری از کشورهای عربی و اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور، به خصوص اوپسی و بختیار، بر این باور بودند که با حمله عراق به ایران ظرف یک هفته ارتش ایران شکست خواهد خورد و در طول یک ماه حکومت اسلامی سرنگون شده و دولت جدید تحت حمایت عراق در تهران، یا دست کم مناطق اشغالی مستقر خواهد شد. این پیش بینی



هرگز به وقوع نپیوست و موجب آغاز یک بازی بدون برنده و دو سر باخت برای مردم ایران و عراق شد.

البته این بار اول نیست که اسناد و شواهد دال بر تشویق صدام توسط بختیار و اویسی به حمله به ایران منتشر شده است، حامد الجبوری وزیر امور ریاست جمهوری و امور خارجی و فرهنگ عراق در زمان حسن البکر و صدام حسین در مصاحبه با تلویزیون الجزیره ۲۵ جولای ۲۰۰۸ (۵ تیر ۱۳۸۷) نیز از این حقیقت پرده برداشته و گفته بود «جورج براون، وزیر امور خارجه انگلستان در زمان حزب کارگر، شاپور بختیار و تیمسار نصیری (به احتمال قریب به یقین، منظور او نه تیمسار نصیری که در روزهای اول انقلاب بدون محاکمه اعدام شد بلکه تیمسار اویسی بوده است) در جلسه ای این پیام را به صدام دادند که بهترین وقت برای حمله به ایران است. در این جلسات همه کسانی که با صدام ملاقات می کردند تاکید داشتند که ایران در آستانه فروپاشی است و ارتش این کشور متلاشی شده و نیروی هوایی این کشور به علت اعدام افسرانش زمینگیر شده است. همه آنها به گونه ای صحبت می کردند که گویا عملیات نظامی در ایران صرفاً تفریح است و همین مسئله صدام را به آغاز جنگ با ایران تشویق می کرد.

همچنین یکی از وزرای کابینه انگلیس در ماه مارس ۱۹۸۱ با ارسال نامه محرمانه ای به تاچر تصریح کرد ارزش قراردادهای این کشور با عراق در "شش ماهه گذشته" بیش از ۱۵۰ میلیون پوند انگلیس بوده است. ضمن اینکه دولت انگلیس یکی از تأمین کننده های اصلی سلاح های شیمیایی صدام بود. به طوری که برخی کارخانه های انگلیسی در پی فروش سلاح به عراق، سود سرشاری به دست آوردند و حتی در سال ۱۹۸۸ میلادی، فروش این اقلام به یک دوم میلیارد دلار رسید. همزمان انگلیسی ها دفتر خرید ایران در خیابان ویکتوریای لندن را از طریق سازمان اطلاعاتی M-۱۵ کنترل کرده و اطلاعات آن را در اختیار عراق قرار می دادند. دیوید کرن، دیپلمات سابق آمریکا در بغداد می گوید «دولت انگلیس تنها چند هفته بعد از آنکه عراق از سلاح شیمیایی در حلبچه استفاده کرد، با اعزام یک وزیر کابینه انگلیس به بغداد، اعتبارات بازرگانی داده شده به دولت عراق را دو برابر افزایش داد». مجله تایمز مالی چاپ لندن نیز نوشت «یک شرکت انگلیسی، مقادیر زیادی گلوله های حاوی گازهای سمی چون هنسلین، ترونیات و نیز بمب های آتش زا (شبهه بمب هایی که آمریکا در ویتنام به کار برد) را به عراق صادر کرد». اسامی شرکت های انگلیسی تجهیز کننده ماشین جنگی صدام به تسلیحات شیمیایی و هسته ای تأیید این حقیقت است. کشف محموله مواد سمی شیمیایی در یک کشتی به ثبت رسیده عراقی در بندر نرماندی فرانسه که طی آن چهار بطری حاوی سموم قوی شیمیایی در آنجا پخش شده بود، موجب شد که پلیس فرانسه در این مورد به مردم اعلام خطر کند.

این کشتی مقدار ۳۵ هزار تن دی میتل فسفونات (dimethyl methyl phosphonate) را از بندر لیورپول انگلستان به مقصد کویت و از آنجا به عراق حمل می کرد. دی میتل فسفونات که به مبلغ ۵۰۰ هزار لیره انگلیس خریداری شده بود، ظاهراً برای استفاده در کارخانه پتروشیمی بغداد تهیه شده بود، ولی عراقی ها از آنها برای تبدیل به جنگ افزارهای شیمیایی بهره برداری می کردند؛ به همین علت تونی بانکر نماینده حزب کارگر در پارلمان انگلیس ضمن گفت و گو با خبرنگاران، این اقدام دولت انگلستان را یک معامله رسواکننده نامید. مرور

تاریخ جدید جنگ‌های شیمیایی به سال ۱۸۹۹ در جنگ انگلستان با بوئرها (مهاجرین هلندی ساکن آفریقای جنوبی) برمی‌گردد. «در آن جنگ ارتش انگلستان از توپ‌های حاوی اسید پیکریک استفاده کرد که اثر تهوع‌زا داشتند» و نیز بنا به نوشته شارل روسو حقوقدان معروف «در جنگ ترانسوال، انگلستان از گلوله‌های توپی استفاده می‌کرد که حاوی لیدیت بود و پس از انفجار، گازی متصاعد می‌کرد که موجب خفگی می‌شد». همچنان که احداث شبکه پناهگاه‌های پر هزینه زیرزمینی، بخش دیگری از تلاش‌های عراق بود که در ژوئن ۱۹۸۲ با تصمیم صدام و مشارکت مهندسان انگلیسی آغاز شد. کالین گرافت، رئیس فدراسیون مشاوران در مقطعه کاران پناهگاه‌های هسته‌ای انگلیس می‌گوید «شرکت‌های انگلیسی طرح‌هایی ارائه کردند که به موجب آن برای ۴۸ هزار سرباز، پناهگاه امن ساخته شد. هر پناهگاه تونل پولادین داشت و می‌توانست تا ۱۲۰۰ نفر را در خود جای دهد. در هر پناهگاه، پست‌های فرماندهی، محل بیماران، اتاق‌های ضدآلودگی، آشپزخانه، انبار غذاهای خشک، آب و قورخانه یعنی تمام ملزومات یک اقامت بلندمدت پیش بینی شده بود.»

## آلمان

مجموعه "اعترافات" درباره جنگ تحمیلی / اعتراف آلمان به تجهیز رژیم بعث عراق به سلاح شیمیایی با آشکار شدن نقش آلمان در تجهیز رژیم بعث عراق در دوران جنگ تحمیلی، "اشپیگل" ذیل یک گزارش نوشت: امروزه دیگر ثابت شده است که بدون فن‌آوری آلمان، عراق قادر به تولید موشک‌های دوربرد اسکاد B نبوده است. فن‌آوری پیشرفته آلمان که در اختیار عراق قرار می‌گرفت؛ به بغداد این امکان را می‌داد که برد موشک‌های اسکاد B را به ۶۰۰ کیلومتر افزایش دهد.

با وجود ممنوعیت به کارگیری سلاح‌های شیمیایی توسط سازمان ملل، در جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه ایران، به طور مکرر این سلاح‌ها توسط رژیم بعث مورد استفاده قرار می‌گرفت. اکنون روشن شده است دول غربی که به طور همه جانبه از رژیم بعث حمایت می‌کردند، در تجهیز شیمیایی عراق نقش فعالی داشتند. از جمله کشورهایی که در کنار دیگر کشورها مثل امریکا، فرانسه و انگلیس به تجهیز رژیم بعث پرداخت آلمان بود که حتی رسانه‌ها و برخی مقامات آلمان هم به آن اعتراف کردند.

مجله "اشپیگل" چاپ آلمان ذیل یکی از گزارش‌های خود درباره جزئیات تجهیز رژیم بعث به سلاح‌های شیمیایی توسط آلمان نوشت: یک عراقی به نام علی قاضی گرفتار زندان صدام می‌شود که با وساطت رئیس‌جمهوری و وزیر امور خارجه آلمان از مرگ نجات پیدا می‌کند. پس از بازگشتش به آلمان با همکاری یک افسر عضو سازمان ضدجاسوسی آلمان غربی، ترتیب صدور یک کارخانه تهیه سلاح‌های شیمیایی به عراق داده می‌شود.

به گزارش "اشپیگل" علی قاضی پس از بازگشت به آلمان بلافاصله با کمک یک عضو ارتش سازمان ضدجاسوسی آلمان در شهر هامبورگ شرکت صادرات و واردات تأسیس می‌کند و از طریق این شرکت از "کنسرن معروف فورستای آلمان" وسائل یک کارخانه بزرگ تولید اسلحه شیمیایی را خریداری می‌کند. این کارخانه قادر است سالیانه یک میلیون و هفتصد و شصت هزار تن مواد شیمیایی را به گازهای کشنده خردل و

تابون مبدل سازد. بنابر این گزارش، صدور و حمل چنین کارخانه عظیمی به یک باره صورت نگرفته بلکه در قطعات و دفعات متعدد به واسطه ترکیه به عراق صادر می‌شد.

مجله "اشپیگل" در گزارش دیگری نوشت: اینک در عراق در "سلمان پاک" در ساحل رودخانه دجله آزمایشگاه‌های تحقیقاتی تهیه گاز شیمیایی قرار دارد. در شهر "فلوجا" مواد خام اولیه تهیه می‌شود و بالاخره در شهر "سامره" گازهای خردل و گاز عصبی تابون به‌طور انبوه تولید می‌شود. بنابر این گزارش در هر سه شهر، شرکت‌های مختلف آلمان غربی حضور داشته و در ساختمان و تکمیل این کارخانه از آزمایشگاه تا تولید انبوه سهیم بوده‌اند.

بنابر گزارش همین مجله، اطلاعات تحقیقات محرمانه حاکی از آن است که تأسیسات شیمیایی ساخته شده توسط شرکت‌های آلمانی در سامره عراق اخیراً موفق به تولید مواد شیمیایی بسیار مرگ‌بار تابون و لاست هم شده‌اند. کارشناسان آلمانی همچنین متوجه شده‌اند که سه کارخانه فروخته شده آلمانی به عراق قادر به تولید اسید سیانیدریک غلیظ و فشرده است.

ادو اولفکات، خبرنگار آلمانی روزنامه مشهور "فرانکفورتر آلتگماینه" که در دوران جنگ تحمیلی خبرنگار اعزامی این روزنامه به مناطق جنگی عراق بود می‌گوید: مقامات آلمانی بسیار خرسند بودند که این گازها را برای استفاده علیه ایران به صدام داده‌اند.

علاوه بر این، آلمان طی دوران جنگ تحمیلی ساخت تأسیسات "سعد ۱۶" و قطعات کارخانه شیمیایی سامره را در اختیار رژیم بعث قرار داده و ضمن آن نیز در زمینه صنایع موشکی با بغداد همکاری کرده است. یک سخنگوی وزارت اقتصاد آلمان غربی در اعترافات خود در این باره می‌گوید: یک پروژه نظامی موسوم به "سعد - ۱۶" در عراق توسط شرکت‌های آلمانی تحت پوشش یک مؤسسه وابسته به دانشگاه انجام شده است.

بنابر گزارش "اشپیگل": شرکت‌های تسلیحاتی آلمانی متعلق به گروه "ام.بی.بی" بیش از آنچه تصور می‌رفت در تقویت قدرت نظامی عراق دست داشته‌اند. به طور مثال یک سلاح ساخته شده توسط "ام.بی.بی" که موج انفجاری آن مشابه با انفجار یک بمب کوچک اتمی است از طریق مصر به عراق فروخته شده است. "ام.بی.بی" همچنین از طریق شرکت فرانسوی "اوپرومیسیایل" حدود ۱۰ هزار قبضه موشک ضدتانک سیستم میلان و هات و نیز ۱۰۵۰ موشک ضدهوایی رولاند به عراق فروخته است.

با آشکار شدن نقش آلمان در تجهیز رژیم بعث عراق در دوران جنگ تحمیلی، "اشپیگل" ذیل یک گزارش نوشت: امروزه دیگر ثابت شده است که بدون فن‌آوری آلمان، عراق قادر به تولید موشک‌های دوربرد اسکاد B نبوده است. فن‌آوری پیشرفته آلمان که در اختیار عراق قرار می‌گرفت؛ به بغداد این امکان را می‌داد که برد موشک‌های اسکاد B را به ۶۰۰ کیلومتر افزایش دهد.

## فرانسه

ماجرای پیشنهاد اتمی فرانسه به صدام در جنگ تحمیلی

صدام حسین، توانست با اهدای قراردادهای شگرف نفتی و تسلیحاتی مقامات فرانسوی را به طمع اندازد. از این جهت بود که سرمایه داران فرانسوی در دو بخش نفت و تسلیحات) حمایت از کمپین فشار مطبوعاتی را مضاعف کردند تا دولت را برای دریافت لیست صدام حسین مجاب کنند و استدلالشان دفاع از منافعشان در عراق بود. به گزارش ایسنا، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به عنوان طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم، از ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، راهبردی و حتی عملیاتی و تاکتیکی مورد توجه بسیاری از پژوهشگران در سطح جهان قرار گرفته و هریک پس از جمع آوری اسناد و مدارک در حد توان، با توجه به دیدگاه‌های خود به تجزیه و تحلیل این جنگ هشت ساله پرداخته‌اند.

پیر رازو (pierre Razoux) ، یکی از پژوهشگران و نویسندگان فرانسوی است که در این زمینه دست به تحقیق و نگارش کتابی تحت عنوان «جنگ ایران و عراق (La guerre Iran-Iraq)» زده است. این کتاب به زبان انگلیسی ترجمه شده ولی تا کنون به زبان فارسی ترجمه نشده است. از همین رو «هیئت معارف جنگ شهید صیاد شیرازی» برای بهره‌گیری پژوهشگران داخلی، بخش‌هایی از نسخه اصلی کتاب را ترجمه کرده است. این ترجمه توسط سرهنگ ستاد علی سجادی از متن اصلی آن که به زبان فرانسه می‌باشد انجام شده است.

پشتیبانی فرانسه از عراق

آغاز جنگ، فرانسه را در یک رودربایستی قرار داد. دوراهی که بر سر آن قرار گرفته بود، خلاصه می‌شد در این که چگونه فروش سلاح و همکاری صنعتی خود با عراق را حفظ کند، بدون این که ایران را از دست بدهد؟! پاریس نمی‌توانست از بغداد چشم‌پوشد، چراکه منافع اقتصادی و صنعتی مهمی در آنجا داشت. مقامات فرانسه، در عین حال، نگران بودند که پشتیبانی همه‌جانبه و کاملاً آشکار از عراق، ایران را به واکنش خشونت‌آمیزی (علیه آنان)، وادار کند.

سخنگوی وزارت امور خارجه فرانسه محتاطانه می‌گوید: «فرانسه دشمن هیچ‌کس نیست. روابط تجاری فرانسه با عراق، نباید به معنی خصومت با انقلاب اسلامی تلقی شود.» اما این ضعف و ترس حکومت فرانسه، نتوانست برای تهران قوت قلبی باشد.

تعداد بسیاری از مقامات ایرانی به پاریس سفر کردند و به مقامات فرانسوی هشدار دادند که ادامه تحویل سلاح به عراق می‌تواند منجر به نابودی روابط بین تهران و پاریس شود. در عمل، ستاد ارتش (فرانسه)، حضوردریایی فرانسه در خلیج فارس را با اعزام فریگیت موشک‌انداز «سوفرن»، نفت‌کش سوخت‌رسان «ایزر»، که به شناورهای «شوئلشه» و «بووه» در منطقه پیوستند، تقویت کرد. طارق عزیز بارها به پاریس می‌آید و هربار والرئ ژیکاردستن به او تأکید می‌کند که عراق می‌تواند روی حمایت تزلزل‌ناپذیر فرانسه حساب باز کند. برای درک هرچه بهتر علایق پاریس و بغداد، مناسب است چند سال به عقب برگردیم.

عراق؛ الدورادوی جدید برای صنایع فرانسه

پس از جنگ اسرائیل و اعراب در ژوئن ۱۹۶۷، محبوبیت فرانسه در خاورمیانه، به دلیل بی‌طرفی اعلام شده توسط ژنرال دوگل در جنگ ۶ روزه، پی‌ریزی شد. دولت فرانسه پس از مبارزات الجزایر، احساس می‌کرد که از

نظر افکار عمومی این آزادی عمل را دارد که درباره طرفداری از اعراب، سیاست احتیاط آمیزی داشته باشد. فرانسه امیدوار بود که با بخشی از نفوذ خود، خاورمیانه را که بعد از پایان جنگ جهانی دوم از دست داده بود، بار دیگر بدست آورد. همچنین این کشور به دنبال فتح بازارهای کشورهای متعدد عربی بود که به مدد نفت، ثروتمند شده بودند.

در هفتم فوریه ۱۹۶۸، ژنرال دوگل، همتای عراقی خود را در پاریس پذیرفت و روابط ( بسیار خوب و دوستانه) شارلمانی [کارل برگر از سال ۷۶۸ امپراتور فرانکها از دودمان کارولنزی‌ها] با خلیفه عباسی بغداد، هارون الرشید، را به وی یادآوری کرد. او با تملق گویی و چاپلوسی، تمامی منافعی را که عراق می‌توانست از قبل رابطه با فرانسه، داشته باشد، برای همتای عراقی خود روشن کرد. البته کار آسانی نبود چراکه عراق روابط تنگاتنگی با اتحاد جماهیر شوروی داشت و به همین دلیل از سوی بسیاری از کشورهای غربی تحت فشار بود. تماس‌ها، موفقیت آمیز بودند.

شرکت پانارد که به دولت نزدیک بود، به همین مناسبت اولین سری از تجهیزات؛ شامل ۱۰۶ قبضه مسلسل اتوماتیک AML\_۶۰ را به ارتش عراق فروخت. درحالی که شرکت «برلیه» و «ساویم» هم قراردادی برای تحویل ۶۸۷ دستگاه کامیون نظامی را به دست آوردند. با اعلام ملی شدن صنعت نفت عراق در بهار ۱۹۷۲، بغداد بلافاصله به پاریس اطلاع داد. تمام اقدامات لازم برای حفظ منافع فرانسه، به عمل خواهد آمد. دولت عراق اعلام کرد که آماده انعقاد یک قرارداد همکاری اعطای امتیاز با کمپانی‌های نفتی فرانسوی (CFP)، گروه توتال (شرکتی که دارای ۲۳/۷۵ درصد سهام شرکت عراقی پترولیوم کمپانی IPC را داشت) و موسسه الف\_اراپ، می‌باشد.

مذاکرات به مدد مداخله «ژان دورک\_دانه» یکی از پرسنل CFP که در بغداد شخصیت بی همتایی بود و خود را طی ۱۵ سال به عنوان یک شخصیت مرکزی در روابط فرانسه و عراق معرفی کرده بود، به خوبی پیش رفت.

روز ۱۱ ژوئن ۱۹۷۲، صدام حسین به فرانسه رفت تا چگونگی اجرای همکاری‌های نفتی (مدالیته) بین بغداد و پاریس را نهایی کند. این اولین مسافرت وی به اروپا بود. او از این مسافرت استفاده و بر آمادگی عراق برای خرید تسلیحات تأکید کرد. او به مقامات فرانسوی لیست اقلامی را ارائه کرد و گفت که عراق مایل است هرچه زودتر آنها را دریافت کند. این لیست شامل، هواپیمای جنگی میراژ، بالگرد، رادار و تسلیحات مختلف زمینی بود.

بخش صنعت نفت فرانسه که نگران منافع خود در عراق بود، برای حفظ این منافع، یک کمپین مطبوعاتی به نفع رژیم عراق به راه انداختند و بدین ترتیب فشار را بر روی دولت مضاعف کردند، تا تحت عنوان دفاع از منافع صنایع فرانسوی، آن را مجاب به واگذاری اقلام درخواستی صدام نمایند.

\* عملیات ایران در قلب اتمی رژیم بعثی عراق

ژاک شابان دلماز؛ نخست وزیر و میشل دوبره؛ وزیر دفاع به شدت با این حرکت موافق بودند اما والی ژیکاردستن؛ وزیر دارایی بسیار محتاط و در مورد اعتبار دولت عراق مردد بود. موریس شومان؛ وزیر خارجه در این خصوص به شدت مخالف بود. او موافق تقویت یکی از دشمنان اسرائیل (عراق) و بزرگ کردن مقامات سیاسی آنها نبود. البته او هم با شخصیت صدام حسین و قراردادهایی به ارزش بیش از سه میلیارد دلار که در جیبش بود، اغوا شد.

اولین قرارداد امضا شده بین فرانسه و عراق در زمان جنگ تحمیلی به هرحال اولین قراردادی که به امضا رسید؛ مربوط به فروش ۴۰ فروند «میراژ اف-۱» بود که قرار شد تا پایان سال ۱۹۸۰ تحویل عراق شود. ژاک شیراک هم حامل خبر جالبی بود: «دولت عراق خواهان همکاری فرانسه در زمینه هسته‌ای غیر نظامی شده بود که امتیازی برای جامعه «سن گوین» و «فراماسون» محسوب می‌شد.

پیشنهاد فرانسه برای تحویل اورانیوم غنی شده به بغداد صدام حسین، این مذاکره‌کننده خوب، توانست با اهدای قراردادهای شگرف نفتی و تسلیحاتی مقامات فرانسوی را به طمع اندازد. از این جهت بود که سرمایه داران فرانسوی در دو بخش فوق (نفت و تسلیحات) حمایت از کمپین فشار مطبوعاتی را مضاعف کردند تا دولت را برای دریافت لیست صدام حسین مجاب کنند و استدلالشان دفاع از منافعشان در عراق بود. در خلال سال ۱۹۷۵، هیأت‌های فرانسوی و عراقی در خصوص همکاری‌های هسته‌ای بارها با یکدیگر ملاقات و مذاکره کردند. پیشنهاد پاریس؛ تحویل اورانیوم غنی شده به بغداد و ساخت یک مرکز تحقیقاتی ۸۰۰ کیلوواتی و نیز یک نیروگاه هسته‌ای ۷۰ مگاواتی با عنوان «اوسیراک» در عراق بود. از ۵ تا ۸ سپتامبر ۱۹۷۵، صدام حسین برای به نتیجه رساندن مذاکرات به فرانسه رفت. ژاک شیراک از او با این کلمات استقبال کرد: «شما دوست شخصی من هستید، در نزد من از احترام بالایی برخوردار هستید و محبت شما در دل من جای دارد.» بهتر از او، نخست وزیر بود که با صدام به تعطیلات پایان هفته رفت و او را در مزرعه وانکت [مکانی که مجموعه‌ای از نیروگاه‌های بادی در آن نصب شده‌اند] همراهی کرد، پیش از آن که نشان افتخار پایتخت فرانسه را به او بدهد.

فهرستی از «خباثت‌های ۴۰ ساله فرانسه علیه ملت ایران/ خباثت در جریان مذاکرات هسته‌ای رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی درباره عملکرد دولت فرانسه در زمان حضور امام خمینی در نوفل‌لوشاتو گفت: اولاً نباید مبارزات حضرت امام خمینی (ره) را به همین چهار ماهه در فرانسه محدود کرد؛ ثانیاً مگر میزبانی دولت بعث عراق از امام خمینی (ره) در طول ۱۴ سال تبعید امام (ره)، موجب تطهیر جنایات رژیم بعث در جنگ تحمیلی ۸ ساله می‌شود؟

به نقل از پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی، اخیراً بخشی از سخنان حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان در رسانه‌ها مطرح شد که مربوط به سخنرانی وی در همایش علمی تخصصی «۴۰ سال توطئه، ۴۰ سال مقاومت» از سلسله نشست‌های شنبه‌های انقلاب بود.

در این نشست، رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی درباره خباثت‌های دولت فرانسه علیه ملت ایران در دوران جنگ تحمیلی گفت: «فرانسه از صدام در جنگ با ایران پشتیبانی نظامی می‌کرد و اساسا فرانسوی‌ها در مبارزه با دین، اسلام و جمهوری اسلامی از همه قدرت‌ها خبیث‌تر هستند.»

در همین رابطه و به منظور روشن ساختن برخی ابعاد این مسئله، حجت‌الاسلام والمسلمین حسینیان گفت‌وگویی را انجام داد.

حجت‌الاسلام حسینیان در ابتدا تاکید کرد که صحبت از خباثت‌های فرانسه علیه ایران در طول تاریخ، به هیچ وجه نفی‌کننده خباثت‌های دول غربی دیگر در مواجهه با ملت ایران نیست.

وی در رابطه با خباثت‌های فرانسه به ارائه کمک‌های نظامی از سوی این دولت به رژیم بعث عراق در دوران جنگ تحمیلی، پناه دادن به گروهک تروریستی منافقین و فعالیت‌های وزیر امور خارجه این کشور علیه ایران در جریان مذاکرات هسته‌ای اشاره کرد.

حجت‌الاسلام حسینیان درباره عملکرد دولت فرانسه در زمان حضور امام خمینی(ره) در نوفل‌لوشاتو هم یادآور شد: «اولا نباید مبارزات حضرت امام خمینی(ره) را به همین چهار ماهه در فرانسه محدود کرد؛ ثانيا مگر میزبانی دولت بعث عراق از امام خمینی(ره) در طول ۱۴ سال تبعید امام(ره)، موجب تطهیر جنایات رژیم بعث در جنگ تحمیلی ۸ ساله می‌شود؟»

رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی در ادامه به اقدامات دولت فرانسه در جهت ممانعت از فعالیت‌های سیاسی امام خمینی(ره) در دوران تبعید اشاره کرد و گفت: «دولت فرانسه اگر امام(ره) را تحمل کرد، بر او تحمیل شد، نه اینکه انتخاب حقوق بشری و ارزش آزادی وی را به چنین انتخابی واداشت.» مشروح گفتگوی پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی با حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان را در ادامه می‌خوانید.

اخیرا در یک سخنرانی گفته‌اید «فرانسوی‌ها در مواجهه با انقلاب اسلامی خبیث‌تر عمل کرده‌اند» که عکس‌العمل‌هایی را برانگیخته است.

**حجت‌الاسلام حسینیان:** بسم‌الله الرحمن الرحیم. اولاً من گفته‌ام "خبیث‌تر" و این به آن معناست که همه دولت‌های غربی خبیثانه عمل کردند و دولت فرانسه بدتر از آن‌ها.

**علت این ادعا چیست؟**

**حجت‌الاسلام حسینیان:** در سخت‌ترین شرایطی که شرق و غرب، دولت نوپای جمهوری اسلامی را تحت فشار جنگی قرار داده بودند و حتی ما را از خرید سیم خاردار محروم کرده بودند، دولت فرانسه ۴ فروند هواپیمای استراتژیک سوپر اتاندارد خود را برای نابودی بنادر نفتی ایران در اختیار صدام گذاشت و پس از هدف قرار دادن یک فروند از آن‌ها توسط خلبانان مظلوم ما، آن‌ها را پس گرفت ولی به جای آن، فرانسه ۹۲ فروند F۱ در اختیار رژیم بعث عراق گذاشت که قدرت رو به اضمحلال نیروی هوایی عراق را بازسازی کرد.

شما خود شاهد بودید که در جریان مذاکرات هسته‌ای، وزیر امور خارجه فرانسه، فابوس حقد علیہ ایران فعالیت کرد و ایران را تهدید می‌کرد.

دولت فرانسه در بدترین شرایطی که تروریست‌های منافق مردم ایران و مسئولین نظام را قتل عام می‌کردند، رهبر آنها و کادر رهبری آنها را در فرانسه پناه داده بود و عملیات از آنجا در کف خیابان‌های تهران اجرا می‌شد و اکنون نیز محل تجمع تروریست‌های آدمکش علیه مردم ایران است. آیا کدام کشور از خودش این همه خباثت نشان داده است؟

با همه این جنایت‌ها، عده‌ای معتقدند که همین فرانسه میزبان امام خمینی(ره) بود و از فرانسه امام(ره) توانستند رژیم شاهنشاهی را سرنگون کنند. نظر شما در این باره چیست؟

**حجت‌الاسلام حسینیان:** اولاً نباید مبارزات حضرت امام خمینی(ره) را به همین چهار ماهه در فرانسه محدود کرد؛ ثانیاً مگر میزبانی دولت بعث عراق از امام خمینی(ره) در طول ۱۴ سال تبعید امام(ره)، موجب تظہیر جنایات رژیم بعث در جنگ تحمیلی ۸ ساله می‌شود؟

به علاوه وقتی به منابع مراجعه می‌کنیم این مهمانی خواست دولت فرانسه نبوده است، بلکه قدرت امام(ره) و وحشت رژیم پهلوی از آن قدرت متکی بر قدرت لایزال الهی بوده است. دولت فرانسه چند بار تصمیم گرفت که یا از فعالیت‌های سیاسی امام خمینی(ره) ممانعت به عمل آورد یا امام خمینی(ره) را مجبور به ترک فرانسه کند. اما هر بار با عکس‌العمل شدید امام خمینی و مردم ایران مواجه شد. شما اگر به روزنامه‌های ۱۷ و ۱۸ مهر ۵۷ مراجعه کنید کاملاً این اخبار منعکس شده است که دولت فرانسه توسط وزارت کشور به امام(ره) ابلاغ کرده است که حق فعالیت سیاسی را ندارند. حتی خبرگزاری فرانسه رسماً اعلام کرد در ۱۵ مهر دو مقام فرانسوی فرستاده کاخ الیزه به اطلاع آیت‌الله رسانده‌اند که باید از اقدام سیاسی خودداری کند ولی امام(ره) زیر بار تعهد نرفته‌اند و گفتند اگر لازم باشد شروع به سفر می‌کنند و از این فرودگاه به آن فرودگاه خواسته‌های خود را اعلام خواهند کرد. مردم ایران نیز وقتی از این اخبار مطلع شدند جلوی سفارت فرانسه تجمع کردند و عکس‌العمل نشان دادند.

شاه هم به دولت فرانسه موافقت خود را برای جلوگیری از اخراج امام(ره) اعلام کرد چون شاه از به جوش آمدن خون مردم می‌ترسید. با این حال مجدداً کاخ الیزه "کلود شایه" را نزد امام(ره) فرستاد تا به ایشان اخطار کند که امام(ره) رسماً اعلام کردند اگر شما ناراحت هستید ما به جای دیگر منتقل می‌شویم.

باز هم دولت فرانسه "کنت الکساندر دومارانش" را نزد شاه فرستاد تا در مورد امام(ره) کسب تکلیف کند؛ شاه گفت اگر آیت‌الله به سوریه یا لیبی بروند خطرناک‌تر است، بهتر است در فرانسه بماند و تحت کنترل و فشار دولت فرانسه باشد.

حتی ژیسکاردستن در کنفرانس گوادلوپ اصرار داشت سران چهار قدرت صنعتی از شاه در مقابل آیت‌الله خمینی حمایت کنند. بنابراین دولت فرانسه اگر امام(ره) را تحمل کرد، بر او تحمیل شد، نه اینکه انتخاب حقوق بشری و ارزش آزادی وی را به چنین انتخابی واداشت.



جاسوسان صدام در گرگان به دنبال چه بودند؟!

تاکنون بارها در باره اسیران سرافراز جمهوری اسلامی در سیاه چال های رژیم بعث صدام نوشته شده است، خاطرات اسیران و کتاب هایی چون «پایی که جا ماند» خود گویای بخشی از مصائبی است که بر این عزیزان رفته است و قلم نگارنده عاجز از بیان جزء ناچیزی از کل آن مصائب است ولی کمتر به آن چه که اسیران عراقی در ایران با آن روبرو بودند پرداخته شده است.

این خود وظیفه نویسندگان توانمند و مسئولان امر را سنگین تر می کند که در میانه میدان جنگ حقوق بشری که دشمنان این ملت شریف هم عرض مسئله هسته ای آن را دنبال می کنند بخشی از تاریخ دفاع مقدس که ناظر بر برخورد انسانی جمهوری اسلامی با اسرای جنگی است را مرور کنند.

این مرور می تواند ناگفته های زیادی را فاش کند ، ناگفته هایی که میان هزاران سند تاریخی و بریده های جرائد دهه ۶۰ می توان آن ها را یافت و نهادهای حقوق بشری که امروز منافقانه جمهوری اسلامی را به خاطر نکرده ها به چالش می کشند به میز محاکمه بکشاند

در رفتار انسانی جمهوری اسلامی با اسیران جنگی عراقی هیچ شک و شبهه ای نیست. این خود در اعترافات اسرای عراقی بازگشته به میهن خود مستتر است و هزاران شاهد و نمونه در این باب می توان مثال زد. از سوی دیگر سازمان ملل که در نهایت و پس از حمله صدام به کویت، به تجاوز عراق به ایران اعتراف کرد و نیز نهادهای وابسته به این سازمان، در گزارش هایی به رفتار انسانی ایران با اسیران عراقی اشاره کرده اند .

گزارش های صلیب سرخ از محل های نگهداری اسرای عراقی به خوبی موید این نکته است که جمهوری اسلامی چون برادران مسلمان خود با این اسیران برخورد می کرده و بهانه گیران بین المللی در نهایت جز آن چه که تلاش ایران برای الگوسازی از جمهوری اسلامی برای اسرای عراقی از آن یاد می کردند چیزی عایدشان نمی شد.

با این وجود ماموران صلیب سرخ که در نهایت نقش ماموران سرویس های جاسوسی غرب و حتی صدام را بازی می کردند در بازدید از زندان هایی که اسرای عراقی در آن نگهداری می شدند سراغ کسانی را می گرفتند که به رژیم بعث عراق وفادار بوده و می توانستند نقش جاسوسان حرفه ای را بازی کنند

این اسیران وفادار نیز حرفی برای گفتن از جمله شکنجه و ... نداشتند ولی در سخنان خود لیستی از خیل کثیر اسرای تواب و وفادار به اسلام را تهیه کرده و به صلیب سرخ می دادند تا این لیست ها در نهایت به دست رژیم بعث صدام رسیده و استخبارات عراق خانواده های این اسیران را مورد بازخواست، شکنجه و حتی اعدام قرار دهد.

صلیب سرخ که وظیفه اش بازدید از زندان ها برای کسب اطلاع از وضعیت اسیران جنگی و نحوه برخورد با این اسیران طبق معاهدات بین المللی بود در این شرایط نقش یک جاسوس حرفه ای را بازی می کرد جاسوسانی در خدمت صدام

این اقدام ماموران صلیب سرخ با برنامه های از پیش تعیین شده صورت می گرفت و طبیعی است اسیرانی که نامشان در لیست سیاه اسرای بعثی وجود داشت نگران خانواده های خود بودند که در عراق اسیر رژیم صدام

بودند! این خود زمینه های درگیری را به وجود می آورد ، درگیری میان اسرای عراقی! این درگیری خود باز دوم برنامه های صلیب سرخ را فراهم می ساخت یعنی تهیه گزارش های حقوق بشری از اقدامات به اصطلاح شدید و غیر انسانی جمهوری اسلامی با اسیران عراقی

برنامه ای به دقت طراحی شده از سوی یک نهاد بین المللی که باید پاسدار و نگهبان امین جان اسیران باشد ولی در مقام یک جاسوس عمل می کند  
اردوگاه گرگان ...مهر ۱۳۶۳

روزنامه کیهان در شماره ۵ آذر ۱۳۶۳ در این زمینه گزارش جالبی را منتشر می کند که خواندن آن با گذشت نزدیک به سه دهه خالی از لطف نیست

در این گزارش به نقل از دکتر کمال خرازی سرپرست ستاد تبلیغات جنگ آمده است : به هنگام بازدید افراد صلیب سرخ از اردوگاه گرگان در روز ۱۸ مهر ۱۳۶۳ یکی از نمایندگان صلیب سرخ در پاسخ به اسرای بعثی که به او شکایت کرده و اسرای مخالف رژیم عراق را مزاحم خود می خواندند ارائه طریق کرده و گفته است شما با هم متحد شوید در چنین شرایطی آن ها منزوی خواهند شد .

خرازی ادامه می دهد : پس از این اظهارات با آن زمینه های سیاسی و روانی و عقیدتی که بین اسرا وجود دارد دو اسیر بعثی لیستی از اسامی اسرای عراقی مخالف رژیم عراق را به نماینده صلیب سرخ تحویل می دهند که متقابلا اسرای ضد رژیم عراق که خود و خانواده های خود در عراق را در خطر می بینند تلاش می کنند لیست مزبور را از نماینده صلیب سرخ بگیرند که این تلاش منجر به درگیری اسرا می شود .

خرازی می گوید : این اولین بار نبوده که چنین لیست هایی بین اسرای بعثی و نمایندگان صلیب سرخ رد و بدل می شده است ، ماموران صلیب سرخ با گفتار و موضع گیری های خود شرایطی را ایجاد کرده اند که آتش زیر خاکستر برافروخته شود و به همین دلیل اسرای مخالف رژیم عراق مطلقا اعتمادی به نمایندگان سازمان ندارند و مایل به ارتباط با آن ها نیستند و فقط اسرای بعثی که گروهی از آنان سه اسیر هم وطن خود را به قتل رسانیده و مثله کرده اند برای تحویل اطلاعات در تماس با نمایندگان صلیب سرخ اصرار دارند و میان آن ها روابط خوبی برقرار است

سرپرست ستاد تبلیغات جنگ با نشان دادن نقشه اردوگاه گرگان محل وقوع حادثه را دقیقا مشخص کرد و افزود: نمایندگان صلیب سرخ در روز حادثه در مناطق مختلف اردوگاه پراکنده بودند. درگیری از گوشه شمال شرقی اردوگاه که یکی از نمایندگان صلیب سرخ در آن جا حضور داشت آغاز شد و سپس بر اساس یک سازماندهی قبلی تمام اردوگاه را در بر گرفت.

چنان چه به عیان دیده می شود نمایندگان صلیب سرخ در این حادثه نقش ماموران صدام را ایفا کرده و تلاش می کنند با اخذ لیست اسرای ضد رژیم بعث خانواده آنان را که به عنوان گروگان در عراق حضور دارند به خطر افکنند

صلیب سرخ شاید امروز برای ما موضوعیتی نداشته باشد ولی به جد می توان گفت اکثر سازمان های به اصطلاح حقوق بشری جاسوس دیکتاتور ها و استعمارگران بین المللی هستند جاسوسانی که نانشان در کشتار بیگانهان نهفته است

خاطره ای از یک مستند ساز برای عیان شدن چهره منافقان

در پایان کافی است به نقل خاطره ای از محمد حسین جعفریان مستند ساز انقلابی کشورمان پردازیم تا واقعیت مدعیان حقوق بشر به عیان هویدا شود

محمدحسین جعفریان در گفت وگویی به نقل خاطره ای از «کریستین امانپور» خبرنگار سی ان ان پرداخته و می گوید : وقتی که آمریکایی ها بعد از ۱۱ سپتامبر به افغانستان حمله کردند ما به مزار شریف سفر کردیم. در آنجا منطقه ای بود به نام قلاع جنگی که تعدادی اسیر آنجا نگهداری می شد، من با مسئول اردوگاه مصاحبه ای داشتم. از سفرهای قبلی هم که به افغانستان رفته بودم او را دیده بودم و می شناختم. ایشان برای اینکه لطفی در حق من بکند با لهجه افغانی خودش گفت جعفریان بیا من یک گروه از این اسرا را رها می کنم تا فرار کنند بعد آن ها را به رگبار می بندم و تو فیلم بگیر.

وی ادامه می دهد : این فرصت برای خبرنگار جنگی خیلی وسوسه برانگیز است و خبرنگارانی هستند که ده ها و صدها هزار دلار خرج می کنند تا چنین صحنه هایی را شکار کنند و اثرشان به یک اثر ماندگار تاریخی تبدیل شود. در کوزوو با چشم خود دیدم که خانم «کریستین امانپور» خبرنگار مشهور آمریکایی جلوی آمبولانس هایی که مجروحان را به بیمارستان می رساند گرفت . پول کلانی به راننده یکی از آن ها داد. مجروحان را وسط خیابان ریخت یک سرباز صرب را پیدا کرد باز به او پول داد تا او در حالی که به جسد این مجروحان لگد می زند از آن ها عکس بگیرد. یکی از آن عکس ها، مشهورترین عکس های جنگی جهان است.

جعفریان می گوید : عکسی که در آن سرباز صرب که اسلحه روی دوشش و یک سیگار روی لبش است با خشونت به یک جسد که در کنار انبوهی از نعش ها افتاده لگد می زند . حال آیا این افراد می توانند مدعی حقوق بشر شوند .

## روایت نامه نگاری های صدام و هاشمی

حد فاصل پایان جنگ هشت ساله عراق با ایران و آغاز حمله به کویت را می توان دو سال سرنوشت ساز در روابط ایران با عراق قلمداد کرد. در دو سال یادشده، صدام، رئیس جمهور وقت عراق، اقدام به ارسال نامه هایی تاریخی به اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور وقت کشورمان کرد که چهارمین نامه یادشده ۳۰ سال پیش در چنین روزی منتشر شده است.

به گزارش همشهری آنلاین به نقل از شرق، حد فاصل پایان جنگ هشت ساله عراق با ایران و آغاز حمله به کویت را می توان دو سال سرنوشت ساز در روابط ایران با عراق قلمداد کرد. در دو سال یادشده، **صدام**، رئیس جمهور وقت عراق، اقدام به ارسال نامه هایی تاریخی به اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور وقت کشورمان کرد که

چهارمین نامه یادشده ۳۰ سال پیش در چنین روزی منتشر شده است؛ از این رو بر آن شدیم در این مجال ضمن اشاره به متن نامه‌های ارسال شده، به چرایی فرستادن چنین نوشته‌هایی در این مقطع اشاره کنیم.

صدام: نیروهایی به درگیری مجدد ایران و عراق تمایل دارند

صدام در نامه نخست خود به هاشمی گفت که «عراق هم‌زمان هدف توطئه‌های صهیونیسم و امپریالیسم است؛ زیرا این کشور مانع و خطری در برابر توسعه صهیونیسم به حساب می‌آید. دشمنان سعی دارند با تضعیف عراق دست صهیونیسم را در تهدیدات و اجرای نقشه‌های شوم خود در منطقه و ادامه اشغال فلسطین و بیت‌المقدس عرب باز نگه دارند! این نیروها مایل‌اند آتش درگیری مجددی را بین ایران در یک سو و عراق و امت عرب از سوی دیگر، شعله‌ور کنند». او در نامه خود مدعی شد که عراق از سوی کشورهای مترقی منطقه حمایت می‌شود.

هاشمی‌رفسنجانی این ادعای صدام را بی‌پاسخ نگذاشت. او در پاسخ نوشت: «البته ما هیچ مشکلی با امت عرب نداریم و از همکاری صادقانه برخی دولت‌های عربی بهره‌مند هستیم... این نکته را همه می‌دانند که ایران مدافع راستین نهضت فلسطین است، نه عراق».

هاشمی: آیت‌الله خامنه‌ای در هیچ مذاکره‌ای شرکت نمی‌کند

صدام در نامه دوم خود نوشت: «انقلاب اسلامی از ابتدای کار و همیشه عظمت و اقتدار اسلام و مسلمین، مبارزه علیه دولت غاصب اسرائیل و آزادسازی فلسطین را هدف خود قرار داده است».

رئیس‌جمهور وقت ایران در نامه ۱۸ ژوئن خود در پاسخ به دعوت صدام از ایران برای پیوستن به مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم گفت: «شما خود را مدافع فلسطینی‌ها، متولی امور آنها و نیروهای مقاومت در برابر تجاوزات امپریالیست‌ها قلمداد می‌کنید و از ما دعوت می‌کنید که به صف مبارزان بپیوندیم؛ اما نویسندگان این نامه آگاهی دارند که جمهوری اسلامی ایران پیشگام مبارزه علیه امپریالیسم و هدف اصلی تجاوزات استکبار است... اگر همه دولت‌های عربی با انقلاب ایران همکاری کنند، توازن قوا در خاورمیانه به نفع اسلام و مسلمین تغییر خواهد کرد؛ علاوه بر این نیروهای مترقی منطقه پشتیبان ایران هستند و متقابلاً عراق برخلاف ادعای صدام، از سوی سلاطین، شیوخ و رهبرانی که اعضای امت عرب به حساب نمی‌آیند، حمایت می‌شود».

نکته مهمی که در خاطرات هاشمی وجود دارد، این است که پس از نوشتن نخستین نامه، هاشمی پس از مشورت با مقام معظم رهبری تصمیم می‌گیرد که به نامه صدام جواب بدهد و پیش‌نویس این جواب را حسن روحانی، دبیر وقت شورای عالی امنیت ملی، آماده می‌کند. هاشمی در صفحه ۵۵ خاطرات سال ۱۳۶۹ خود می‌نویسد: «دکتر حسن روحانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی، آمد و پیش‌نویس جواب نامه صدام را آورد».

صدام حسین در نامه دوم خود به هاشمی‌رفسنجانی در ۱۹ می ۱۹۹۰ ایده نشست با شرکت همه تصمیم‌گیرندگان عالی دو کشور را مطرح کرد. او در نامه‌اش خطاب به رفسنجانی نوشت: «شرکت چنین مقاماتی در مذاکرات توافق، از نظر روان‌شناختی و اخلاقی آنها را مقید به اجرا و پایبندی به توافق نامه می‌کند و مانع تأثیرگذاری حوادث بعدی بر فرایند صلح می‌شود».

صدام اجلاسی را با ترکیب ذیل در نظر داشت: در طرف عراقی، شخص صدام، جانشین فرماندهی و عزت ابراهیم، جانشین شورای فرماندهی انقلاب و در طرف ایرانی، دو مقام عالی‌رتبه یعنی آیت‌الله خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی. صدام گمان می‌کرد در نشستی در چنین سطح، مذاکره‌کنندگان از اقتدار لازم برای دستیابی سریع و مؤثر به توافق برخوردار خواهند بود. او برای آغاز مذاکرات، ۲۸ آوریل یا هفت روز پس از رسیدن اولین نامه به دست مقامات ایرانی را پیشنهاد داده بود.

هاشمی‌رفسنجانی با نشستی در این سطح موافق نبود؛ بنابراین پیشنهاد داد که «ابتدا مذاکره توسط یک نماینده اعزامی از عراق صورت گیرد و ملاقات در سطح بالاتر زمانی مورد پذیرش قرار خواهد گرفت که به نتایج مشخصی که مبنای مراحل بعدی قرار گیرند، دست یافته باشیم».

هاشمی‌رفسنجانی در پاسخ به صدام نه تنها ایده برگزاری یک اجلاس اولیه را رد کرد؛ بلکه تأکید کرده بود که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در هیچ‌گونه مذاکره‌ای در هیچ سطحی شرکت نخواهند کرد. باوجوداین او به حاکم عراق اطمینان داد که «نمایندگان ایران تحت رهنمودهای مقام معظم رهبری عمل کرده و اگر رئیس‌جمهور ایران در مذاکرات شرکت کند، قطعا دارای اختیارات تام خواهد بود و تصمیمات یقینا اجرا خواهد شد و شما نباید از بابت مسائلی که در نامه خود طرح کرده‌اید، نگران باشید».

### هاشمی پاسخی به نامه سوم و چهارم نداد

نامه سوم صدام در ۱۶ جولای مبنی بر اعزام یک نماینده شخصی به تهران بود که هاشمی پاسخ آن نامه را نداد. صدام پیشنهادهای دیگری در ۳۰ جولای و در نامه چهارم خطاب به هاشمی‌رفسنجانی مطرح کرد. او باز هم بر پیشنهاد برگزاری یک اجلاس سران تأکید کرد و در توجیه آن نوشت که یک موافقت‌نامه صلح از سویی باید همه مسائل مهم بین دو کشور را مورد توجه قرار دهد و از سوی دیگر هرگونه توافقی باید جزئی از یک کل تجزیه‌ناپذیر و مجموعه به‌هم‌پیوسته باشد؛ به‌گونه‌ای که شکاف در هر بخش از آن، رخنه در همه مواد آن به حساب آید. او پیشنهاد داد که عقب‌نشینی نیروها به مرزهای بین‌المللی و مبادله اسرای جنگی در مدت دو ماه از تاریخ پذیرش نهایی یک موافقت‌نامه صلح صورت گیرد. زبان به کار گرفته‌شده از سوی صدام حسین پیچیده است؛ ولی همان‌گونه که هاشمی‌رفسنجانی اشاره کرده است، از نرمش مواضع صدام درباره اروندرود حکایت می‌کند. صدام به ایران پیشنهاد کرد که حقوق کشتی‌رانی و ماهیگیری ایران و شکلی از اداره مشترک - نه حاکمیت - را به رسمیت بشناسد.

در چهارمین نامه، از سویی صدام سعی داشت باز بر اراده به صلح خود تأکید کند؛ اما هم‌زمان بحث اروندرود را با منطقی مطرح کرد که با همان، جنگ را آغاز کرده بود. در بند چهارم پیشنهادی بر عقب‌نشینی دوماهه از تاریخ تصویب توافق‌نامه بین طرفین داد و حتی تأکید کرد هرچه کوتاه‌تر باشد، بهتر است.

برای نخستین بار موضوع اسرا را مطرح و پایبندی خود را به قراردادهای ژنو اعلام کرد؛ اما در بند شش، باز به سراغ ادعاهای قبلی‌اش رفت و درباره اروندرود نوشت: «حاکمیت کامل بر رودخانه متعلق به عراق باشد؛ زیرا که حق تاریخی و مشروع آن است». در بند ۱۲ این نامه نیز صدام سعی کرد با طرح تقسیم مشترک کمک‌های بین‌المللی به بازسازی دو کشور «تقسیم بالمناصفه بین ایران و عراق» از اتهام آغازگری جنگ بگریزد. این بار نیز

هاشمی به دلیل موضوعیت نداشتن پیشنهادهای عراق به ویژه درباره اروندرود و کمک‌های بین‌المللی جواب به نامه نداد.

صدام از ورود ایران به جنگ عراق و کویت نگران بود

در سوم آگوست، یک روز پس از تهاجم به کویت، صدام نامه پنجم خود را به رئیس‌جمهور ایران نوشت. این نامه آشکارا نشان‌دهنده نگرانی عراق از احتمال همکاری ایران با گروه دشمنان عراق بود. صدام ادعا کرد که حمله عراق به کویت یک مسئله عربی است و ایران نباید در آن مداخله کند. او به طور صریح و بی‌پرده به ایران درباره مداخله در این بحران هشدار داد. صدام با بدگمانی گفت که گزارش‌هایی درباره فعالیت‌های سیاسی هاشمی‌رفسنجانی و ملاقات‌هایش با فرماندهان نظامی ایران دریافت کرده است.

او همچنین نوشت در صورتی که ایران غیرعاقلانه رفتار کند یا با پیشنهاد ۳۰ جولای او موافقت نکند، ممکن است پیشنهاد خود را پس بگیرد. پاسخ هاشمی‌رفسنجانی در هفتم آگوست به این نامه و به پیشنهادهای تفصیلی ۳۰ جولای صدام جالب است؛ زیرا مواردی را مطرح می‌کند که بیانگر موضع دائمی ایران در طول بحران کویت و دست‌کم تا قیام شیعیان در جنوب در فوریه-مارس ۱۹۹۱ را تشکیل می‌دهد. از سوی رئیس‌جمهور وقت ایران خواهان ادامه مذاکرات بین ایران و عراق بود.

او می‌دانست که موضع عراق درباره اروندرود تا حدودی تغییر کرده است؛ اما پیشنهاد صدام همچنان برای ایران غیرقابل پذیرش بود. از این رو هاشمی‌رفسنجانی گفت: «پیشنهاد مشخص ما این است که قرارداد ۱۹۷۵ مبنای مذاکرات صلح قرار گیرد؛ زیرا بدون پایبندی به قراردادهای پیشین، به ویژه پیمانی که حامل امضای شخص شماس، نمی‌توان به گفته‌های امروز اعتماد کرد». نامه ۱۴ آگوست صدام به‌عنوان تأییدی بر مواضع گذشته ایران تفسیر شد. روشن بود که این نامه از سوی ایران، دست‌کم در محیط داخلی و بین‌المللی چگونه تفسیر خواهد شد.

هاشمی‌رفسنجانی در پاسخ این نامه خطاب به صدام آورد: «اعلام شما مبنی بر پذیرش مجدد قرارداد ۱۹۷۵ راه را برای اجرای [قطع‌نامه ۵۹۸](#)، حل مسائل در چارچوب آن و گذر از آتش‌بس موجود به یک صلح پایدار هموار می‌کند».

صدام نامه پنجم را با یادآوری شرایط دشوار منطقه‌ای و تهدیدهای متحدان سابق و دشمنان جدیدش فرستاد و با جواب ایران مواجه شد. رئیس‌جمهور وقت ایران در ابتدای نامه نوشت: «نامه مورخه ۶۹/۵/۱۲ شما دریافت شد؛ با اینکه اصل نامه علی‌الظاهر به منظور پیشبرد مذاکرات صلح تنظیم شده، لیکن بخشی از مضامین آن تأسف‌آور است».

هاشمی در هفت بند به مجموع نامه‌های بی‌پاسخ صدام جواب داد. در این جواب ملاقات مستقیم بین رؤسای جمهور قویا رد می‌شود و تنها زمانی آن مفید ارزیابی می‌شود که مسائل کلیدی و مهم حل‌وفصل شده باشد. هاشمی با انتقاد از اشغال کویت، درباره گله صدام از کمک‌های ایران برای اطفای چاه‌های نفت کویت نوشت: «در این مدت ما نشانه‌ای از اقداماتی که بیانگر حسن نیت شما باشد، ندیدیم و ادامه اشغال خاک ایران تردیدهای جدی را نسبت به انگیزه و اراده به صلح از طرف شما ایجاد کرده است».

در آخرین بند این نامه هاشمی با اتمام حجت برای معاهده الجزایر، پذیرش آن را تنها راه حل عملی اجرای صلح می‌داند. بین ۱۴ آگوست تا پایان ماه مارس ایران میزبان چندین هیئت نمایندگی بلندپایه عراقی بود. طارق عزیز در اوایل سپتامبر از تهران دیدار کرد و علی‌اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه وقت ایران، در ماه نوامبر دیدار او را پاسخ گفت. عزت ابراهیم به اتفاق سعدون حمادی در اوایل ژانویه در تهران بودند.

صدام: تمام شروط ایران را می‌پذیرم

در چهاردهم آگوست ۱۹۹۰، ۱۲ روز پس از حمله به کویت، صدام در نامه‌ای خطاب به هاشمی‌رفسنجانی، رئیس جمهور وقت ایران تمایل خود را مبنی بر قبول همه شرایط ایران به منظور مضای یک پیمان صلح که به جنگ میان دو کشور به طور رسمی خاتمه دهد، اعلام کرد. او در این نامه موارد زیر را پیشنهاد داده بود: «خروج سربازان عراقی از خاک ایران در مدت سه روز، مبادله اسرای جنگی در مدت مشابه - این امر به محض برقراری آتش‌بس بین دو کشور در سال ۱۹۸۸ انجام گرفت- و پذیرش رودخانه شط‌العرب به‌عنوان خط مرزی دو کشور براساس قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر».

نکته اخیر مسئله‌ای اساسی بود؛ براساس بیانیه الجزایر، عراق با پذیرش خط تالوگ به‌عنوان خط مرزی دو کشور، درواقع حاکمیت ایران را بر اروندرود پذیرفته بود. اقدام صدام در پاره‌کردن بیانیه الجزایر در مقابل دوربین تلویزیون در سال ۱۹۸۰ و طرح مجدد ادعای حاکمیت مطلق عراق بر شط، نقطه شروع جنگ بود. مذاکرات دو کشور بعد از برقراری آتش‌بس عمدتاً بر محور درخواست عراق درباره همین مسئله بوده است. صدام در نامه چهاردهم آگوست خود نوشت: «همه‌چیز روشن شده و آنچه می‌خواستید و بر آن تأکید داشتید، حاصل شده است». پیشنهاد غیرمنتظره صدام به ایران با مسئله تجاوز به کویت مرتبط بود.

او می‌خواست از جناح شرقی خود و اینکه ایران در هیچ‌گونه اتحاد نظامی تهاجمی علیه عراق مشارکت نخواهد کرد، اطمینان یابد و سربازان خود را برای به‌کارگیری در مرز کویت- سعودی، آزاد کند. صدام در نامه‌اش هرچه بیشتر مواضع هاشمی را مورد تأیید قرار داد. او در توجیه پیشنهاد خود چنین گفت: «نباید قابلیت‌های عراق در یک جنگ بزرگ خارجی هدر رود؛ بلکه این توانایی‌ها باید در راستای اهداف مشترک مسلمان‌ها و اعراب مورد استفاده قرار گیرند». صدام با پیشنهاد امضای پیمان صلح امیدوار بود بتواند ایران را متقاعد کند که تحریم‌های تجاری علیه عراق را نقض کند؛ بنابراین برداشت صدام از «مناسبات عادی» بین دو کشور، «مشارکت» ایران و عراق برای تأمین امنیت خلیج فارس و دور نگه‌داشتن منطقه از حضور نیروها و ناوگان‌های خارجی، و همچنین «مشارکت در سایر امور حیاتی» بود.

آخرین نامه صدام حسین را می‌توان اوج اعتراف‌های او و مبتنی بر ناتوانی او دانست؛ نامه‌ای که در آن صراحتاً بر اخوت میان ایران و عراق و لزوم اجرای توافق ۱۹۷۵ الجزایر تأکید شده است؛ توافق نامه‌ای که صدام پیش از حمله آن را پاره کرده و خواستار تغییر آن شده بود.

## به مناسبت سالروز مبارزه با سلاح های شیمیایی

در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی در میان مردم این مسئله را مطرح نمایند که ثمره‌ی خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد؟ اینها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه‌ی شهادت بی‌خبرند! و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدانمان فاصله‌ای طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جست و جو نماییم .

مسئله خون شهیدان انقلاب و اسلام را بیمه کرده است! خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست. و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دل‌سوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. خوشا به حال آنان که با شهادت رفتند. خوشا به حال آنان که در این قافله‌ی نور جان و سر باختند. خوشا به حال آنهایی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند. خداوند! این دفتر و کتاب شهادت را همچنان به روی مشتاقان باز، و ما را هم از وصول به آن محروم نکن. خداوند! کشور ما و ملت ما هنوز در آغاز راه مبارزه اند و نیازمند به مشعل شهادت. تو خود این چراغ پرفروغ را حافظ و نگهبان باش.

بخشی از پیام امام راحل(ره) به مناسبت قبول قطعنامه ۵۹۸

## ناگفته‌هایی از آغاز جنگ ایران و عراق

سه تن از فرماندهان ارتش ایران که از آغاز جنگ تحمیلی ایران و عراق از نزدیک شاهد رخدادها و اتفاقات بودند درباره هفته اول جنگ و چگونگی حمله عراق به ایران گفتند. ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ با حمله هوایی عراق به فرودگاه مهرآباد و چند فرودگاه دیگر و تعرض زمینی نیروهای بعث به جنوب و غرب ایران، آتش هشت سال جنگ میان دو کشور روشن می‌شود. اما این تمام ماجرا نبود، وقایع جنگ ایران و عراق و چگونگی آغاز آن زوایای پنهان و متفاوتی دارد که هنوز و پس از گذشت ۳۷ سال بازگو نشده است.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی در یکی از پروژه‌های خود مجموعه‌ای را با عنوان تقویم دفاع مقدس به قلم رزمندگان ایران در این هشت سال منتشر کرده است که از جلد ۳۶ تا ۴۰ این مجموعه که بازه جنگ از مرداد تا آذر ۶۲ را در برمی‌گیرد را سه تن از فرماندهان ارتش ایران با استناد به مدارک و مشاهدات عینی خود نوشته‌اند.

با امیر نبی کریمی، سعید پورداراب و فرهاد بهروزی که علاوه بر جمع‌آوری اطلاعات و اسناد از روز اول در خط مقدم درگیری با عراقی‌ها بودند در مورد چگونگی شروع جنگ و لشکر ۹۲ زرهی اهواز، لشکر یک و دو مرکز (ادغام شد، لشکر ۲۱ حمزه) و تیپ هواپرد شیراز هم صحبت شده ایم که در ادامه می‌خوانید:



سرتیپ دو نبی کریمی که در لشکر ۹۲ زرهی حضور داشته است، درباره سمت خود در زمان جنگ و محل خدمتاش گفت: «چون از قبل انقلاب در منطقه خوزستان خدمت می‌کردم به تبع پس از جنگ هم در همان منطقه حضور داشتم.»

او ادامه داد: «در یکی از تیپ‌های لشکر ۹۲ زرهی در دشت آزادگان خدمت می‌کردم، البته قبل از شروع جنگ با مشاهده آثار و علائم حرکات عراق مبنی بر تهاجم به خاک ایران تعدادی از واحدهای لشکر ۹۲ به مرز رفتند. ما هم به عنوان یکی از واحدهای لشکر فروردین ۵۹ به سمت ارتفاعات بستان و تپه‌های الله اکبر رفتیم.»

کریمی افزود: «اولین کاری که کردیم تقویت پاسگاه‌های مرزی ژاندارمری بود، به تدریج چون ما ماموریت داشتیم که اطلاعاتی از دشمن بگیریم از دیدگاه‌های ژاندارمری وضعیت نیروهای عراقی را رصد می‌کردیم. تمامی شواهد حمله عراق به ایران را به ارشد خود گزارش کردیم.»

این فرمانده ارتش درباره ویژگی‌هایی که لشکر ۹۲ زرهی قبل و پس از انقلاب داشت توضیح داد: «بنا به وضعیتی که قبل از انقلاب برای نیروهای ارتش به وجود آمده بود و امکاناتی در اختیار نداشتیم. لشکر ۹۲ زرهی یکی از استثنائات ارتش همیشه به شمار می‌رود و آن هم این است که تمامی افراد آن متخصص و غیربومی هستند، پس از انقلاب جمع زیادی از این لشکر به دلیل غیربومی بودن انتقالی گرفتند و رفتند.»

کریمی با اشاره به مشکلاتی که در زمینه امکانات وجود داشت بیان کرد: «ما قبل از انقلاب تانک‌های چیفتن را تحویل گرفته بودیم که هنوز به اصطلاح آب‌بندی نشده بود و نحوه کار با آن را نیاموخته بودیم. زمانی باید این وسیله در ارتش عملیاتی شود که آزمایش عملی گردان را طی کرده باشد که در آن زمان این اتفاق رخ نداده بود. ما قبل از شروع انقلاب اسلامی نفربرهای روسی داشتیم که در حال آموزش به پرسنل جدید بودند و پس از انقلاب به دلیل مرخص شدن نیروهای خدمات این وسایل زرهی بدون رسیدگی رها شده بودند و وضعیت مناسبی نداشتند.»

این فرمانده با بیان اینکه ما از قبل هشدار حمله عراق را داده بودیم گفت: «عراق عملیات خود را شروع کرد، پس از آنکه ما تمام شواهد مبنی بر حمله این کشور را گزارش کرده بودیم ولی هیچ یگانی را حرکت نداده بودند. لشکر ۷۷ هنوز در خراسان مستقر بود، لشکر ۲۱ حمزه بخش که عمده‌اش در کردستان درگیر بود و آن بخشی که در تهران بود حرکت داده نشد، همچنین لشکر ۱۶ قزوین درگیری عمده‌ای در کردستان داشت و مابقی آن که در زنجان مستقر بود حرکت نداده بودند.»

او درباره درگیری نیروهای ارتش با منافقین در منطقه کردستان در آغاز جنگ توضیح داد: «زمان حمله عراق چهار لشکر نیروی زمینی در منطقه کردستان درگیر جنگ داخلی بودند، باقی مانده‌های این چهار لشکر زمانی حرکت کردند که عراق وارد شده بود و تنها یک یگان تحت عنوان گروه رزمی از شیراز و یک یا دو گردان از تیپ خرم آباد در منطقه فکه مستقر بودند که به لشکر ۹۲ کمک می‌کردند. لشکر ۹۲ به تنهایی از شلمچه تا پایین مهران با استعداد ۲۵ درصد از نظر پرسنل مقابل عراق ایستادگی کرد.»

کریمی درباره نحوه چینش نیروهای لشکر ۹۲ و مناطقی که پوشش می‌دادند، گفت: «یک تیپ از لشکر ۹۲ در منطقه هویزه، یک تیپ ما در منطقه بستان بودیم تا پادگان دشت آزادگان و حمیدیه با عراق درگیر بودیم تا اینکه عراق منطقه سوسنگرد را اشغال کرد و عملیات‌هایی را انجام داد که دیگر همزمان شد با حرکت لشکر ۲۱ از تهران به سمت منطقه. عراق در آن زمان در منطقه دهلران زمین‌گیر شده بود، در حالیکه برای زمین‌گیر شدن نیامده بود و می‌خواست یک هفته‌ای تهران را تصرف کند که توانایی این کار را هم داشت.»

او با اشاره به نحوه حمله عراق و برنامه ریزی که داشت، گفت: «وقتی به نقشه جنوب نگاه کنید، از نحوه ورود عراق مشخص است که کاملاً با طرح و برنامه وارد شده و پیش‌بینی‌های دقیقی کرده بود. یادم هست وقتی با عراق درگیر بودیم ما از تپه‌های الله اکبر عقب نشینی کردیم و فکر می‌کردیم که با دنبال ما می‌آید اما بعداً فهمیدیم که از یک روستایی نزدیکی کرخه پلی زده و به سمت سوسنگرد رفته است، یعنی واحد پل‌زنی عراق این قدر آماده بود.»

کریمی با ناراحتی از اوضاع نامساعد ارتش در آن دوران بیان کرد: «ارتش خیلی ذلت کشید، ما در نظامی‌گری تعریف داریم که یک سرباز حرفه‌ای در زمان جنگ باید توسط ۲۵ نفر تامین شود، از این تعداد دو نفر هم برای سربازها نبود. زمانی که می‌خواستیم عقب نشینی کنیم، نفربرهای ما گازوئیل نداشتند که حرکت کنند و من آنجا شروع گریه کردم. تعدادی از نیروهای جنگ‌های نامنظم که از ابوشریف یاد گرفته بودند و ریش‌های بلندی داشتند بازو کاهایی برای من آوردند که من به آن‌ها گفتم اگر واقعا راست می‌گویید برایم گازوئیل بیاورید که این نفربرها را دست عراقی‌ها ندهم.»

این فرمانده سه وظیفه مهم ارتش در ابتدای جنگ را اینطور توصیف کرد: «در شش ماه اول جنگ ارتش سه وظیفه مهم انجام داد، اول شناسایی دقیق عراق، دوم روحیه عراق را تضعیف کرد، سوم پیشروی در خاک عراق.»

### لشکر ۲۱ حمزه/ از آماده‌باش در تهران تا اتهام کودتا

سرتیپ دوم سعید پورداراب، دیگر فرمانده ای بود که در ابتدای جنگ با بسیاری از مسایل و وقایع از نزدیک روبه رو شد. او درباره چگونگی شکل‌گیری لشکر ۲۱ حمزه اینطور گفت: «در مرداد سال ۵۹ کودتای نوژه در کشور رخ داد که تعدادی از فرماندهان به خصوص از لشکر دو مرکز بازداشت شدند. حدود ۱۵ نفر از افسران این لشکر (گارد سابق) تصمیمات خطرناکی گرفته بودند بدون آنکه تخصصی داشته باشند. به همین منظور از پادگان و اسلحه‌خانه به شدت محافظت می‌کردیم و اسلحه‌داران را به فرمان سرهنگ زین العابدین ورشوساز تغییر داده بودیم.»

او ادامه داد: «من در مرداد همان سال پس از دستگیری فرماندهان و تغییراتی که رخ داد، معاون عملیات تیپ یک پیاده در پادگان قصر شدم که سه گردان داشت. بلافاصله دستور ادغام لشکر یک و دو مرکز از بالا صادر شد و لشکر ۲۱ حمزه را تشکیل شد. از لشکر یک و دو مرکز از اوایل پیروزی انقلاب تا شروع جنگ ۱۵ گردان برای نبرد با نیروهای ضد انقلاب به مناطق بحران خیز کشور اعزام شده بودند.»

پورداراب با اشاره به طرحی که ارتش از حمله عراق پیش بینی کرده بود تحت عنوان ابودر گفت: «وقتی معاون عملیات تیپ شدم، زمانی بود که طرح عملیاتی ابودر در نیروی زمینی ابلاغ شده بود. این طرح در خرداد سال ۵۹ تهیه شده بود و همه می دانستند که عراق تصمیم حمله دارد و هر روز مواضع خود را به جلو می آورد».

این فرمانده نواقص اصلی ایران در ابتدای جنگ را مشمول دو مورد می دانست که توضیح داد: «ما دو نقص در ابتدای جنگ داشتیم، یک از هم پاشیدگی سیستم اطلاعاتی ارتش در زمان انقلاب و از بین رفتن پایگاه های اطلاعاتی ایران که تا جایی مطلع هستیم ۱۶۳ پایگاه اطلاعاتی در عراق داشتیم. این سیستم پس از انقلاب آسیب دید و افرادی که در عراق ماموریت داشتند از ترس محکومیت به کشور نیامدند. دوم، نیروی زمینی و نیروهای داوطلب مردمی جذب کردستان و غرب شدند و این مسئله باعث شد که نیروهای مناسب به صورت گسترده در منطقه حضور پیدا نکنند، به حق می توانیم بگوییم که در هر محوری که عراق با یک لشکر تقویت شده حمله کرده ما بیش از دو گردان نتوانستیم سازماندهی کنیم. در منطقه شلمچه لشکر سه زرهی عراق با دو تیپ کماندو حمله کردند، ما چه واحدی داشتیم؟ ۲۳۲ تانک، ۱۵۱ دژ با ۴۰ درصد استعداد (پیاده) و تیپ ۱۶۵ مکانیزه از لشکر ۹۲ که در دشتی باز مقابل دو لشکر با انبوه تانک باید مقاومت می کرد. همان ۴۸ ساعت اول ۱۲ تانک با نفرات ما در آتش سوختند که هیچ کجا نامی از آن ها برده نشده است.»

او افزود: «لشکر ۹۲ زرهی از چنگوله تا فاو که حدود ۵۰۰ کیلومتر وسعت دارد، چگونه باید در مقابل لشکر ۹ و ۱۰ زرهی، لشکر یک و پنج مکانیزه و دو تیپ مخصوص عراق گسترش پیدا کند؟»

پورداراب با اشاره به دو ضربه سنگینی که لشکر ۹۲ خورد گفت: «لشکر ۹۲ زرهی دو مرتبه ضربه سختی خورد، اول اوایل انقلاب که دچار آسیب شد و دوم در کودتا نقاب که فرماندهان آن بازداشت شدند و تعدادی اعدام شدند و برخی غیرنظامیان مسئولیتی در لشکر گرفتند.»

این فرمانده با یادآوری تصمیماتی که در منطقه خوزستان گرفته می شد، درباره تقسیم بندی این منطقه توضیح داد: «منطقه عملیاتی جنوب در آن زمان به تصمیم شهید فلاحی، محمد غرضی و مسئولان آن زمان به سه قسمت جبهه غرب کرخه، جبهه میانی (سوسنگرد) و جبهه پایین از شلمچه تا شادگان و بندر امام تقسیم شده بود و مسئولیت جبهه پایین به ژاندارمری واگذار شد و مسئولیت جبهه میانی به استاندار و فرمانده لشکری که حضور نداشت و جانشین اش مسئول بود؛ مسئولیت جبهه شمالی هم بر عهده جانشین لشکر ۹۲ که سرپرست هم بود تا زمانی که لشکر ۲۱ حمزه وارد منطقه شد.»

پورداراب درباره آماده باش لشکر ۲۱ حمزه در پادگان ها گفت: «چهار گردان لشکر ۲۱ حمزه در غرب و شمال غرب بود و مابقی در پادگان آماده باش بودند و به ما اجازه نمی دادند که از پادگان خارج شویم. در تاریخ هفتم مهر دستور دادند که لشکر ۲۱ نیروهای خود را از پادگان ها جمع آوری کند و راهی جنوب شود، تا به منطقه برسیم ۱۵ مهر بود و عراق ۸۰ کیلومتر پیش روی کرده بود.»

او افزود: «ما چنین مشکلاتی داشتیم، اعتماد مردم و مسئولان کم شده بود و این بزرگ ترین ضربه را به لشکر ۹۲ و مرکز زد.»

این فرمانده درباره پیش بینی که توسط فرماندهان مستقر در جنوب درباره حمله عراق شده بود گفت: «در این زمان طرح عملیاتی ابوذر همانطور که گفتم در خرداد تهیه شد و درگیری‌های ما با عراق به شدت زیاد شد تا جایی که من چند روز گذشته مدارکی را دیدم که جانشین لشکر ۹۲ در ۲۴ شهریور سال ۵۹ در یک روز هشت نامه و پیام به واحدهای مختلف داده است و در همه آن‌ها تاکید شده که عراق آماده حمله به ایران است.» او درباره اعزام لشکر ۲۱ به منطقه عملیاتی بیان کرد: «در تاریخ ۲۴ شهریور ۵۹ به لشکر ۲۱ دستور دادند که یک گروه رزمی به منطقه فکه اعزام شود تا به گروه رزمی ۱۳۷ زرهی شیراز محلق شود. به من ماموریت داده شد که این گردان را همراهی کنم تا منطقه جنوب و ما از ۲۳ شهریور شروع به حرکت کردیم و شب ۲۴ شهریور گردان پیاده بدون آنکه کسی جلویمان را بگیرد حرکت کرد. روز بعد ستون تانک که از پادگان قصر و افسریه جمع شده بودند را با تریلی حرکت دادیم تا به ایستگاه نظامی راه آهن تهران رفته و با قطار به اندیمشک برسانیم. هنوز اعتماد ملی به دست نیامده بود و وقتی این واحد زرهی را حرکت دادیم به پل ستارخان که رسیدیم عده‌ای جلوی حرکت را گرفتند و تیراندازی هوایی و زمینی کردند که کجا می‌روید و دوباره می‌خواهید کودتا کنید؟ من در پادگان بودم که به من ماموریت دادند که مشکل را حل کنم و همراه این گروه باشم تا واحد به جنوب برسد.»

پورداراب افزود: «لازم به یادآوری است که طرح عملیاتی ابوذر در ۱۵ شهریور ۵۹ ابلاغ شد که شامل دفاع از کشور در تمامی مناطق به صورت گسترده می‌شد.»

امیر نبی کریمی هم با اشاره به وضعیت ارتش در آن روزها و پیش بینی حمله عراق گفت: «ارتش با وضعیت نامساعدی که داشت در آن زمان همه پیش‌بینی‌ها را انجام داده بود و نیاز به پشتیبانی داشت که نشد. طرح ابوذر سوم خرداد تهیه شد و فرماندهان هم از آن مطلع بودند اما برای کنترل اوضاع منتشر نشد.»

امیر پورداراب درباره مشکلی که در اعزام واحد تانک‌ها داشتند ادامه داد: «وقتی به ستارخان رسیدیم به گفت و گو با نیروهایی که جلویمان را گرفتند مشغول شدیم و در آخر هم قرار بر این شد که ما را تا راه آهن همراهی کنند، در نهایت نتیجه این جابه‌جایی‌ها تاخیر یک روزه ما در رسیدن به جنوب بود.»

او اضافه کرد: «به هر حال این واحد را به اندیمشک رساندیم و من فوراً با سرپرست پادگان دزفول دیدار کردم، سرهنگ مظاهری افسر مخابراتی بود که سرپرست و فرمانده پادگان دزفول شده بود و خودش هم معتقد بود که در حوزه زرهی تخصص ندارد. سرانجام ما این واحد زرهی را تحویل دادیم و به تهران بازگشتیم که بمباران عراق شروع شد و سوم مهر ۵۹ به ما ماموریت دادند که گروه رزمی ۱۴۱ را به خوزستان بفرستیم که دو روز پس از رسیدن، این گروه در منطقه دچار مشکل شد. وقتی به منطقه رسیدیم پنج روز از جنگ گذشته بود و آسیب‌های زیادی به مواضع ایران وارد شده بود، با زحمت بسیار به این گروه محلق شدم و تا ۱۲۶ روز در منطقه بودم. در منطقه غرب کرخه دو گردان در محور فکه و حدود دو گردان در محور موسیان هفت شبانه روز در برابر سه لشکر جنگیدند و مقاومت کردند و در غرب شوش عراق را متوقف کردند. شهید بسیاری دادیم که درباره آن‌ها کم گفته شده است. در نهایت تا ۱۵ مهر سایر نیروهای ما به منطقه رسیدند به دلیل آنکه عراق از چهار محور

قصده تصرف خاک ایران را داشت سعی شد در هر چهار محور از ورودش جلوگیری شود که خوشبختانه نیروهای ما این اجازه را به عراق ندادند.»

### تیپ هوابرد شیراز/ انهدام قرارگاه عراق در فتح المبین

فرهاد بهروزی سرتیپ دو هوابرد دیگر فرمانده ای بود که از آنچه در آغاز جنگ مشاهده کرده بود در این مجموعه نوشته است.

او درباره درجه خود پس از انقلاب در تیپ هوابرد شیراز توضیح داد: «وقتی انقلاب به ثمر نشست من سمت فرمانده گروهان ارکان را در تیپ ۵۵ هوابرد شیراز داشتم. سال ۵۸ بود که ماموریت آرام سازی منطقه کردستان به گردان ما داده شد و من همراه با گردان ۱۳۵ برای آزادسازی محور کرمانشاه، سنندج اعزام شدم. پس از آن عملیات به عنوان افسر در شیراز حاضر بودم و زمانیکه عراق حمله کرد در واحد واریز هوایی بودم.»

او درباره ویژگی‌های واحد هوابرد توضیح داد: «هوابرد یک واحد استراتژیک است که وقتی پرش می‌کند نیاز به تدارک از راه هوا دارد و باید محموله و مهمات به او از هوا برسد و واحد واریز هوایی با هواپیما سی ۱۳۰ این وظیفه را انجام می‌دهد.»

بهروزی سپس با اشاره به جلسه ستاد مشترک ارتش برای مقابله با عراق و چگونگی شکل گیری طرح ابودر توضیح داد: «در آبان سال ۵۸ جلسه‌ای توسط ستاد مشترک ارتش برای پیشگیری و تهیه طرح‌هایی برای جلوگیری از حمله عراق تشکیل شد که در این جلسه از نیروی زمینی، دریایی و هوایی ارتش درخواست شد تا طرح‌های خود را برای مقابله با عراق آماده کنند.»

او ادامه داد: «در اول آذر ۵۸ در ستاد نیروی زمینی جلسه‌ای تشکیل می‌شود و فرمانده نیروی زمینی تدبیر خود را برای همه ابلاغ می‌کند و یک سال قبل از آغاز جنگ نیروی زمینی طرح خود را با عنوان ابودر ارائه می‌کند.» این فرمانده با اشاره به اهمیت طرح ریزی در عملیات های نظامی بیان کرد: «این نکته را باید بیان کنم، طرح ریزی یک علم و هنر است که در طول آموزش باید آموخته شود. وقتی طرحی را در نظر داریم باید رکن یک (از نظر پرسنلی بررسی می‌کند که آیا این طرح قابل پشتیبانی است یا نه؟)، دو (زمینی که می‌خواهیم به آن حمله کنیم یا از آن عبور کنیم چه وضعیتی دارد)، سه (مجموع این نظرات در این رکن جمع می‌شود و در نهایت تصمیم پایانی گرفته می‌شود) و چهار (می‌توانند همه مصوبات را وتو کند و اجازه اجرای عملیات را ندهد.) تمام جوانب این مسئله را بررسی کنند.»

بهروزی با اشاره به طرح ابودر ادامه داد: «این طرح با توجه به این چهار رکن طراحی می‌شود و برای احتیاط نیروی زمینی هوابرد هم در طرح ابودر در نظر گرفته می‌شود و ما در هوابرد شیراز داخل پادگان آماده‌باش بودیم. به محض ابلاغ طرح یک گردان از ما به مورموری رفت، تقریباً وقتی که واحد خرم آباد بر اثر فشار نیروهای عراقی به منطقه مورموری عقب نشینی کرده بود ما برای حفظ خط و جلوگیری از پیشروی عراق در ارتفاعات آن منطقه مستقر شدیم.»

او در توضیح سخنان خود گفت: «این مطالب را به این جهت عرض کردم که گاهی اوقات شائبه‌هایی که در موارد مختلف بازگو می‌شود که صحیح نیست، یکی از افراد درجه‌دار یک بار گفته بود که ما خاک ریز زدن را از

عراق یاد گرفته‌ایم یعنی چه؟ وقتی یک نفر بیان می‌کند ما طرح یک عملیات را ریخته‌ایم باید بسنیم که آن فرد اطلاعات کافی و تخصص لازم را برای این کار دارد یا نه؟»

بهروزی با بیان اینکه در آن زمان یک واحد هوابرد در کل خاورمیانه وجود داشت و تشکیل چنین واحدی بسیار سخت و هزینه‌بر است توضیح داد: «وقتی که یک واحد هوابرد را می‌خواهیم حرکت دهیم باید ابتدا به تعداد کافی هواپیما برای پرسنل داشته باشیم، بعد کانال برتری هوایی را درست تا روی هدف برقرار کنیم به دلیل اینکه تیپ اگر اسکورت و تامین نشود به راحتی قابل هدف‌گیری است. لشکر هوابرد نیاز به تخصص و تجربه کافی جهت هدایت دارد که خوشبختانه یا متأسفانه با توجه به عدم امکانات پس از انقلاب به این شکل از آن استفاده نکردیم زیرا که نابود می‌شد.»

امیر کریمی هم درباره یکی از اقدامات تیپ هوابرد در عملیات فتح المبین گفت: «در عملیات فتح المبین تیپ هوابرد که خود امیر بهروزی فرماندهی کرد (این مسئله هیچ کجا بیان نشده است)، واحدی را به صورت خوداتکا (به صورت زمینی) به پشت نیروهای عراقی فرستاد که در زیر زمین مستقر شدند و دشمن را به صورت کامل زیر نظر داشتند تا زمانی که نیروهای خودی شروع به حمله کردند قرارگاه عراقی را منهدم کردند و وقتی نیروهای عراقی متوجه نابودی قرارگاهشان شدند از درون تخریب شدند.»

او ادامه داد: «این تیپ به نوعی باید با هواپیما این کار را انجام می‌داد، که پس از انقلاب ما این امکانات را نداشتیم. تمامی توان نیروی هوایی ما همان صد و چند هواپیمایی بود که تعدادی از آن زده شد و تعدادی از خلبانان را هم از دست داده بودیم.»

امیر بهروزی درباره مأموریت دیگر تیپ هوابرد شیراز توضیح داد: «بعد از کاهش کنش‌ها و واکنش‌ها به تیپ هوابرد شیراز ابلاغ کردند که از شیراز در حدفاصل دزفول و اهواز مستقر شود، این زمانی بود که تیپ ۲۱ حمزه وارد منطقه عملیاتی شده بود. وقتی که واحد ما در خط پدافندی مستقر شده بود یک جیپ با چند درجه‌دار در مسیر شوش با خلق عرب روبه شدند که آن‌ها را شهید کردند و ماشین‌شان را به آتش کشیدند. در نهایت گردان هوابرد که در مورموری هم مستقر بود تحت فرماندهی تیپ ۲۱ حمزه قرار گرفت.»

کریمی در پایان جمع بندی سخنان هر سه فرمانده را اینطور بیان کرد: «در مجموع سخنان دوستان باید این را بیان کنم که ذهنیتی در بین مردم ایجاد شده بود که ارتش را دشمن خود و خائن می‌دانستند و این نوع نگاه بر ذهن پرسنل ارتش تاثیر مخربی داشت، ما از طرفی در سخت‌ترین شرایط زندگی می‌کردیم و در سخت‌ترین شرایط با یک ارتش آماده و مجهز می‌جنگیدیم، نوع نگاهی که به ما می‌شد باعث آزردن پرسنل می‌شد.»

او ادامه داد: «مشکل دیگری که وجود داشت، سربازان جوانی بودند که مدام بر حمله اصرار داشتند و ما نمی‌توانستیم قانعشان کنیم که اختیار حمله کردن نداریم. در نهایت پس از آنکه این افتخار نصیب این کشور شد که در جنگ با عراق یک سانتی‌متر از خاک خود را واگذار نکند. دیگر از نظر روحی و جسمی از بین رفته بودیم و پس از آن هم این مسایل را می‌شنویم که فردی می‌گوید ما خاکریز زدن را از عراق یاد گرفتیم من جایی مطرح کردم که قبل از انقلاب که سنگر می‌ساختیم خاک‌های آن را کجا می‌ریختیم که در جنگ از عراق خاکریز زدن را یاد بگیریم؟»

امیر بهروزی هم در این باره گفت: «۱۶۰۰ کیلومتر مرز هرکس هرچه می‌خواهد از جنگ می‌نویسد، اما ما با سند و مدرک آنچه که رخ داده بود را گزارش می‌کنیم و مطلب دروغ و نادرستی را بیان نمی‌کنیم».

## ۱۴ نکته درباره قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل:

می‌توان گفت امام خمینی (ره) برخلاف میل باطنی و فقط بر اساس گزارش‌هایی که از سوی مرحوم هاشمی رفسنجانی، محسن رضایی، میرحسین موسوی و... و نهادهای مختلف درگیر اداره جنگ ارائه می‌شد، قطعنامه را پذیرفتند. قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل هشتمین قطعنامه‌ای بود که از آغاز تجاوز علنی رژیم بعثی عراق به حریم جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۲۹ تیر ۱۳۶۶ و بر اساس فصل هفت منشور سازمان ملل تصویب و صادر شده بود؛ قطعنامه‌ای تاریخی که پس از گذشت یک سال و در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۶۷ از سوی جمهوری اسلامی ایران پذیرفته و منجر به پایان جنگ ایران و عراق شد.

پذیرش این قطعنامه هرچند به معنای پذیرش آتش‌بس از سوی جمهوری اسلامی ایران بود اما عراق بعثی که دو روز پس از تصویب قطعنامه، آن را پذیرفته بود به‌طور ناجوانمردانه و برخلاف قواعد بین‌المللی به حملات نظامی خود ادامه داد و با هدف تصرف نقاط مهمی از خاک ایران از جمله خرمشهر، مجدداً داخل خاک ایران شد، اما ناکام ماند و نهایتاً جنگ تحمیلی در ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ خاتمه یافت.

### علت مقاومت ایران در برابر قطعنامه‌ها

#### ۱. قطعنامه‌های یک‌طرفه و ناعادلانه

بنا بر آنچه در متن قطعنامه‌های صادره قبلی آمده است همه هفت قطعنامه شورای امنیت به دلیل اتخاذ رویکردی غیرعادلانه و نابرابر در خصوص جنگ ایران و عراق و یک‌طرفه بودن اکثر مفاد این قطعنامه‌ها از سوی جمهوری اسلامی ایران رد شده بود؛ مثلاً قطعنامه ۴۷۹ بدون اشاره به تجاوز عراق به تمامیت ارضی ایران و یا صدور قطعنامه ۵۱۴ و ۵۲۲ پس از سلسله عملیات‌های رزمندگان اسلام و پیروزی‌ها در عملیات‌های رمضان و مسلم بن عقیل صادر شده بود یا قطعنامه ۵۴۰ بدون اشاره به حملات عراق به مناطق مسکونی و...

#### ۲. سکوت عامدانه شورای امنیت

رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران در تاریخ ۱۳۷۰/۷/۵ در خصوص علت مقاومت ایران در برابر قطعنامه‌های یک‌طرفه و ناعادلانه فرمودند: «جنگ را چه کسی به وجود آورد؟ نمی‌شود گفت جنگ را فقط عراق به وجود آورد. همه قراین از اول کار نشان می‌داد که استکبار پشت سر عراق است؛ او را کمک نظامی کردند؛ از لحاظ تبلیغاتی به او کمک کردند و شورای امنیت را در خدمت متجاوز قرار دادند. با این‌که جنگ به این اهمیت در این نقطه حساس واقع شده بود، اما روزهایی گذشت که سازمان ملل در آن روزها، هیچ عکس‌العملی نشان نداد؛ این عادی نیست. در حمله عراق به کویت، بعد از چند ساعت شورای امنیت موضع‌گیری کرد؛ اما در حمله عراق به ایران، تا وقتی که تانک‌های عراقی پیشروی می‌کردند، شورای امنیت ساکت و تماشاچی نشست؛

بعد از آن که هزاران کیلومتر را تصرف کرده بودند، شورای امنیت یک کلمه حرف زد، که آن هم نقیض تجاوز نبود؛ عراق را ملامت نکرد که چرا تجاوز کرده و جنگ را شروع کرده است؛ به دو طرف گفت که حالا بیایید دست از جنگ بکشید و آتش بس کنید! یعنی در حقیقت، تثبیت عراق در اراضی اشغالی ما. البته ما قبول نکردیم و آن قطعنامه [قطعنامه اول و قبل از قطعنامه ۵۹۸] را رد کردیم.»

### ۳. عدم اعتماد ایران به صدام

از طرفی یکی از دلایل عدم پذیرش قطعنامه توسط حضرت امام خمینی(ره)، عدم اعتماد جمهوری اسلامی به رژیم بعث عراق بود و عدم وجود ضمانت‌های اجرایی لازم از سوی صدام حسین بود؛ چراکه پیش‌بینی می‌شد صدام حسین که روزی عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر (قرارداد بین ایران و عراق در خصوص خط مرزی دو کشور در آب‌های اروندرود در تاریخ ۱۳۵۳) را در برابر خبرنگاران پاره نموده و جنگ را شروع کرده بود، می‌توانست دوباره تجاوز و عهدشکنی کند.

همچنین افکار عمومی داخلی و خارجی و سایر دولت‌ها این واقعیت را پذیرفته بودند که صدام حسین با تصمیمات غریزی و خوی وحشیگری و غیرقابل‌کنترلی، جنگ را آغاز نموده است و از سلاح شیمیایی در جنگ علیه مردم خود و نیز علیه نیروهای رزمنده ایرانی استفاده کرده است. از این رو توافق و کوتاه آمدن در برابر چنین دشمن مستکبری، او را در رسیدن به اهداف خود که کشورگشایی بود، گستاخ‌تر می‌ساخت، چه آنکه بعدها صدام حسین ملعون وقتی دید در برابر جمهوری اسلامی ناکام مانده است به کویت حمله کرد تا با سودای منضم کردن آن کشور به عراق، هدف شوم کشورگشایی را در آنجا دنبال کند.

### ۴. ادامه حمایت‌های نظام سلطه از صدام حسین

علاوه بر موارد فوق، عدم اعتماد به نظام سلطه و سکوت سازمان ملل در قبال این موضوع نیز یکی دیگر از علت‌های مقاومت در برابر قطعنامه‌ها بود. همچنین جانب‌داری و حمایت‌های مالی، نظامی و تسلیحاتی از صدام حسین از سوی نظام سلطه که اصرار صدام حسین بر روش‌های تجاوزکارانه خود شده بود، مزید بر علت بود.

### ۵. دست بالای ایران در پیروزی‌ها و پیشرفت‌های نظامی

پیرامون یکی دیگر از دلایل مقاومت در پذیرش قطعنامه می‌توان به این نکته اشاره کرد که قطعنامه ۵۹۸ در شرایطی صادر شد که در مواجهه با دشمن بعثی، پیشرفت‌های نظامی عمده‌ای در رشته عملیات‌های دفاع مقدس (به‌ویژه دو عملیات والفجر ۸ و کربلای ۵) به دست آمده بود و تلفات و خسارات سنگینی به نیروهای دشمن وارد شده بود و همچنین تصرف بخشی از اراضی در داخل عراق بخصوص نزدیک شدن ایران به بصره، وضعیت بغرنجی را برای عراق و حامیان جهانی‌اش به وجود آورده بود.

از این رو بود که امام (ره) با بصیرت و شناخت واقعیت‌های میدان و پشت پرده نظام سلطه و اهداف شوم رژیم بعث عراق، در ابتدا در برابر قطعنامه‌ها، راهبرد مقاومت را دستور کار قرار داد. هرچند با اینکه اهداف جمهوری



اسلامی در برابر دشمن کاملاً محقق نشده بود اما آن زمان که در قطعنامه ۵۹۸ رویکردهای نا عادلانه و یک طرفه، تعدیل و نکات به ظاهر مثبتی گنجانده شده بود، می توان گفت که راهبرد مقاومت امام خمینی (ره) به ویژه در برابر قطعنامه های قبلی، نتیجه بخش بوده است.

### دلایل پذیرش قطعنامه ۵۹۸

قطعنامه ۵۹۸، تنها قطعنامه ای بود که جمهوری اسلامی ایران آن را رد نکرد بلکه تلاش کرد تا با به کارگیری اصول و اسلوب دیپلماسی و در اختیار گرفتن زمان، بر محتوای آن تأثیر گذاشته و با دستاوردهای سیاسی، دفاعی و اقتدار ملی، دشمن را در تمامی حوزه ها مهار کند. قطعنامه ۵۹۸ نسبت به قطعنامه های قبلی کامل تر بوده و نه تنها حالت توصیه ای نداشت بلکه حاکی از قصد شورا برای دخالت جدی تر و انجام نقشی فعال تر برای پایان یافتن جنگ و حل و فصل اختلافات بود.

### ۶. تکلیف و مصلحت اسلام

در خصوص دلایل پذیرش قطعنامه ۵۹۸ بهتر است به بیانات رهبر معظم انقلاب در سال های پس از پایان جنگ و بعد از آن مراجعه کنیم. حضرت آیت الله العظمی خامنه ای رئیس جمهور وقت، در بیاناتی در خطبه های نماز جمعه تهران در تاریخ ۱۳۶۸/۰۱/۱۱ فرمودند: «امام عزیزمان آن وقتی که مصلحت دانست قطعنامه را قبول کرد.. ملاحظه نکرد که حالا من هفته قبل یا ده روز قبل یا یک ماه قبل، خود من چی گفتم. نه، تکلیف این است، مصلحت اسلام این است، کی چه خواهد گفت برای امام مطرح نیست.»

### ۷. امام مجبور شد و قطعنامه را پذیرفت

همچنین ایشان در اجتماع پرشکوه زائران مرقد امام خمینی (ره) در تاریخ ۱۴ خرداد ۷۵ مراجعه کنیم. حضرت آیت الله العظمی خامنه ای در این مراسم در خصوص دلایل پذیرش قطعنامه ۵۹۸ مسائلی را مطرح کرده و فرمودند: «قطعنامه را هم که امام قبول کرد، به خاطر این فشارها نبود. قبول قطعنامه از طرف امام، به خاطر فهرست مشکلاتی بود که مسئولین آن روز امور اقتصادی کشور مقابل روی او گذاشتند و نشان دادند که کشور نمی کشد و نمی تواند جنگ را با این همه هزینه، ادامه دهد. امام مجبور شد و قطعنامه را پذیرفت.»

### ۸. پذیرش قطعنامه، به خاطر ترس نبود

مقام معظم رهبری در این اجتماع افزودند: «پذیرش قطعنامه، به خاطر ترس نبود؛ به خاطر هجوم دشمن نبود؛ به خاطر تهدید آمریکا نبود؛ به خاطر این نبود که آمریکا ممکن است در امر جنگ دخالت کند. چون آمریکا، قبل از آن هم در امر جنگ دخالت می کرد. وانگهی؛ اگر همه دنیا در امر جنگ دخالت می کردند، امام رضوان الله علیه، کسی نبود که رو برگرداند. بر نمی گشت!!»

## ۹. جان یک انسان، برای امام (ره) خیلی عزیز بود

معظم‌له تصریح کردند: «جنگ، تلفات دارد. جان یک انسان، برای امام خیلی عزیز بود. امام بزرگوار، گاهی برای انسانی که رنج می‌برد، اشک می‌ریخت و یا در چشمانش اشک جمع می‌شد! ما بارها این حالت را در امام مشاهده کرده بودیم. انسانی رحیم و عطوف، دارای دلی سرشار از محبت و انسانیت بود. اما همین دل سرشار از محبت، در مقابل تهدید شهرها به بمباران هوایی، پایش نلرزد و نلغزید. از راه برنگشت و عقب‌نشینی نکرد. همه دشمنان انقلاب در طول این ده سال، فهمیدند و تجربه کردند که امام را نمی‌شود ترساند.»

## ۱۰. بند ۶ قطعنامه و تشکیل کمیته حقیقت‌یاب

همچنین می‌توان به این نکته اشاره کرد که گرچه قطعنامه ۵۹۸ انتظار کامل جمهوری اسلامی ایران را برآورده نکرده بود، اما در مقایسه با قطعنامه‌های قبلی سازمان ملل متحد از ویژگی‌های خاصی برخوردار بود. مخصوصاً بند ۶ قطعنامه که در باب تعیین آغازگر جنگ است، برای جمهوری اسلامی ایران پیروزی بزرگی به حساب می‌آمد زیرا در سایه مقاومت رزمندگان و حرکت دیپلماسی فعال توانسته بود شورای امنیت را متقاعد کند که صلح بدون تعیین متجاوز برخلاف عدالت و امنیت و در واقع عین ظلم است.

بعد از تصویب قطعنامه ۵۹۸، در جهت اجرای بند ۶ قطعنامه، یک هیئت بلژیکی انتخاب و مسئول شد که متجاوز جنگ را شناسایی و به دبیر کل سازمان ملل متحد معرفی نماید. ایران اصرار داشت زمان شروع به کار این هیئت قبل از پذیرش قطعنامه از جانب ایران باشد که در نهایت این‌گونه عمل نشد. این هیئت در نهایت در ۱۸ آذر ۱۳۷۰ مصادف با ۹ دسامبر ۱۹۹۱ میلادی، طی گزارشی به دبیر کل وقت سازمان ملل متحد عراق را به‌عنوان متجاوز جنگ معرفی کرد. دبیر کل وقت سازمان ملل متحد نیز این گزارش را طی یک جلسه رسمی به شورای امنیت تقدیم کرد.

## چه کسانی جام زهر را به امام راحل تحمیل کردند؟

### ۱۱. پذیرش قطعنامه؛ برخلاف میل باطنی امام(ره)

بر اساس تاریخ شفاهی و آنچه از شواهد و روایت‌های برخی شخصیت‌ها، مسئولین و فرماندهان نظامی آن دوره استنباط می‌شود می‌توان گفت قطعنامه ۵۹۸ برخلاف نظر اصلی امام خمینی (ره) و در واقع یک تحمیل به ایشان بوده است. زهرا مصطفوی (فرزند حضرت امام) در خاطره‌ای نقل می‌کند: «یک روز وارد ایوان [منزل امام] شدم، برای اولین بار دیدم امام روی نیمکت باریک کنار ایوان دراز کشیده‌اند و ناراحتی عمیق از چهره امام کاملاً مشهود بود. من سلام کردم و چهارپایه‌ای را کشیدم تا نزدیک صورت امام و در مقابل چهره ایشان نشستم. به امام عرض کردم: «معروف است که می‌خواهند شما را وادار به قبول قطعنامه کنند.» امام هیچ جوابی به من ندادند و تنها کاری که کردند دستشان را به آرامی بالا آوردند و دو چشم خود را پوشاندند. من جواب خود را گرفتم و شدت ناراحتی امام را درک کردم و آن قدر منقلب شدم که آهسته برخاستم و منزل ایشان را ترک کردم و یک هفته نتوانستم از منزل بیرون بروم.»

مرحوم هاشمی در یادداشت سوم مهر ۱۳۶۶ می‌نویسد: «آقای خامنه‌ای و احمد آقا آمدند و اطلاع دادند که امام دستور داده‌اند در نماز جمعه بگویند که هیچ سازشی در پیش نداریم، جز با تنبیه متجاوز» نکته دیگری که ذکر آن خالی از لطف نیست نقل قول سردار سعید قاسمی از اطرافیان امام (ره) مبنی بر ناراحتی بنیان‌گذار کبیر انقلاب اسلامی پس از قبول قطعنامه است: «حاج عیسی (خادم امام خمینی (ره)) می‌گفت که امام تا دو روز بعد از پذیرش قطعنامه چیزی نخوردند و وقتی بعد از دو روز وارد اتاق شدم امام من را در بغل گرفت و یک ساعت گریه کرد و گفت حاج عیسی! شهدا به مقامی که بخواهند می‌رسند، جانبازان اجرشان را می‌گیرند، اسرا هم برمی‌گردند. اما من چه کار کنم؟» همچنین مرحوم حجت‌الاسلام محمدرضا توسلی از مسئولان دفتر امام خمینی (ره) نیز در این رابطه می‌گوید: «بعد از آنکه امام (ره) قطعنامه را پذیرفتند و گفتند جام زهر را نوشیدم من دیگر خنده بر لب ایشان ندیدم.»

## ۱۲. نامه امام خمینی (ره) ۱۴ روز پیش از قطعنامه

ذکر این نکته تاریخی ضروری است که بنیان‌گذار کبیر انقلاب اسلامی، ۱۴ روز پیش از پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ و آنچه «جام زهر» خواندند، در پیامی به حسینعلی منتظری (در زمانی که هنوز امام (ره) آقای منتظری را نور چشم خود می‌دانستند) درباره سقوط هواپیمای مسافربری ایران توسط ناوگان متجاوز آمریکا می‌فرمایند که «مسئولین نظام باید تمامی هم خود را در خدمت جنگ صرف کنند. این روزها باید تلاش کنیم تا تحولی عظیم در تمامی مسائلی که مربوط به جنگ است به وجود آوریم. باید همه برای جنگی تمام‌عیار علیه آمریکا و اذناش به سوی جبهه رو کنیم. امروز تردید به هر شکلی خیانت به اسلام است، غفلت از مسائل جنگ، خیانت به رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - است. این جانب جان ناقابل خود را به رزمندگان صحنه‌های نبرد، تقدیم می‌نمایم.»

## ۱۳. قبول قطعنامه؛ از زهر کشنده‌تر

از این رو و با توجه به آنچه در فوق آمد، می‌توان گفت امام خمینی (ره) برخلاف میل باطنی و فقط بر اساس گزارش‌هایی که از سوی مرحوم هاشمی رفسنجانی، محسن رضایی، میرحسین موسوی و... و نهادهای مختلف درگیر اداره جنگ ارائه می‌شد، قطعنامه را پذیرفتند و در پیامی که به مناسبت سالگرد کشتار مکه صادر کردند، ضمن اشاره به پذیرش قطعنامه فرمودند: «اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود، این است که من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می‌دیدم، ولی به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می‌کنم و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد ... قبول این مسئله برای من، از زهر کشنده‌تر است؛ ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او، این جرعه را نوشیدم. در شرایط کنونی، آنچه موجب این امر شد، تکلیف الهی‌ام بود.»

۱۴. امام خمینی (ره): با خدا معامله کرده‌ام

امام راحل در ادامه فرمودند: «شما می‌دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بجنگم؛ اما تصمیم امروز، فقط برای تشخیص مصلحت بود و تنها به امید رحمت و رضای او، از هر آنچه گفتم، گذشته و اگر آبرویی داشتم، با خدا معامله کرده‌ام...»

### ناگفته‌های جنگ ایران و عراق از زبان فرماندهان بعثی

رعد مجید رشیدحمدانی از فرماندهان بعث عراق می‌گوید: سازمان اطلاعات عراق فردی را به ما معرفی کرد به نمایندگی از دولت آمریکا که تصاویر ماهواره‌ای مورد نیاز را برایمان تهیه می‌کرد.

عملیات کربلای ۴ هیچگاه مظلومیت و شجاعت رزمندگان را فراموش نمی‌کند. عملیاتی که رادارهای آمریکائی به جبران قضیه مک فارلین، تمام جزئیات عملیات را به عراقی‌ها داده بودند. رمز عملیات یا محمد (ص) بود که ساعت ۲۲:۴۵ روز سوم دیماه سال ۶۵ اعلام شد. مظلومیت شهدای عملیات کربلای چهار تداعی کننده غربت و مظلومیت اباعبدالله‌الحسین (ع) و یاران باوفایش در روز عاشورا است.

براساس راهبرد نظامی ارائه شده از سوی فرماندهان جنگ، می‌بایست در جبهه جنوب، جاده‌های شمالی و جنوبی بصره و نیز در جبهه شمالی، جاده‌های مواصلاتی کرکوک به بغداد قطع و یا تهدید شوند و در نتیجه، صدور نفت عراق به خارج کاملاً قطع شود و سپس حرکت اصلی به سمت بغداد آغاز شود. بر همین اساس، محاصره و سپس تصرف شهر بصره به عنوان هدف عملیات اصلی در سال ۱۳۶۵ مورد توجه قرار گرفت که برای تحقق آن به کارگیری حدود ۵۰۰ گردان و آن هم از سه محور ضرورت یافت. اما به دلیل مشکلاتی همچون ضعف امکانات نظامی تنها یک محور - به عنوان تنها راه باقی مانده جنگ در جبهه جنوب - انتخاب شد.

سپهبد «رعد مجید رشیدحمدانی»، از فرماندهان گارد ریاست جمهوری عراق در کتاب «جنگ ایران و عراق از دیدگاه فرماندهان صدام»، درباره عملیات کربلای ۴ می‌گوید: «به دلیل حجم بالایی که برای تلفات دشمن ادعا شده بود، صدام نبرد مقابله با ایرانیان را نبرد روز بزرگ (معرکه الیوم العظیم) نامید و با این احتمال که حمله ایرانیان شش ماه عقب افتاده، به نیروها راحت باش و مرخصی داد و آن‌ها را برای سازماندهی مجدد و گذراندن آموزش‌های بیشتر به مناطق پشت جبهه بردند.

این برای همه فرماندهان و سربازان عراقی فرصتی برای استراحت بود. همچنین صدام در یک حرکت نمایشی و برای نشان دادن قدرت خود به زیارت خانه خدا رفت. با وجود اینکه نیروها و فرماندهان عراقی از حقیقت ماجرا خبر داشتند و می‌دانستند که تعداد کشته شدگان و اسرای ایرانی آن مقدار اعلام شده نیست و نیروهای ایرانی مجدد در حال تدارک حمله به سوی بصره هستند و همچنین در عملیات فریب

نیروهای ایرانی توانستند از راهکار پنج ضلعی وارد شوند، اما از ترس صدام بسیار از اطلاعات را به دست نمی‌دادند.

سازمان اطلاعات آمریکا پیش از عملیات فاو، اطلاعات موردنیازمان را تأمین می‌کرد. سازمان اطلاعات عراق فردی را به ما معرفی کرد به نمایندگی از دولت آمریکا که تصاویر ماهواره‌ای مورد نیاز را برایمان تهیه می‌کرد. سازمان اطلاعاتی فرانسه، یوگسلاوی و شوروی نیز با ما همکاری می‌کردند. برای نمونه، KGB در رمزگشایی پیام‌های ایرانیان به ما کمک می‌کرد.

سرلشکر وفیق السامرای، رئیس استخبارات نظامی ارتش عراق در کتابی می‌گوید: نیمه دوم سال ۱۹۸۶ (تابستان تا زمستان ۱۳۶۵) تلاش‌های اطلاعاتی‌اش را بسیار شدید و فراگیر و متمرکز کرده. «السامرای» آنچنان به خودشان و اطلاعاتشان اعتماد داشته که در ساعت و زمانی که حدس می‌زده حمله نیروهای ایرانی آغاز شود، برای اصلاح موی سر به آرایشگاه می‌رود. او شب آغاز کربلای ۴ را این‌گونه توصیف می‌کند: "ما روز آغاز حمله احتمالی را شامگاه ۲۴ یا ۲۵ دسامبر ۱۹۸۶ (سوم یا چهارم دی ۱۳۶۵) پیش‌بینی کردیم. با غروب خورشید، از مرکز اصلی فرماندهی در «قصرالسلام» با مدیر شبکه اطلاعات منطقه شرقی تماس فوری و مستقیم برقرار کردم. از او خواستم نیروهای گشتی-شناسایی را در منطقه مورد تهدید، به داخل ایران گسیل دارد و خود شخصا کار دریافت اطلاعات مربوط به هرگونه تحرک نیروهای ایرانی را از طریق بی‌سیم دنبال نماید و فوراً مرا از هر تحوّل مطلع سازد. ساعت هشت شب، تیم‌های شناسایی خط مقدم ما تحرکات غیرطبیعی ایرانی‌ها را مشاهده کردند. با منشی رئیس‌جمهور «حامد یوسف حمادی» تماس گرفتم و به او اطلاع دادم که حمله ایرانی‌ها بسیار نزدیک شده است.

هنوز چند دقیقه نگذشته بود که تلفن به صدا درآمد. تلفن را برداشتم. کسی می‌گفت: «جناب سرهنگ وفیق؟» گفتم: «بله» گفت: «چند لحظه گوشه‌ی...» و به دنبال آن صدای «صدام» به گوشم رسید. او بعد از سلام، وضعیت را جویا شد. گفتم: «تا چند دقیقه دیگر حمله در منطقه میانی آغاز می‌شود و به دنبال آن حمله منطقه جنوبی آغاز خواهد شد.» بیش از نیم ساعت در شرایط بسیار سخت انتظار آغاز حمله باقی ماندم. برای اینکه خود را مشغول کنم و از اضطرابم بکاهم، با دفتر شعبه اطلاعاتی‌ام در منطقه کاظمین بغداد تماس گرفتم و از آن‌ها خواستم تا آرایشگاه را آماده نمایند. زیرا احساس می‌کردم که اندازه موهای سرم از حد طبیعی بلندتر شده است.

مرکز فرماندهی را در آن شرایط بغرنج رها کردم. یکی از افسران با درجه سرهنگی، در حالی که کاملاً شگفت‌زده شده بود، نزد من آمد و گفت: «قربان! آیا ما در پیش‌بینی زمان حمله دچار اشتباه شده‌ایم؟! چرا الان آرایشگر را می‌خواهید؟» به او گفتم: «نه ما اشتباه نکرده‌ایم، ولی من نمی‌توانم تاخیر را تحمل کنم و به آرایشگاه آمده‌ام تا وقت را سپری کنم.» آرایشگر در نیمه‌های کار اصلاح من بود که زنگ تلفن به صدا درآمد، به من اطلاع دادند که حمله ایرانی‌ها آغاز شده است و باید خیلی زود خود را به مرکز

فرماندهی برسانم. حمله در دو منطقه آغاز شده بود و در پیش‌بینی زمان و محور حمله و میزان نیروها  
مهاجم موفقیت بزرگی نصیب ما شده بود. این حمله به شدت سرکوب گردید .

## هزینه ۳۵۰ میلیارد دلاری حزب بعث برای جنگ

یکی از فرماندهان بلندپایه رژیم بعث عراق می‌گوید: عراق به علت مشکلات مالی و نیروی انسانی قادر به ادامه جنگ نبود در حالیکه ایرانی‌ها از نظر عددی بر ما برتری داشتند و راه‌های ارتباطی و صادرات نفت‌شان باز بود. قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت یکی از قطعنامه‌های شورای امنیت است که در ۲۹ تیر ۱۳۶۶، برای پایان دادن به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران صادر شد. این قطعنامه از نظر کمی و تعداد واژه‌های به‌کار گرفته شده، مفصل‌ترین و از نظر محتوا اساسی‌ترین و از نظر ضمانت اجرایی، قوی‌ترین قطعنامه شورای امنیت در مورد این جنگ بوده است. این قطعنامه بلافاصله از سوی عراق پذیرفته شد، ولی بعد از گذشت یک‌سال و هفت روز از تاریخ صدور آن (و به فاصله پانزده روز بعد از سقوط هواپیمای مسافری پرواز IR ۶۵۵ به دست آمریکا) در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ از سوی ایران پذیرفته شد و حضرت امام خمینی در ۲۹ تیر ۱۳۶۷ پیامی درباره پذیرش قطعنامه منتشر کردند که به «نوشیدن جام زهر» معروف شد.

پذیرش این قطعنامه هرچند به‌معنای پذیرش آتش‌بس از سوی ایران بود، ولی عراق به حملات خود ادامه داد و مجدداً داخل خاک ایران شد تا نقاط مهمی از جمله خرمشهر را به‌دست بیاورد تا با وضع بهتری در مذاکرات حضور داشته باشد، اما موفقیتی به‌دست نیاورد و نهایتاً جنگ در ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ پایان یافت.

نزار عبدالکریم الخزرجی فرمانده سپاه یکم و سپاه هفتم ارتش عراق و فرمانده ستاد مشترک ارتش عراق را در زمان ۸ سال جنگ با ایران بود. او در سال ۱۹۳۸ (۱۳۱۷ شمسی) در منطقه بعقوبه شهر دیالی، در یک خانواده اهل سنت متولد شد. پدر او از نظامیان عالی‌رتبه عراقی در دوران رژیم پادشاهی این کشور بود که ریاست ستاد مشترک ارتش پادشاهی عراق را (درست پیش از کودتا و سرنگونی آن رژیم) به عهده داشت. نزار الخزرجی پس از تحصیل در مدرسه، وارد دانشکده افسری شد و پس از فارغ‌التحصیلی، به واحد زرهی ارتش پیوست. سپس به نیروهای ویژه منتقل شد و بعد از آن به واحد فنی-مهندسی ارتش رفت. او رتبه‌ها و مسئولیت‌های نظامی را به‌سرعت به دست آورد و ارتقا پیدا کرد. الخزرجی در سال ۱۹۶۸ موفق شد از دانشکده ستاد ارتش نیز فارغ‌التحصیل شود.

## نزار عبدالکریم الخزرجی

در اواخر دهه ۶۰ میلادی به عنوان وابسته نظامی سفارت عراق در مسکو مشغول به کار شد و طبق برخی نقل‌ها در همان‌جا برای اولین بار با صدام دیدار کرده و همین دیدار، سرآغاز رابطه این دو نفر بود. او سپس به فرماندهی تیپ چتربازان ارتش منصوب شد. در سال ۱۹۷۴ به عنوان وابسته نظامی سفارت عراق در هند تعیین گردید و تا سال ۱۹۷۷ در همان سمت باقی بود. او در همان سال به فرماندهی تیپ پنجم پیاده منصوب شد. وقتی عراق جنگ خود را با ایران آغاز کرد، از همان ابتدا، نقش مهمی در جنگ به عهده گرفت. او عضو «کمیته

نظارت بر جنگ» شد که از حساس‌ترین کمیته‌های وزارت دفاع عراق محسوب می‌شد. زمه طرها نقشه‌های جنگی، برنامه مانورهای نظامی و همچنین تهیه گزارش از وضعیت لشکرها زیر نظر او انجام می‌گرفت.

سال ۱۹۸۳ به وزارت دفاع منتقل شد و بعد از آن نیز، فرماندهی لشکر اول بر عهده او قرار گرفت. در سال ۱۹۸۶ به معاونت ریاست ستاد ارتش در امور عملیات منصوب شد و چندی بعد دوباره به فرماندهی همان لشکر اول بازگشت. یک سال بعد، و هم‌زمان با پایان جنگ تحمیلی علیه ایران، به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش عراق منصوب گردید. سال ۱۹۹۰ (مدت کوتاهی پس از حمله عراق به کویت) از این سمت برکنار و به عنوان مشاور نظامی رئیس‌جمهور و عضو دفتر نظامی حزب بعث تعیین شد. اما در اصل بیشتر در خانه‌اش و در وضعیتی شبیه «اقامت اجباری و تحت‌نظر» قرار داشت.

### اعطای مدال شجاعت به نزار عبدالکریم الخزرجی توسط صدام حسین

نزار الخزرجی سرانجام در مارس ۱۹۹۶ (اسفند ۱۳۷۴) موفق شد از عراق گریخته و از نظام اعلام جدایی کند. او ابتدا همسرش را به اردن فرستاد تا مقدمات سفر وی را فراهم کند. پس از گذشت سه ماه از سفر همسرش به عمان و سپس به ترکیه، ژنرال الخزرجی با لباس زنانه از استان موصل به کردستان رفت. در آن‌جا یک فروند هواپیمای آمریکایی در انتظارش بود تا او را به اردن ببرد. وی در اردن اعلام کرد که به صفوف مخالفین رژیم وقت عراق پیوسته است.

در ادامه بخش‌هایی از گفت‌وگوی تفصیلی «غسان شربل» روزنامه نگار مطرح جهان غرب با نزار الخزرجی که در کتاب «زیر پوست جنگ» توسط وحید خضاب گردآوری و ترجمه شده و به همت انتشارات نارگل به چاپ رسیده را می‌خوانید:

\* آیا در ارتش، نسبت به آن‌چه «احتکار تصمیم‌گیری‌ها در دست گروه تک‌ریتی» خوانده می‌شود، سرخوردگی به وجود آمده بود؟

نزار الخزرجی: [به‌خوبی] روشن است گروهی که مربوط به آن منطقه هستند، در جایگاه‌های مهم سیاسی، نظامی و اقتصادی پخش شدند. ولی نباید درباره نقش این مجموعه \_ از جهت تأثیر در تصمیمات \_ اغراق کنیم. تصمیم‌گیری در دست یک نفر بود و آن هم کسی نبود جز صدام حسین. مرد شماره دو هم قُصی بود و پیش از او هم، حسین کامل توانسته بود در نقش مرد شماره دو ظاهر شود.

\* میزان شکنجه در عراق چقدر بود؟

نزار الخزرجی: شکنجه وجود داشت، ولی در عراق درباره این مسائل به صورت «درگوشی» حرف زده می‌شود و مردم ترجیح می‌دهند درباره آن صحبت نکنند. در خارج [پس از خروج از عراق و جدا شدن از نظام] برای ما خیلی چیزها روشن شد؛ از جمله شکنجه‌های وحشتناک. ارتش در دهه ۸۰ [میلادی] کاملاً درگیر جنگ بود و مسائلی از این دست را دنبال نمی‌کردیم.

\* پس از توقف جنگ عراق و ایران و این حس صدام که از جنگ پیروز بیرون آمده است، چه چیزی تغییر کرد؟

**نزار الخزرجی:** البته هیچ کس \_ حتی خود صدام حسین \_ انتظار نداشت که پایان جنگ به صورتی که رخ داد، اتفاق بیفتد. به همین دلیل جشنی در عراق به راه افتاد که مدتی ادامه داشت. نقطهٔ پایان جنگ به این صورت، نقطهٔ تحول خطیری در شخصیت صدام حسین بود. او حالا حس می‌کرد که فرماندهٔ امت [عرب] و محافظ آن است، نه فقط محافظ عراق. خودش را حامی خلیج [فارس] حساب می‌کرد. او پیشتر مدام تکرار می‌کرد که این امت به کسی احتیاج دارد تا از آن محافظت کند، چون دیگران توان آن را ندارند. او معتقد بود موضع اعراب باید مستحکم شود و در جهانی که جز زبان زور را نمی‌فهمد، کشورهای عربی و رهبران آن را ندارند که با تهدیدات بزرگ مواجه شوند.

### \* صدام چقدر از سوریه به خاطر موضعش در جنگ عصبانی بود؟

**نزار الخزرجی:** شدیداً عصبانی بود و نظام سوریه را در رأس دشمنان، دسته‌بندی می‌کرد. [البته] نظامی‌ها را در بحث‌های سیاسی جزئی وارد نمی‌کرد، ولی [گاهی] در صحبت‌هایش عباراتی به کار می‌برد که نشانگر ناراحتی و رنجش او از موضع برخی از کشورهای عربی بود. خصوصاً که صدام درگیری [یعنی جنگ با ایران] را در چارچوب درگیری بین امت عرب و فارس‌ها تعریف می‌کرد. سرزنش او در درجهٔ اول متوجه سوریه بود، بعد لیبی و الجزایر. [اما] عربستان سعودی، کویت، کشورهای خلیج [فارس] و اردن و تا حدی مصر را \_ بعد از آن که برای بازگرداندنش به اتحادیه عرب تلاش کرد \_ کشورهای می‌دانست که موضع‌شان خوب است.

\* در دهه ۸۰ [میلادی]، روابط سوریه و عراق متشنج بود. نگران نبودید که [بین عراق و سوریه] جنگ به راه بیفتد؟

**نزار الخزرجی:** به دلیل [اختلافات و] حساسیت‌های حزبی که از قدیم بود، تشنجی در روابط وجود داشت که اختلافات دربارهٔ نقش‌ها [ای دو کشور در منطقه] و دربارهٔ موضع [عراق] نسبت به ایران بعد از سقوط شاه و مسائل دیگر هم به آن اضافه شد. این اختلاف، مخفی نبود، ولی مسئله به حدی که موجب بروز جنگ شود هم نبود. ما اساساً تصور نمی‌کردیم که ارتش عراق روزی با یک کشور عربی بجنگد. به همین جهت لشکرکشی به کویت [برای مان] عجیب بود، چون این اقدام با شعارهایی که قبلاً داده شده بود تناسب نداشت.

### طارق عزیز معاون صدام

\* بین سال‌های ۱۹۸۸ [یعنی پایان جنگ با ایران] و زمان حمله به کویت چه اتفاقاتی افتاد؟ خصوصاً که تو آن زمان رئیس ستاد مشترک ارتش بودی.

**نزار الخزرجی:** صدام معتقد بود که موفقیتش در تضعیف انقلاب ایران و تضعیف قدرت آن در امتداد یافتن به بیرون مرزهایش، کاری بوده که از عراق و کشورهای خلیج [فارس] و دیگر کشورهای عرب حفاظت کرده است. او معتقد بود کشورهای عربی در قبال این نقش، که هزینهٔ زیادی برای عراق در بر داشته، باید حس عمیق قدرشناسی و امتنان داشته باشند. انتظار داشت اعراب، بعد از جنگ، کمک به عراق را شروع کنند و کمک‌های گسترده‌ای ارائه دهند. صدام همچنین انتظار داشت که جهان غرب هم نسبت به او حس تشکر و امتنان داشته باشد، چون این انقلاب (انقلاب ایران) دشمن آن‌ها هم بود. او همین انتظار را از اردوگاه کمونیستی هم داشت،



چون انقلاب ایران تهدیدی در جهت بی‌ثبات کردن جمهوری‌های [مسلمان‌نشین] آسیای جنوبی به شمار می‌رفت. برای فهم این حسّ صدام، باید حواس‌مان باشد که عراق در حالی وارد جنگ شد که پس‌اندازی معادل ۴۳ میلیارد دلار داشت و در حالی از جنگ خارج شد که حدود ۷۰ میلیارد دلار بدهی داشت که نصف آن به کشورهای عرب بود. صدام انتظار کمک بزرگ‌تری داشت.

عراق از جنگ پیروز بیرون آمد، ولی با احساسات جریحه‌دار شده. در طول هشت سال همه پیشرفت‌ها متوقف شد و حتی بخش‌های زیادی به عقب بازگشت؛ قرض‌های سنگین و طرح‌های نیمه‌کاره و نرخ بی‌کاری بالا. صدام شدیداً از اعراب و دیگر کشورهای جهان احساس سرخوردگی می‌کرد و این سرخوردگی تبدیل به تلخ‌کامی شد. او نه تنها انتظار داشت که این کشورها طلب‌های‌شان را ببخشند، بلکه انتظار داشت به عراق کمک هم بکنند. عراق در طول جنگ ۳۵۰ میلیارد دلار هزینه کرد که کشورهای عرب ۴۰ میلیارد آن را دادند.

صدام حساب می‌کرد که عراق این بار را به نیابت از دیگران هم به دوش می‌کشد و معتقد بود عراق، سد مقابل ایران در راه تحقق آرزویش مبنی بر صدور انقلاب است و در صورت فرو ریختن این سد، نظام‌های منطقه سرنگون خواهند شد. معتقد بود که عراق نقطه توازن و منبع و مایه امنیت اعراب است.

در همین فضا، این بحث شروع شد که کشورهای عربی از محدوده تعیین شده‌شان در بازار نفت بیرون بروند؛ چیزی که موجب سقوط قیمت جهانی نفت شد. صدام مدام می‌گفت که درآمدهای نفتی عراق برای پرداخت بدهی‌هایش کافی نیست. او از اقدام کویت و امارات در افزایش تولید نفت‌شان \_ در حالی که می‌دانستند ضررکننده اصلی کسی جز عراق نیست \_ تعجب کرده بود. سپس این بحث بالا گرفت که کویت از طبیعت زمین در مرز با عراق استفاده و از بخش عراقی چاه‌های شنی نفت، نفت برداشت کرده است. صدام شدیداً خشمگین شد و گفت که کویت دارد نفت عراق را می‌دزدد. او از این قضایا دو نتیجه گرفت: اول این‌که طرفی وجود دارد که از کاهش قیمت نفت برای تضعیف عراق استفاده می‌کند و آمریکا و کشورهای غربی را تلویحاً به چنین سیاستی متهم کرد.

دوم این‌که کار کویت در برداشت نفت عراق را توهینی به خود محسوب کرد. حقیقت این است که صدام از مستثنی کردن عراق از عضویت در شورای همکاری خلیج [فارس] خوشش نیامد. او حساب می‌کرد که این کار نشانگر نوعی میل در دور یا منزوی کردن عراق است. به همین دلیل بود که «شورای همکاری عرب» را [با حضور عراق، اردن، یمن شمالی و مصر] تشکیل داد. به علاوه تغییراتی که در شخصیتش ایجاد شده بود.

## \* چطور این تغییرات را [پس از پایان جنگ با ایران] در او حس کردید؟

**نزار الخزرجی:** از همان ساعات ابتدایی آتش‌بس، مردم برای شادی به خیابان ریختند و صدام هم با پوشیدن لباس عربی از یک بلندی در بین آن‌ها حاضر شد و نگاهش را به جایی بین زمین و آسمان دوخت. او به صورت حادثی تغییر کرد. صدام این عقده را داشت که قهرمان امت [عرب] شود. این دغدغه را داشت که جاودانه شود. یک جای استثنایی در آن به خود اختصاص دهد؛ حتی اگر شده از طریق بد وارد تاریخ شود.

کسانی که صدام را می‌شناسند می‌دانند که او رهبران عادی را قبول نداشت. آن‌ها را کسانی می‌دانست که در زندگی کشورها و ملت‌های‌شان به صورت گذری می‌آیند و می‌روند. با حالت تمسخر می‌گفت: "آن رئیس‌جمهور

آمریکا که با ۵۱ درصد آرا انتخاب می‌شود، چه تصمیم سرنوشت‌سازی می‌تواند اتخاذ کند؛ اما یک نسیب‌خیز ضعیف است. تصمیمات حیاتی و سرنوشت‌ساز را مردانی قوی می‌توانند اتخاذ کنند که در رأس حکومت‌های قوی باشند و قدرت اجرای آن تصمیمات را داشته باشند. "

### \* کدام یک از رهبران را تحسین می‌کرد؟

**نزار الخزرجی:** استالین و روش مدیریت او در جنگ جهانی دوم را تحسین می‌کرد. به فرماندهان نظامی، کتابی داده بود که شوروی‌ها درباره جنگ جهانی دوم نوشته بودند و در آن از استادی استالین در مدیریتش صحبت شده بود. در حقیقت، صدام خودش را یک رهبر بزرگ می‌دانست. تلاش کرد در جنگ از بعضی کارهای استالین تقلید کند، ولی از آن‌ها به صورت ناقص [و تحریف‌شده] تقلید کرد. وجود نماینده حزبی یا مأمور سیاسی در لشکرهای نظامی هم از آن‌جا گرفته شده بود. وجود این نماینده‌ها که گزارش‌شان را مستقیماً به فرمانده کل می‌نوشتند، باعث ناراحتی و اعصاب‌خردی فرماندهان لشکرها و سپاه‌ها شده بود.

[صدام] در بحث این‌که شخصاً همه‌چیز را در دست خودش بگیرد [هم] از استالین تقلید کرد. برای فرماندهان میدانی، آزادی کافی قائل نبود. تمام امور استراتژیک را در دست خودش گرفته بود، درست مثل کاری که استالین کرده بود. معتقد بود که می‌تواند از جمال عبدالناصر بزرگ‌تر باشد.

### \* عقده تاریخ داشت؟

**نزار الخزرجی:** شب و روزش با این عقده همراه بود. شاید معتقد بود که از زمان صلاح‌الدین ایوبی تا آن زمان، بزرگ‌ترین رهبر [ای است که ظاهر] شده.

### \* شخصیت صدام را چطور می‌بینی؟

**نزار الخزرجی:** او سعی می‌کرد خیلی گوش کند و از چیزهایی که می‌شنود استفاده، و آن‌ها را با عباراتی دیگر بیان کند. برای مثال، یک بار با او جلسه داشتم و درباره برخی فکرها و طرح‌ها صحبت کردم. چند روز بعد، چیزهایی که گفته بودم را در حضور چند فرمانده نظامی دیگر [از زبان خودش] بیان کرد. یعنی از من می‌خريد و جلوی دیگران به خودم می‌فروخت، طوری که بقیه حس می‌کردند این فکرها از خود او است.

### \* روش صدام حسین چه بود؟ [استفاده از] خشونت؟

**نزار الخزرجی:** در زمان جنگ قاطع بود و تمام نیازهای ارتش عراق را تأمین کرد و [تقریباً] تمام درآمدهای عراق را در اختیار ارتش قرار داد.

### \* شجاع بود؟

**نزار الخزرجی:** تصمیماتش نشان از شجاعت داشت، و [البته] خشونت.

### \* از جبهه‌ها بازدید می‌کرد؟

**نزار الخزرجی:** به بازدید جبهه‌ها می‌آمد و می‌گفت که او را به خط مقدم ببریم. فرماندهان هم کاملاً مواظب بودند که او را به مناطق خیلی خطرناک نبرند.

### \* با تو در جبهه دیدار داشت؟

نزار الخزرجی: بیش از یک بار آمد.

\* در کدام جبهه؟

نزار الخزرجی: در بخش مرکزی در شرق خانقین دوبار پیش من آمد و از من خواست به خطوط مقدم برویم. ولی من او را به بخش‌های عقب‌تر بردم و گفتم این‌جا خطوط مقدم است، چون اگر کشته می‌شد مسئولیتش به گردن من بود.

\* عدنان خیرالله هم شجاع بود؟

نزار الخزرجی: بله، شجاع بود و چیزفهم، ولی تصمیم‌گیری با او نبود.

\* فرماندهان نظامی اصلی در زمان جنگ عراق و ایران چه کسانی بودند؟

نزار الخزرجی: خیلی‌ها ظاهر شدند و توانستند با موفقیت نبردها را فرماندهی کنند و برخی دیگر هم در انجام مأموریت‌های‌شان شکست خوردند. ولی ما در پایان، کار جنگ را یکسره کردیم.

\* صدام از فرماندهان نظامی، کسی را اعدام هم کرد؟

نزار الخزرجی: بله. به دلیل آن‌چه عدم انجام وظایف‌شان به شکل مطلوب حساب می‌کرد، نه به دلیل خیانت و کم‌کاری.

\* این اعدام‌ها در روحیه ارتش عراق تأثیر منفی نداشت؟

نزار الخزرجی: قطعاً تأثیر داشت، ولی در هر حال جنگ، جنگ است و جایی برای آسان گرفتن نیست.

\* چطور یک فرمانده اعدام می‌شد و چه کسی باید در مورد اعدام او تصمیم‌گیری می‌کرد؟

نزار الخزرجی: از این قضیه خبر نداریم. مثلاً بعد از سقوط محمّره (خرمشهر) فرمانده سپاه و فرماندهان لشکرها از جمله سرلشکر «صلاح القاضی» فرمانده سپاه سوم اعدام شدند. می‌گویند او با صدام و فرماندهان، به دلیل دخالت‌های‌شان در کارش و دخالت در مدیریتش در صحنه عملیات \_ که موجب تلفات زیادی در لشکر شده بود \_ یکی‌به‌دو کرد. این قبیل بحث‌ها را فرماندهی، نوعی مبارزطلبی به حساب می‌آورد.

\* بعد از جنگ چطور؟

نزار الخزرجی: این‌جا بود که عملیات سربه‌نیست کردن آغاز شد. ارتش عراق از جنگ، پیروز خارج شد. افسران از این جنگ سربلند برگشتند، چون در نبردهای سنگینی شرکت کرده بودند. این حسی که افسران رده‌بالا داشتند موجب نگرانی حکومت شد، پس شروع کرد به عملیات اعدام و سربه‌نیست کردن و دور کردن آن‌ها از مراکز قدرت.

\* این سربه‌نیست کردن‌ها شامل نظامیان در چه سطحی بود؟

نزار الخزرجی: فرماندهان سپاه‌ها، لشکرها و تیپ‌ها؛ خیلی‌ها اعدام شدند.

\* می‌توانیم بگوییم که ده‌ها نفر از افسران رده‌بالا اعدام شدند؟

نزار الخزرجی: عددشان خیلی بیشتر از ده‌ها نفر است. شاید ده‌ها نفر از افسران رده‌بالا به اضافه صدها نفر از دیگر افسران.

\* کدام عنصر بود که جنگ بین عراق و ایران را یکسره کرد؟

نزار الخزرجی: به کارگیری درست قدرت ارتش و نیروهای مسلح [عراق]. می‌شد جنگ را چند روزه تمام کرد، به شرطی که از امکانات ارتش از همان ابتدا استفاده می‌شد. بنابراین معتقدم که من در نجات صدها هزار نفر از عراقی‌ها و ایرانی‌ها و کم کردن تلفات و خسارت‌ها نقش داشتم.

\* شما چطور با تصمیم آتش‌بس مواجه شدید؟

نزار الخزرجی: جشن گرفتیم و بسیار خوشحال شدیم، چون اراضی عراق کاملاً آزاد شده بود و به دلیل از بین رفتن علامت‌های مرزی قدیمی و برای این که مجالی برای اشتباه نماند، تا مسافت‌های دو سه کیلومتری داخل خاک ایران هم رفته بودیم. من این موضوع را به فرماندهی اطلاع دادم.

\* تلفنی به او اطلاع دادی؟

نزار الخزرجی: نه. با هم بودیم و سپس از پیش او رفتم و او هم بیانیه مشهورش را صادر کرد. هنگام اقرار خمینی به شکست، صدام خیلی خوشحال شد و گفت خدا خواست که عالم و ملت ما این را بشنود که همان خمینی که می‌گفت نوشیدن جام زهر را بر آتش‌بس ترجیح می‌دهد، مجبور شده است آتش‌بس را بپذیرد.

\* از شکست خوردن ایرانی‌ها خوشحال بود؟

نزار الخزرجی: قطعاً، اما شخصیت صدام حسین از آن لحظه به صورت شدیدی تغییر کرد. تبدیل شد به آدم پیروز و گزافه‌گو و مغروری که خودش را «شبه خدا» می‌دانست و شروع کرد به فاصله گرفتن از دیگران. روشش عجیب بود؛ وقتی به تو احتیاج داشت، تو را در آغوش می‌گرفت [و به همه شکل تأمینت می‌کرد] و وقتی احتیاجش برآورده می‌شد به گوشه‌ای پرتابت می‌کرد. و این چیزی بود که عملاً برای خود من \_ بعد از آن که آوازه زیادی در بین نیروهای مسلح پیدا کردم \_ اتفاق افتاد.

\* تو در نبردهای زیادی بودی، از کسانی که می‌شناختی، کسی هم کشته شد؟

نزار الخزرجی: بله، خصوصاً در مقرهای خطوط مقدم و در فرماندهی نبردها.

\* از افسران بلندپایه هم کسی در بین کشته‌ها بود؟

نزار الخزرجی: بله، ما در میان افسران، تلفات زیادی داشتیم چون آن‌ها دائماً در خطوط مقدم حضور داشتند.

\* به عنوان یک فرمانده، وقتی یکی از افسران یا سربازان کشته می‌شدند چه حسی داشتی؟

نزار الخزرجی: یک احساس سخت. در جریان جنگ، یک رابطه احساسی گرم با دیگران ایجاد می‌شود. افسران و سربازان در یک سرنوشت مشترک، با هم به اشتراک می‌رسند که اساس آن، هم‌دوش حرکت کردن است. کار ما متمرکز بود بر کم کردن تلفات و عملاً هم تلفات نبردهایمان که با آن عراق را آزاد کردیم کم بود. توانستیم جنگ را تمام کنیم و به این شکل موفق شدیم جان صدها هزار عراقی و ایرانی را از کشتار نجات بدهیم.

\* تو رئیس ستاد ارتش بودی، تلفات ارتش عراق چقدر بود؟

\* تلفات ایران را چقدر برآورد می‌کنی؟

نزار الخزرجی: فکر می‌کنم بیشتر از عراق بود، ولی نمی‌توانم عددی ارائه کنم.

\* عددشان چقدر بود؟

نزار الخزرجی: نمی‌توانم عددی بگویم، ولی می‌گویم که نسبت تلفات ما [از بین افسران] در مقایسه با ارتش‌های دیگر خیلی زیاد بود. حتی بعد از شرایط سختی که در سال ۱۹۸۳ در فاو و در سال ۱۹۸۵ در نبردهای شرق العماره و نبرد «دیروی بزرگ» (کربلای ۵) در منطقه سپاه یکم با آن مواجه شدیم، این احتمال وجود داشت که جبهه عراق از هم فرو بیاشد.

\* داستان امواج انسانی چه بود؟ این که می‌گفتند ایرانی‌ها با فرستادن سیل‌های انسانی به میدان و با به کشتن دادن آن‌ها پیروز می‌شوند.

نزار الخزرجی: در این مورد بزرگ‌نمایی و مبالغه شده است. ایرانی‌ها بر بخش‌های سبک‌اسلحه و نیروی انسانی و تفوق عددی تکیه داشتند.

\* و آیا جنگ می‌توانست چند سال دیگر هم ادامه پیدا کند؟

نزار الخزرجی: بله، اگر به همان روش سابق باقی می‌ماند، ادامه پیدا می‌کرد. البته به نظر من، عراق نمی‌توانست ادامه بدهد، چون درآمدهای مان‌ته کشیده بود و بدهی‌های مان وحشتناک شده و تلفات انسانی مان به نسبت جمعیت [کشور] بالا رفته بود، علاوه بر آن که خطوط [انتقال] نفت هم بسته بود. در حالی که در طرف مقابل، ایرانی‌ها از نظر عددی بر ما برتری داشتند و راه‌های ارتباطی و صادرات نفت‌شان باز بود و ایران در آن زمان با بخش‌های کم‌حجمی از سپاه پاسداران در جنگ شرکت داشت.

ارتشبد نزار الخزرجی فرمانده ستاد کل ارتش در کتاب خاطرات خود گام به گام تمامی حوادث جنگ ایران و عراق را که در آغاز با عنوان سرتیپ و سپس با سمت فرمانده لشکر و بعدها به عنوان مدیر کل وزارت دفاع و معاون ریاست ستاد ارتش و در نهایت در سال‌های پایانی جنگ به عنوان فرمانده ستاد کل ارتش عراق در آن حضور داشت، روایت می‌کند.

وی که با شبکه خبری «کتابات» عراق سخن می‌گفت، از واقعیت‌های سرمایه‌گذاری کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به ویژه مشارکت مصر، سودان، یمن و اردن در این جنگ سخن گفت و از برخی اختلافات پیرامون حجم این سرمایه‌گذاری‌ها و میزان سهم هر یک از کشورهای عربی اینگونه گفت: «حمایت‌های کشورهای حوزه خلیج فارس از عراق در طول هشت سال جنگ از ۱۰ درصد کل هزینه‌های این جنگ فراتر نمی‌رود و گردانی که «ملک حسین»، پادشاه اردن قول آن را به ارتش عراق داده بود، در نهایت به یک مجموعه هزار نفری که اکثرشان را زندانیان اردنی تشکیل می‌دادند، کاهش یافت. این در حالی است که یمن هر شش ماه یکبار یک تیپ را برای آموزش نظامی به عراق می‌فرستاد.»

این فرمانده نظامی سابق حزب بعث عراق در مورد تفاهم نامه عراق با مصر مبنی بر صنعتی سازی جنگ هم گفت: نتیجه این تفاهم نامه از دست رفتن بودجه ارسالی عراق بود چرا که دولت مصر در مقابل مبلغ دریافتی تانک های مستهلک و فرسوده ای را به عراق ارسال کرد اما صدام حسین اعتراضی نکرد و برای حفظ روابط عراق با مصر دستور پرداخت کل مبلغ را صادر کرد .

سپهبد خزرجی همچنین در ادامه از نقش کشور لیبی از زمان اصابت نخستین موشک «اسکاد» در بغداد از سوی ارتش ایران مدعی شد: این موشک ها را «معمر قذافی» در اختیار ایران قرار داده بود .  
الخزرجی از نقش واقعی آمریکا در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و بازی آمریکا با ارتش عراق گفت: آمریکا همیشه می خواست این جنگ طولانی شود.

سپهبد الخزرجی بخش اول خاطرات خود را با عنوان جنگ ایران و عراق ۱۹۸۸ - ۱۹۸۰ «خاطرات یک جنگجو» را با مقدمه ای از دکتر عبدالوهاب القصاب از سوی مرکز پژوهش ها و تحقیقات سیاسی عراق در آوریل ۲۰۱۴ وارد بازار کرده است .

او هم اکنون بر روی بخش دوم این کتاب تمرکز کرده که به تفصیل به فرار وی از عراق در سال ۱۹۹۶ و پناهندگی اش در دانمارک و صدور حکم تبعید در سال ۲۰۰۱ به اتهام مشارکت در بمباران شیمیایی «حلبچه» در مارس ۱۹۹۸ و سپس فرار از دانمارک و ورود پنهانی به عراق در سال ۲۰۰۳ و نقش اش در کودتایی که قبل از هجوم نیروهای آمریکایی به عراق علیه رژیم صدام حسین انجام شد، می پردازد .

### صدام حسین ،رئیس سابق عراق

حضور صدام حسین ،رئیس سابق عراق در مجموعه خاطرات ارتشبد خزرجی از اولین دیدارش در سفارت عراق در مسکو در سال ۱۹۷۱ بخش وسیعی از خاطرات او را در بر می گیرد. در آن زمان خزرجی نائب رئیس وابسته نظامی عراق و صدام معاون ریاست قوا بود و الخزرجی برای عمویش سرتیپ ابراهیم الانصاری رئیس ستاد ارتش عراق در زمان انقلاب بعث( ۱۹۶۸ ) میانجیگری کرد و صدام هم به وعده خود وفا کرد. نقطه تناقض اینجاست که دوست الخزرجی که او را به صدام معرفی کرد - فاضل براک- همان کسی که بعدها به مدیریت سازمان امنیت و اطلاعات منصوب می شود، در سال ۱۹۹۱ توسط صدام اعدام شد .

از آن لحظه رابطه خاصی میان این دو مرد شکل گرفت. الخزرجی در بیشتر دوران ضعف و قدرت صدام همراه او بوده است. از جمله دوبار شاهد اشک های صدام بود: یکبار زمانی که در یک مراسم نظامی مدال هایی را میان کسانی که در آزاد سازی منطقه «فاو» نقش داشتند، تقسیم می کرد و بار دوم هم زمانی که ارتش عراق از کویت عقب نشینی کرد .

الخزرجی در انتفاضه الناصریه سال ۱۹۹۱ مجروح شد و صدام حسین به عیادت او در بیمارستان آمد. الخزرجی در کتاب خاطرات خود از عشق و علاقه صدام حسین به رهبری و فرماندهی و بازدید وی از نواحی جنگی «جولان» با ماشین لندکروز سخن می گوید و از صدام نقل می کند که او در حالی که به خود افتخار می کرد می گفت: من در شرایط سختی فرماندهی را برعهده گرفتم .

خزرجی علت معافیتش از منصب ریاست ستاد کل ارتش را اعتراض نسبت به موضوع حمله هجده صدام به کویت در سال ۱۹۹۰ بدون اطلاع رهبران از جمله رئیس ستاد ارتش و وزیر دفاع خلاصه می کند و با اشاره به تبدیل وضعیتش به عنوان مشاور ریاست جمهوری عراق می گوید: او حتی برای یک لحظه هم در این منصب باقی نماند و از آنجا به سازمان پیشقراولان ارتش فرستاده شد .

الخزرجی همچنین در گفت و گو با شبکه «العربی الجديد»، حقیقت روابطش با حزب مراکز دولتی ارتش و روابط میان مسئولان عراقی را برملا می کند؛ از جمله رابطه بدی که وی با عزت ابراهیم الدوری ، معاون صدام داشت و گزارشی که از او نوشت و همچنین از سپهبد ماهر رشید دایی خیرالله طلفاح داستان هایی را روایت می کند . صدام در سال پایانی جنگ هشت ساله عراق علیه ایران (جنگ از تاریخ چهار سپتامبر ۱۹۸۰ تا هشت آگوست ۱۹۸۸ طول کشید) منصب فرماندهی ستادکل ارتش را به الخزرجی سپرد. در این دوره ارتش عراق شکست ها و پیروزی ها متعددی را تجربه کرد. زمانی که این منصب به خزرجی واگذار شد ، ارتش وضعیت خوبی نداشت چرا که ایرانی ها مناطق مرزی را به دست گرفته بودند. خزرجی در زمان انتصاب تعهد کرد در طول یک سال با ارتش پیروزی را برای عراقی ها به ارمغان آورد. با این حال او از همان ابتدا به نتایج جنگ بدبین بود و از میزان خسارت ها می ترسید.

خزرجی معتقد است: با اینکه بیش از ۱۵۰ هزار نیروهای مسلح کشته شدند و ۷۰۰ هزار زخمی و ۸۵ هزار اسیر و مفقود اثر برجای گذاشت اما عراق در جنگ با ایران پیروز شد. خزرجی در زمان فرماندهی «لشکر ۷»، یادداشتی با عنوان «اندیشه های یک سرباز در قادسیه» به صدام حسین پیشنهاد داد: ارتش عراق را به ارتش نخبه ها تبدیل کند.

### گنجینه اسرار

خزرجی که هنوز در عراق زندگی می کند، تمام جزئیات زندگی اش پیرامون عراق و همراه با عراق است. سال های جوانی خزرجی در یک مرکز نظامی ویژه عشایر عراق و وابسته به ارتش آغاز شد و از آنجایی که او یکی از نوادگان مشایخ طایفه خزرجی ها بود او از این طریق وارد ارتش شد.

این چهره سیاسی عراق، گنجینه اسرار جنگ عراق علیه ایران است و بسیار سخت است که او را به حرف آورد. او دائما محافظه کاری پیشه می کند و تمامی اسرارش را برای چاپ در کتاب دومش نگه می دارد.

این نکته قابل توجه و سوال برانگیز نیست که او چگونه توانست در دوره ای که بسیاری از چهره های نظامی و سیاسی به راحتی از بین می رفتند، جان خود را حفظ کند و از مهلکه بگریزد.

خزرجی در ادامه از علاقه و رابطه اش با کردها پس از آشنایی با «جلال طالبانی» رئیس کردهای عراق و دیدار شخصی اش با او هم سخن می گوید. همچنین از مطالبی که در سال ۱۹۸۴ درباره او و پس از برعهده گرفتن منصب سپهبدی و آغاز گفت و گوهای حکومت عراق با کردها می گوید و تصریح می کند که در این زمینه با دولت عراق موافق نبوده است.

خزرجی همچنین حضورش در بعضی از حوادث جنگی از جمله همراهی با ارتش عراق در جنگ علیه جبهه «جولان» را فراموش نکرده است و تمامی مشاهدات خود را از تانک‌های «گروهان دفاع» که میدان را ترک کردند و دمشق از ترس ارتش عراق همچنان نگهبانی می‌داد، در ذهن دارد.

## ناگفته های جنگ ایران و عراق از زبان فرماندهان ارتش عراق

**سرلشکر خلبان موفق عزیز** از افسران بلند پایه ارتش عراق است که از ابتدا تا پایان جنگ در رده‌ها و سمت‌های مختلف حضور داشته است.

### در آستانه جنگ میزان آمادگی عراق و ایران هر یک چند درصد برآورد شده بود؟

قبل از انقلاب ایران برداشت نظامیان عراق این بود که نمی‌توانند حریف شاه بشوند، چرا که آمریکا پشتیبان او بود. هنگام پیروزی انقلاب من یک نظامی رده پایین بودم، اما از رده‌بالایی‌ها می‌شنیدم که قدرت نظامی ایران ۴۵ تا ۵۰ درصد افت کرده است. آن‌ها می‌گفتند اکثر نظامی‌های رده بالای ایران اعدام شده‌اند و ارتش ایران به هم خورده است.

یک سال قبل از آغاز جنگ دستور آمده بود که نیروی هوایی عراق باید تقویت شود و تا آن جا که می‌تواند آموزش انبوه داشته باشد.

### تصویری که فرماندهان ارشد عراقی پس از شروع جنگ با ایران داشتند چه بود؟ واقعا فکر می‌کردند جنگ چند روزه تمام می‌شود؟

برداشت‌ها مختلف بود. بعضی می‌گفتند سه روز، ۱۰ روز. بعضی‌ها می‌گفتند حداکثر یک ماه. آن‌ها که رده پایین‌تر بودند می‌گفتند سه ماه. وقتی یکی از رده‌پایین‌ترها گفت سه ماه فرمانده رده‌بالایش عصبانی شد و با فریاد گفت: سه ماه؟ چه خبر است؟ نخیر، همان یک ماه. دید اکثر نظامی‌ها این بود که بیش از یک ماه طول نمی‌کشد.

### قبل از شروع جنگ توان اصلی صدام صرف چه مسائلی می‌شد؟

قبل از آغاز جنگ رفاه اقتصادی و اجتماعی را بالا برده بودند. معتقد بودند اقتصاد با امور نظامی مکمل هم هستند. جامعه عراقی را از لحاظ رفاه اقتصادی اشباع کرده بودند. یعنی قبل از شروع جنگ بر روی اقتصاد عمل کردند.

### آیا در بدنه نیروهای مسلح و یا حزب بعث افراد قابل توجهی بودند که با جنگ علیه ایران مخالف بوده باشند؟ چه کسانی بودند و چه اقدامی کردند؟

همه کسانی که درباره جنگ صحبت مخالف کردند، چه بعثی چه غیر بعثی، در همان آغاز جنگ اعدام شدند. در آن موقع قانونی بود. که اگر کسی به قوانین کشور، مخصوصاً دفاعی لطمه بزند به اعدام محکوم می‌شد. مخالف با جنگ مشمول همین قانون بود.

### نقش مستشاران روسی در شروع جنگ چه بود؟



من قبل از جنگ توسط آن‌ها آموزش خلبانی دیده‌ام. مدت زیادی با آن‌ها بودم. تا آغاز جنگ هم بودم. قراردادهایی که در مورد سلاح‌ها با آن‌ها بسته بودیم. اکثراً زمان دار بود. طولی نکشید که تعدادشان کم شد. جنگ که شروع شد به کلی رفتند. بعدها جای‌شان را یوگسلاوها گرفتند.

**مهم‌ترین واکنشی که احتمال می‌دادید ایران بعد از شروع جنگ از خود نشان دهد چه بود؟**

من آن زمان افسر رده‌پایین بودم. در ارتش عراق افراد رده‌پایین تحلیل نداشتند. اگر هم حرف و فکری بود در سر رده بالایی‌ها بود. و ما از افکار آن‌ها آگاهی نداشتیم. در نظام عراق این است که اول دستور را اجرا بکن، بعد بگو چرا؟ و دلیلش چیست؟ ما فقط قسمت اول را اجرا می‌کردیم.

**سن نظام وظیفه قبل از جنگ در عراق چند سال بود و بعد از شروع جنگ چه تغییری کرد؟ مدت سربازی چطور؟**

سن سربازی قبل و بعد از جنگ تغییر نکرد و ۱۸ سال بود. آن‌هایی که داوطلب بودند می‌توانستند در ۱۶ سالگی به سربازی بروند. قبل از جنگ برای افراد بی‌سواد تا ششم ابتدایی سه سال و برای آن‌ها که دانشگاه گذرانده بودند ۱/۵ سال خدمت اجباری وجود داشت. اما آن‌ها که در جنگ به سربازی رفتند تا آخر جنگ بودند، چون به آن‌ها پایان خدمت نمی‌دادند.

مهم‌ترین ملیت‌هایی که از طریق دولت‌هایشان در شروع جنگ به کمک شما آمدند از چه کشورهایی و با چه استعدادی بودند؟

در اول جنگ هیچ نیروی غیر عراقی نبود. اما بعدها مصری‌هایی که در عراق کارمند بودند و تعدادی یمنی، سودانی و... به کمک آمدند و به طور داوطلب در جنگ وارد شدند. اردنی‌هایی که در بخش ضد هوایی کار می‌کردند داوطلب نبودند، آن‌ها مطابق قرارداد بین دولت اردن با وزارت دفاع عراق در جنگ حضور داشتند.

**می‌دانیم که تمام جنگ‌ها در دنیا برای تحمیل اراده یک طرف به سمت طرف مقابل است. اراده اصلی رژیم عراق در تحمیل این جنگ چه بود؟**

من نمی‌توانم در این باره نظر بدهم چون مسلماً هدف جنگ، سیاسی بود. قبل از جنگ انفجاراتی در عراق روی داد و وزیر خارجه عراق آن را به ایران نسبت داد. در آغاز جنگ آن چه از رده‌بالایی‌ها می‌شنیدیم این بود که این قدرت [انقلاب اسلامی] جهان‌گیر است. اگر جلوی آن گرفته نشود از عراق هم عبور خواهد کرد، همه خاورمیانه را هم خواهد گرفت. هدف‌شان جلوگیری از این نفوذ بود.

**مصاحبه با «حامد الجبوری» از اعضای برجسته حزب بعث عراق**

**\*چه کسی دومین نفر بعد از صدام بود؟**

-عزت ابراهیم [الدوری]. چیزی از او شنیدم که احمد، واقعا افکارم را به هم ریخت. داشتیم می‌رفتیم به استقبال ضیاءالحق که اولین کسی بود که از طرف سازمان کنفرانس اسلامی تعیین شد تا تلاش‌هایی برای حل اختلاف در همان ابتدای جنگ بکند. طبعاً هواپیما در آن روزها قابل استفاده نبود چون آسمان عراق بسته بود فلذا با

ماشین به خان باری رفتیم که نزدیک بغداد در مسیر الرمادی بود. در مسیر در یک قهوه‌خانه بن‌بناها کوچک به انتظار موکب ضیاءالحق نشستیم که داشت با ماشین از اردن به عراق می‌آمد.

\*چه سالی بود؟

-دقیقا در همان روزهای ابتدای جنگ. من نشسته بودم و با عزت ابراهیم حرف می‌زدیم. عزت رو به من گفت: «استاد حامد، والله اگر جنک شش ماه هم طول بکشد ما [کوتاه نمی‌آییم]». \*شش ماه؟! -بله بله.

\*یعنی خیال می‌کردند بیشتر از این طول نمی‌کشد.

-من فکر می‌کنم اطلاعات غلطی که می‌رسید که ارتش ایران از هم فروپاشیده است و نیروی هوایی ایران از هم فروپاشیده است [موجب اشتباه محاسباتی رهبران عراق شد]. یعنی حساب امواج بشری که راه افتاد را نکرده بودند. حساب این را نکرده بودند که هر کشوری از طرف یک ارتش متجاوز اشغال شود، صرف‌نظر از نظام سر کار، احساسات ملی مردم به جوش و خروش می‌افتد و ملت این آمادگی درشان ایجاد می‌شود که تا بالاترین حد در راه دفع تجاوز، از خودگذشتگی کنند. پس حقیقتا باید همه این محاسبات در نظر گرفته می‌شد.

\*تو چیزی از خود صدام درباره جنگ شنیدی؟

-نه. ابدأ.

\*ابدأ؟ در هیئت وزیران درباره جنگ حرف نمی‌زد؟

-نه ابدأ. حتی رئیس ستاد مشترک هم راجع به جنگ حرف نمی‌زد.

\*پس در جلسات هیئت دولت در اثنای جنگ درباره چه حرف می‌زدید؟

-دستور جلسات عادی.

\*درباره شئون داخلی؟

-مسائل خارجی هم مطرح می‌شد منتها بحثی پیرامون جنگ احتمالی درباره ایران نبود.

\*نه. من درباره جنگ احتمالی پیش رو حرف نمی‌زنم. می‌گویم وقتی که جنگ راه افتاد، بعدش.

-آها. بعد از جنگ. طبعاً نه [حرفی زده نمی‌شد]. خلاصه‌وار از سیر جریان‌های نظامی در جبهه‌ها گفته می‌شد. خیلی خلاصه‌وار افسری از طرف ستاد کل می‌آمد یا خود رئیس ستاد کل یا وزیر دفاع گاهی اوقات می‌آمدند (هرچند وزیر دفاع کلاً به ندرت در جلسات شرکت می‌کرد چون درگیر جبهه‌ها بود). خیلی خلاصه ذکر می‌شد و بحثی می‌شد و سؤال و جواب.

## گفتگوی غسان شربل با نزار الخزرچی رئیس ستاد کل رژیم بعث عراق

\*چطور تغییرات در صدام را [پس از پایان جنگ با ایران] در او حس کردید؟

-از همان ساعات ابتدایی آتش‌بس، مردم برای شادی به خیابان ریختند و صدام هم با پوشیدن لباس عربی از یک بلندی در بین آنها حاضر شد و نگاهش را به جایی بین زمین و آسمان دوخت. او به صورت حادثی تغییر کرد. صدام این عقده را داشت که قهرمان امت [عرب] شود. این دغدغه را داشت که جاودانه شود. یک جای

استثنایی در آن به خود اختصاص دهد، حتی اگر شده از طریق بد وارد تاریخ شود. کسانی که صدام را می‌شناسند می‌دانند که او رهبران عادی را قبول ندارد. آنها را کسانی می‌داند که در زندگی کشورها و ملت‌هایشان به صورت گذری می‌آیند و می‌روند. با حالت مسخره کردن می‌گفت: «آن رئیس جمهور آمریکا که با ۵۱ درصد آرا انتخاب می‌شود چه تصمیم سرنوشت‌سازی می‌تواند اتخاذ کند؛ او یک رئیس جمهور ضعیف است. تصمیمات حیاتی و سرنوشت‌ساز را مردان قوی‌ای می‌توانند اتخاذ کنند که در رأس حکومت‌های قوی باشند و قدرت اجرای آن تصمیمات را داشته باشند.»

### \*کدام یک از رهبران را تحسین می‌کرد؟

-استالین و روش مدیریت او در جنگ جهانی دوم را تحسین می‌کرد. به فرماندهان نظامی یک کتاب (که شوروی‌ها درباره جنگ جهانی دوم نوشته بودند) داده بود که در آن از استادی استالین در مدیریتش صحبت شده بود.

در حقیقت، صدام خودش را یک رهبر عظیم می‌دانست. خواست در جنگ از بعضی کارهای استالین تقلید کند ولی از آنها به صورت ناقص [و تحریف شده] تقلید کرد. وجود نماینده حزبی یا مأمور سیاسی در لشکرهای نظامی از آنجا گرفته شده بود. وجود این نماینده‌ها (که گزارش‌شان را مستقیماً به فرمانده کل می‌نوشتند) باعث ناراحتی و اعصاب خردی فرماندهان لشکرها و سپاه‌ها شده بود. [صدام] در بحث اینکه شخصاً همه چیز را در دست خودش بگیرد [هم] از استالین تقلید کرد. برای فرماندهان میدانی، آزادی کافی قائل نبود. تمام امور استراتژیک را در دست خودش گرفته بود، درست مثل کاری که استالین کرده بود. معتقد بود که می‌تواند از جمال عبدالناصر بزرگتر باشد.

-شب و روز با این عقده همراه بود. شاید معتقد بود که از زمان صلاح‌الدین ایوبی تا آن زمان، بزرگ‌ترین رهبرای است که ظاهر [شده].

### اسرار جنگ به روایت اسرای عراقی؛

#### از اعترافات تکان‌دهنده تا دریایی از خون در خرمشهر

"پس از درگیری‌های خرمشهر که منجر به آزادی این شهر توسط رزمندگان شجاع ایرانی شد، وضعیت ارتش ما به کلی درهم ریخت و بسیاری از نیروها و واحدهای نظامی عراق غربال شدند، حتی افسران عالی‌رتبه و امیران نیز از این قاعده مستثنی نماندند."

هر جنگی که تمام می‌شود، می‌توان از زوایای مختلفی به آن نگریست و از آن گفت؛ می‌توان از زبان سربازی گفت که روزهایی از عمرش را در جبهه‌ها گذرانده است، می‌توان جنگ را از زبان فرمانده‌ای شنید که رودررو با جنگ بود؛ می‌توان از زبان یک زن شنید که شهر و خانه‌اش را به‌آتش بستند و... چند دهه است که از جنگ تحمیلی می‌گذرد. در این مدت خاطرات متعددی در ایران از زبان افراد مختلف منتشر شده است. یکی از جالب‌ترین و خواندنی‌ترین روایت‌هایی که طی این سال‌ها از جنگ تحمیلی در ایران منتشر شده، خاطرات اسرای عراقی است که چند سال در ایران حضور داشتند. این آثار که عمدتاً به کوشش مرتضی سرهنگی جمع‌آوری شده

و به چاپ رسیده‌اند، با زاویه دیگری از جنگ روایت می‌کنند، مجموعه‌ای که می‌توان آن را «عنوان فرهنگ جنگ» نامید. تحمیلی دانست.

گفته می‌شود ایران در طول جنگ تحمیلی و مدتی بعد از آن، از ۱۸ ملیت اسیرداری کرده است. حاصل این سال‌ها، بیش از ۶۵ عنوان کتاب خاطرات فرماندهان و حاضران در جنگ است. در ادامه می‌توانید بخش‌هایی از روایت‌های این سربازان و حاضران را بخوانید:

### «زندانی فاو» به روایت گروهان دوم وظیفه عماد جبار زعلان الكنعانی

عصر روز بعد، اسلحه کلاشینکف را برداشتم و از مخفیگاه خارج شدم. به علت اینکه احتمال می‌دادم نیروهای ایرانی، به خصوص نیروهای مستقر در کاتیوشا، متوجه حضور من در منطقه شده و برایم کمین گذاشته باشند، پس از سه ماه و اندی برای اولین بار اسلحه همراه خودم بردم. هوا کاملاً تاریک شده بود و هر از چند گاهی صدای انفجار گلوله‌ای سکوت شب را می‌شکست. گلوله‌های منور مدت کوتاهی در فضای آسمان روشن می‌شد و دقایقی بعد به سردی می‌گرایید و خاموش می‌شد.

در راه بازگشت، ناگهان متوجه یک سرباز ایرانی شدم که در فاصله ۱۰ متری روبه‌رویم ایستاده بود. خستگی، گرسنگی و نگرانی وجودم را فرا گرفت. یک زیرپوش و یک شلوار سبز عراقی به تن داشتم و یک اسلحه کلاشینکف آماده شلیک به دست. سرباز ایرانی چند نارنجک و یک سرنیزه به کمر بسته بود و کیسه‌ای را بر دوشش حمل می‌کرد. هر دو مقابل هم ایستاده بودیم و راه‌های خلاصی از بن‌بست را مرور می‌کردیم. مانده بودم چه بکنم. او را اسیر کنم؟ من قادر به تهیه غذای خود نبودم؛ او هم سرباز من می‌شد. تازه احتمال اینکه در فرصتی مناسب به من حمله کند هم کم نبود.

خواستم او را رها کنم و بروم، اما این امکان وجود داشت که با پرتاب نارنجک مرا بکشد یا حداقل با داد و فریاد دوستانش را باخبر کند و تعقیب کنند. با شلیک یک تیر او را نقش بر زمین کردم، رفتم بالای سرش، مرده بود. او را کشان‌کشان به داخل گودالی که بر اثر انفجار موشک ایجاد شده بود انداختم تا دوستانش فکر کنند بر اثر اصابت ترکش جان خود را از دست داده است. خون‌های روی زمین را پاک کردم و سراسیمه خودم را به مخفیگاهم رساندم. از کرده خود ناراحت بودم؛ اما چاره دیگری هم نداشتم، چه می‌توانستم بکنم؟...

### «اعترافات» به روایت سرهنگ عبدالعزیز قادر السامرای

پس از درگیری‌های خرمشهر که منجر به آزادی این شهر توسط رزمندگان شجاع ایرانی شد، وضعیت ارتش ما به کلی درهم ریخت و بسیاری از نیروها و واحدهای نظامی عراق غربال شدند، حتی افسران عالی‌رتبه و امیران نیز از این قاعده مستثنی نماندند. این امر، شامل منتسبان خانوادگی صدام حسین نیز شد.

من در تیپ ۸۰۲ به عنوان فرمانده گردان در شهر خرمشهر مستقر بودم. در روزهای اول اشغال این شهر، همراه سربازانم دست به غارتگری و چپاول اموال مردم زدیم و خودروها و کامیون‌های گردان را برای انتقال اموال دزدی به کار گرفتم، همچنین از سربازی که از خانواده ثروتمندی بود، خواستم تا کامیون بزرگی با خود بیاورد. سپس گروهی از سربازان گردان را به همراه وی فرستادم تا یخچال‌ها و تلویزیون‌ها و اثاث ارزشمند مردم خرمشهر را جمع کنند. پس از آن، آنها را به سرعت به بصره انتقال داده در همان جا فروختم.

به همین دلیل، گزارش‌های زیادی علیه من به فرمانده تیپ رسیده بود. او مرا احضار کرد و در حضور من، همه آن گزارش‌ها را در آتش انداخت و سهم خود را از درآمدهای حاصل از فروش اموال مردم خواست. من سهم او را دادم و از اینکه با شریک شدن وی در این کار آزادی عمل بیشتری می‌یافتم و مهر تأییدی بر کارهایم زده می‌شد، خوشحال بودم... .

### «خرمشهر، دریایی از خون» به روایت سرهنگ دوم ستاد تامرا احمد الفلوجی

من فرمانده گروهان سوم تانک لشکر سوم بودم، در واقع لشکر سوم یکی از لشکرهای طلایی ارتش عراق به حساب می‌آمد. من از فرمانده لشکر سؤال کردم: آیا عملیات آغاز شده است؟  
گفت: بله؛ رهبری خواستار بازپس‌گیری همه سرزمین‌های غصب‌شده است.  
پرسیدم: آیا اهداف دیگری هم وجود دارد؟ گفت: بله؛ ارتش ما مأموریت آزادسازی دارد و برای ایجاد یک کودتای نظامی در تهران تلاش می‌کند. حداقل ما تلاش می‌کنیم تا ایران را به چندین دولت کوچک در جنوب، شمال و مرکز تقسیم کنیم و نسبت به جدا شدن منطقه خوزستان بیشتر علاقه‌مند هستیم.  
تانک‌های ما اول صبح به حرکت درآمدند. سربازان نسبت به آنچه در اطرافشان می‌گذشت مات و مبهوت بودند. آن‌ها این حوادث و عکس‌العمل‌ها را قبول نداشتند. اما واقعیت این است که سربازان ما مهره‌های شطرنجی هستند که سرانگشتان افسران آن‌ها را به حرکت درمی‌آورد و برای آن‌ها فقط شکم و شهوت مطرح است.  
تانک‌های ما کم‌کم از مرزهای بین‌المللی گذشتند. روستاهای بی‌پناه اهداف استراتژیکی تانک‌ها و توپخانه‌های ما شده بود. همه مردم در حالی که ترس و وحشت تمام وجودشان را فرا گرفته بود، فرار می‌کردند و فریاد می‌زدند؛ عراقی‌ها... عراقی‌ها... .

فرمانده لشکر دستور داد افراد غیرنظامی را با تانک هدف قرار دهند. ما ادعای بندگی و عبودیت می‌کنیم اما در پشت سر خود شمشیرهای زهرآلودی برای ضربه زدن به مردم بی‌گناه مخفی کرده‌ایم.  
به راننده گفتم: همین جا توقف کن، تیراندازی نکن.

پس از لحظه‌ای بی‌سیم‌چی آمد و گفت "جناب سرهنگ، جناب فرمانده لشکر می‌گویند «چرا دستور توقف دادید؟»، دچار وحشت شدم جوابی نداشتم که بگویم و فقط گفتم: "مجدداً تیراندازی را آغاز می‌کنیم."  
روستا به دیار اشباح تبدیل شد. ستون‌هایی از دود به هوا بلند شده بود، صدای انفجار از هر طرف به گوش می‌رسید. فریاد و ناله از هر طرف بلند بود، جنازه افراد ناشناخته در گوشه و کنار پراکنده شده بود، در این حال از میان دود و آتش مردی با ابهت به ما نزدیک شد و با صدای بلند گفت: "ای ستمگران، ای بزدلان! چه می‌خواهید؟".

به‌خاطر دارم که سرگرد اسماعیل مخلص الدلیمی فرمانده گردان اول لشکر سوم شدیداً تحت تأثیر ارزش‌های حزبی بود و از طرفداران سرسخت آن به حساب می‌آمد. نامبرده با تانک به‌سوی آن پیرمرد بزرگوار رفت. پیرمرد خواست از این وضعیت نجات پیدا کند و با قدرت هرچه تمام شروع به دویدن کرد، اما نتوانست و بر روی زمین افتاد و شروع به غلتیدن کرد. صدای فریاد او صغیر گلوله‌ها را می‌شکافت، در این هنگام تانک پیکر شریف او را بلعید و آن پیرمرد آزاده به مشتی گوشت و خون چسبیده به زمین تبدیل شد.

## ۱۰ خدمت منافقین به صدام در جنگ تحمیلی

تاریخ هیچ‌گاه همراهی گروهک منافقین با دشمنان این مرز و بوم را در زمان جنگ تحمیلی فراموش نخواهد کرد. جنگ تحمیلی با تهاجم سنگین و سراسری ارتش بعثی عراق به ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد. آنچه در کنار جریانات مربوط به این جنگ برای هر انسان آزاده‌ای جالب توجه می‌نماید، حضور گروهک منافقین به‌عنوان ستون پنجم ارتش عراق در خاک این کشور است. تاریخ هیچ‌گاه همراهی گروهک منافقین با دشمنان این مرز و بوم را در زمانی که دشمن به مرزهای ما هجوم آورده بود، فراموش نخواهد کرد. جنگ تحمیلی با تهاجم سنگین و سراسری ارتش بعثی عراق به ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد. آنچه در کنار جریانات مربوط به این جنگ برای هر انسان آزاده‌ای جالب توجه می‌نماید، حضور گروهک منافقین به‌عنوان ستون پنجم ارتش عراق در خاک این کشور است. تاریخ هیچ‌گاه همراهی گروهک منافقین با دشمنان این مرز و بوم را در زمانی که دشمن به مرزهای ما هجوم آورده بود، فراموش نخواهد کرد.

عناصر این گروهک تروریستی با حضور در خاک عراق و به‌عنوان یکی از ارکان ارتش این کشور فعالیت‌های تخریبی متعددی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران به انجام رساندند. عمده این اقدامات از جاسوسی در خط مقدم جبهه‌ها و تخلیه تلفنی گرفته تا ایجاد رعب و وحشت در داخل کشور با انجام عملیات تروریستی و حضور نظامی و رویارویی مستقیم با رزمندگان ایرانی توأم بود. این گروهک تروریستی در قالب ارائه خدمات خود به رژیم بعث عراق حتی آمار بمباران‌های شهرهای ایران و میزان تلفات و تخریب‌های انجام‌شده را منعکس می‌کرد و با ایجاد فضای روانی و شایعه‌پردازی سعی در تضعیف و تخریب پشت جبهه نیروهای ایرانی داشت. خدمات اعضای این سازمان برای رژیم بعث عراق آنقدر ارزش داشت که شخص صدام حسین رئیس‌جمهور عراق شخصا با مسعود رجوی در این خصوص دیدار و گفت‌وگو و مقامات بلندپایه ارتش عراق را به همه‌گونه همکاری با این گروهک ملزم می‌کرد.

به این ترتیب خدمات منافقین خیانت‌پیشه به صدام را می‌توان به دو دسته پنهان و آشکار تقسیم‌بندی کرد. جاسوسی از مواضع نظامی نیروهای مسلح ایران در جبهه‌ها، شنود و تخلیه تلفنی، بازجویی از اسرای جنگی و ایجاد فضای روانی علیه شرایط جنگی کشور و مواردی از این دست را می‌توان به‌عنوان اقدامات پنهان گروهک تروریستی منافقین در راستای همراهی با رژیم بعث صدام قلمداد کرد.

اما این گروهک تروریستی به‌خاطر عمق خیانت خود نسبت به دولت و ملت ایران هم‌زمان با اقدامات پنهان، به‌تدریج و از نیمه‌های جنگ تحمیلی به‌صورت آشکار و عیان در چندین حوزه، علیه نیروهای رزمنده ایرانی اقداماتی انجام داد.

**مهم‌ترین این موارد که می‌توان در این گفتار کوتاه به آن اشاره کرد، عبارتند از:**

الف) انجام عملیات‌های کلاسیک با نام و عنوان سازمان مجاهدین خلق

(هرچند پشتیبانی و حمایت رژیم بعثی عراق در این عملیات‌ها انکارناپذیر است). از جمله این عملیات‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- عملیات آفتاب: در ساعات اولیه بامداد ۸ فروردین ۱۳۶۷ در منطقه مرزی فکه، از سوی ارتش عراق و نیروهای سازمان، عملیاتی صورت گرفت که به گفته منافقین با شرکت ۱۵ تیپ رزمی و در منطقه وسیعی شروع شد. هدف منافقین از این عملیات، انهدام لشکر ۷۷ خراسان بود و چند تیپ مکانیزه ارتش عراق نقش اصلی را ایفا می‌کردند. نیروهای منافقین پس از پیشروی ارتش بعثی در خط پدافندی ارتش ایران، تمام سنگرها و استحکامات موجود را به آتش کشیدند و اعلامیه‌های خود را توزیع کردند؛ اما این پیشروی چندان طول نکشید و حوالی ساعت ۱۳، منافقین از خاک ایران تا پشت خط پدافندی رژیم بعثی عقب‌نشینی کردند. مسعود رجوی در پایان عملیات آفتاب پیامی صادر کرد و این عملیات را هدیه نوروزی برای ملت ایران خواند! هدیه‌ای مشترک با ارتش صدام؛ چراکه توپخانه ارتش عراق به‌خصوص هنگام آتش تهیه و خمپاره باران شدید مواضع نیروهای ایرانی نقش بزرگی را ایفا کرده بود. به‌عبارت دیگر، کشته شدن فرزندان و سربازان این مرز و بوم هدیه نوروزی خائن ملت برای مردم بود!

۲- **عملیات چلچراغ (مهران):** منافقین و سران رژیم بعث عراق که سرمست پیروزی در عملیات آفتاب بودند، پس از حدود سه ماه در ۲۸ خرداد ۱۳۶۷ یکی از بزرگ‌ترین عملیات‌های مشترک خود را به‌منظور تصرف شهر مهران به انجام رساندند. پس از پیروزی چند ساعته منافقین در ۸ فروردین ۱۳۶۷، صدام کمک‌های نظامی فراوانی را به پادگان اشرف سرازیر کرده بود و این گروهک تروریستی در عملیات چلچراغ بسیار مجهزتر از عملیات آفتاب ظاهر شد.

عملیات چلچراغ به‌سان آفتاب از ابتدای شب و با آتش سنگین توپخانه ارتش عراق آغاز شد؛ به‌طوری‌که شهر خالی از سکنه مهران را به‌طور کامل ویران ساخت. منافقین خائن و مزدور، شهری را به تصرف خود درآورده بودند که از مدت‌ها قبل خالی از سکنه بوده و این‌گونه وانمود کردند که فتح عظیمی نصیب آنها شده است. منافقین پس از ورود به شهر با دعوت از خبرگزاری‌های خارجی دست به راه‌اندازی یک برنامه بزرگ تبلیغاتی زدند و سرکرده این گروهک تروریستی پس از عملیات، مدعی شد که وقتی در یک عملیات، شهری تصرف می‌شود، بنابراین دسترسی به تهران مشکل نخواهد بود. از این رو شعار «امروز مهران، فردا تهران» را سر دادند؛ حال آنکه بیچارگان نمی‌دانستند کمتر از دو ماه دیگر بساط ارتش نفاق توسط ملت و فرزندان آن در هم پیچیده خواهد شد.

۳- **عملیات فروغ جاویدان:** عملیات فروغ جاویدان پس از مقدمات آماده‌شده توسط عراق با حمله گسترده به مرزهای غربی کشور در ۳۱ تیر ۱۳۶۷ و بمباران پایگاه‌های نیروی هوایی غرب کشور، بمباران هوایی و توپخانه شهرهای نواحی مرزی ایران توسط ارتش عراق و درنهایت تهاجم گسترده به مرزهای جنوبی برای منحرف کردن اذهان از تهاجم منافقین به غرب آغاز شد. گروهک تروریستی منافقین نیز بر اساس تحلیل و برداشت خود و با مغتنم دانستن فرصت پیش‌آمده، در ۳ مرداد ۱۳۶۷ عملیات خود

موسوم به فروغ جاویدان را آغاز کرد و تا حوالی کرمانشاه پیش رفت. مرحله سرانجام عملیات فروغ جاویدان در صبح روز چهارشنبه ۵ مرداد ۱۳۶۷ توسط نیروهای جمهوری اسلامی با عملیات مرصاد و با رمز «یا علی بن ابی طالب(ع)» آغاز شد. در این عملیات سه گردان از تیپ نبی اکرم(ص)، تیپ مسلم و یک گردان از ایلام به سمت اسلام آباد غرب حمله و نیروهای لشکر ۲۷ محمد رسول الله(ص) نیز از سهراهی غرب اسلام آباد تلفات زیادی بر آنها وارد کردند. بنابراین رجوی پس از تحمل تلفات فراوان، نامیدانه و دست از پا درازتر از پشت بیسیمها و رادیو، فرمان «حفظ خود» و عقب نشینی نیروها به خاک عراق را اعلام کرد. شکست مفتضحانه عملیات فروغ جاویدان، پایان بخش عملیات نظامی «ارتش آزادی بخش» منافقین بود.

## ب) عملیات های گردانی:

انجام عملیات های ایذایی تحت عنوان عملیات های گردانی که طی آن تعدادی از نیروهای مسلح منافقین با حمایت تسلیحاتی و لجستیکی ارتش عراق به مواضع نیروهای ایرانی هجوم آورده و بلافاصله اقدام به ترک محل و درگیری می کردند. به دنبال عزیمت مسعود رجوی از پاریس به بغداد، شیوه جنگها که پیش از این پارتیزانی در کردستان و جنگ چریک شهری در شهرهای ایران بود، به شکل جنگ های گردانی در مناطق مرزی با ارتش و سپاه پاسداران ایران سازماندهی شد. با آغاز عملیات گردانی که تکامل جنگ های چریکی و پارتیزانی نام گذاری شد، استراتژی جنگ آزادی بخش در آذر ۱۳۶۵ پا گرفت. در این راستا چون این استراتژی در نهایت به سود طرف عراقی تمام می شد، سیل آموزش های نظامی، کمک های مادی، تسلیحاتی، پشتیبانی، لجستیکی، اطلاعاتی و سلاح های عراقی به سمت گروهک منافقین سرازیر شد.

ارتش آزادی بخش کار خود را با تهاجم به واحدهای کوچک و دسته های سپاه و ارتش و ژاندارمری شروع کرد. با افزایش نفرات و امکانات سازمان که توسط دولت عراق تامین می شد، در عرض چند ماه سوزوهای بزرگی مورد تهاجم ارتش آزادی بخش قرار گرفت. مثلا گردان گیلان تا اوایل سال ۶۷ سه رشته عملیات گردانی در مرز مریوان روی لشکر ۲۸ سنندج و دو رشته عملیات مشترک با گردان های مازندران و آذربایجان روی لشکر ۳۰ گرگان و لشکر ۶۴ ارومیه در مرز پیرانشهر انجام داد. دیگر گردانها نیز عملیات مشابهی در همین مدت انجام دادند.

## ج) عملیات تپه زنی:

طبق استراتژی جدید کار در جبهه، گروهان های رزمی تازه تشکیل شده منافقین باید کار نظامی خود را (به قول رجوی) از اولین تپه و ارتفاعی که در جبهه ها پیش رو دارند، شروع کنند تا با زدن این تپه ها آداپتسیون بیشتری برای عملیات های بزرگ تر کسب کنند. رجوی در این دوره دو هدف را دنبال می کرد: اول آمادگی ذهن نفرات برای کار در جبهه های عراق و همکاری با آنها، دوم اینکه مسئولان سازمان که خوب می دانستند نیروهای کلت به دست جنگ چریک شهری، نمی توانند یک دفعه در جنگی کلاسیک شرکت کنند و به این امر نیز واقف بودند



که چنین ذهنیتی باعث افت روحیه نیروهای این گروهک می‌شود، با طرح عملیات‌های کوچک در حیطه مردم (تپه‌زنی) درصد روحیه دادن و امکان پذیر کردن این عملیات در اذهان رزمندگان برآمدند.

عملیات‌هایی که مجاهدین در آن شرکت داشتند، بعد از ساعت ۱۲ شب انجام می‌شد. شناسایی از حدود سه ماه قبل، از منطقه مدنظر به عمل می‌آمد و از حدود ۲۰ روز قبل از عملیات، عراقی‌ها شروع به تقویت نیرو در نقطه مدنظر می‌کردند و تانک‌ها و توپ‌ها و انواع سلاح‌های سنگین در آنجا مستقر می‌شد. در شب موعود و دو ساعت قبل از زمان حمله، نیروهای منافقین در منطقه عملیاتی حاضر می‌شدند. آنها به‌طور معمول مجهز به سلاح‌های سبک از قبیل تفنگ کلاشینکف و موشک‌انداز آرپی‌جی و کلت کمری و نارنجک بودند. آتش‌بازی سنگین توسط عراقی‌ها روی مواضع ایرانی‌ها شروع می‌شد. گاهی در این آتش‌بازی تا بیش از ۵۰۰ قبضه توپ به‌علاوه چند قبضه کاتیوشا و... به کار گرفته می‌شد. آنگاه منافقین به سرعت به سنگرهای نیروهای ایرانی ریخته و درحالی که رزمندگان ایرانی انتظار مواجهه با هم‌وطنان خود را نداشتند یا هدف گلوله قرار گرفته یا دستگیر می‌شدند. بیشترین هدف منافقین از چنین عملیاتی، گرفتن هرچه بیشتر اسیر جهت خوراک تبلیغاتی بود.

#### د) منافقین و اسرای جنگی ایران:

از دیگر نتایج همکاری منافقین با رژیم عراق، اجازه عملیات نفوذی و آوردن اسیر و نگهداری و بازجویی آنان بود. هدف اصلی منافقین از این اقدام، تخلیه اطلاعاتی اسرا درخصوص یگان‌های نظامی ایران بود. این اسرا دو دسته بودند؛ دسته‌ای توسط رژیم عراق به اسارت درآمده بودند که در وضعیت بسیار مشقت‌باری زندگی می‌کردند و دسته دوم اسرایی بودند که خود منافقین در جبهه اسیر می‌گرفتند. به اسرایی که از اردوگاه عراق به کمپ اشرف آمده بودند، RD یعنی اسرای داوطلب می‌گفتند و به اسرایی که سازمان در جبهه اسیر کرده بود RP یعنی اسرای پیوسته می‌گفتند. برای افرادی که توسط عملیات منافقین در نواحی مرزی ایران و عراق به اسارت درآمده بودند، سازمان مجاهدین از دولت عراق اجازه گرفته بود که این اسیران را رأساً نگهداری کند. برای این کار دولت عراق زندان‌های بزرگی را در اطراف شهر کرکوک در اختیار سازمان قرار داده بود. یکی از زندان‌ها، زندان دبس (Debec) نام داشت که در آن حدود ۱۲۰۰ اسیر زندانی بودند. آنها اسرا را با وعده‌های دروغین فریب می‌دادند و اگر قبول نمی‌کردند تحت فشار روحی قرار می‌دادند تا در عملیات شرکت کنند. در چنین شرایطی تعدادی از اسرای ایرانی که کمترین شناختی از سازمان مجاهدین خلق نداشتند، برای گریختن از فشارهای طاقت‌فرسای عراقی‌ها فریب وعده‌های منافقین را خوردند.

گروهک منافقین در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، جنگی مسلحانه علیه مردم ایران آغاز کردند؛ اما حقیقتاً کسی تصور نمی‌کرد این آغاز خونین که به واسطه ناکامی از کسب حمایت مردم کلیدخورده بود، دنباله‌ای آمیخته با خفت خیانت به میهن داشته باشد.

منافقین در اولین سال‌های دهه مظلوم ۶۰، آخرین امیدهای خود را برای رسیدن به قدرت در کشور از دست دادند و با استراتژی جنگ شهری و ترور مردم بی‌گناه کوچه و خیابان نیز راه به جایی نبردند؛ بنابر این رسماً با

هم‌پیمانی با دشمن مردم ایران کوشیدند از این طریق راهی برای رسیدن به اهداف خود و انتقام از مردمی سازند که آنها را حمایت نکردند. این گروهک تروریستی با آغاز هجوم دشمن بعثی به مرزهای جمهوری اسلامی ایران، با افزایش حملات تروریستی اعم از بمب‌گذاری‌ها و ترورهای مردم بی‌گناه در نقاط مختلف کشور سعی در تضعیف نیروهای نظامی ایران در جبهه‌های جنگ تحمیلی داشت.

یکی از فعالیت‌های منافقین در داخل کشور که تاثیر بسزایی در روحیه رزمندگان در خط مقدم جبهه‌ها داشت حادثه انفجار دفتر نخست‌وزیری بود. این جنایت که چندی پس از ترور ۷۲ تن از نمایندگان ملت در دفتر حزب جمهوری اتفاق افتاده بود، موجی از شادی را در جبهه دشمن بعثی به‌راه انداخت و در پی آن عناصر نفوذی منافقین سعی داشتند روحیه رزمندگان را تضعیف کنند.

پس از حوادث هفتم‌تیر و هشتم‌شهریور ۱۳۶۰، مسعود رجوی سرکرده منافقین به همراه رئیس‌جمهور مخلوع کشور در هفتم مرداد همان سال به فرانسه گریختند و در پاریس، شورای ملی مقاومت را با حضور چند گروه معاند نظام جمهوری اسلامی تشکیل دادند. در این زمان نیروهای عملیاتی این گروهک تروریستی به‌تدریج به سمت مرزهای غربی کشور پناه برده و در کردستان عراق مستقر شدند. در همین اثنا بود که مسعود رجوی برای عادی‌سازی روابط با رژیم بعث عراق در تاریخ ۱۹ دی ۱۳۶۱ با معاون نخست‌وزیر عراق در پاریس دیدار و بیانیه صلحی را با او امضا کرد. اما بسیاری از معاندان جمهوری اسلامی نظیر بنی‌صدر هم نتوانستند ننگ هم‌پیمانی با دشمن بعثی را تحمل کنند و در سال ۱۳۶۲ از این شورا خارج شدند.

## ه) منافقین و ستون پنجمی صدام

جنایت‌های این گروهک علیه هم‌وطنانش زبازد فرماندهان عراقی شد. منافقین با شکنجه اسراء، آزار خانواده رزمنده‌ها، تلاش مضاعف برای خالی‌ماندن جبهه‌ها، عملیات علیه جمهوری اسلامی، ماموریت‌های سفارشی از جانب صدام همچون بمب‌گذاری نمازجمعه و ده‌ها خیانت دیگر در کنار ترورهای کور در داخل کشور به دنبال جلب اعتماد صدام بودند. منافقین با استفاده از نیروهای نفوذی خود در بدنه نظام و حتی جبهه‌های جنگ، چندین عملیات رزمندگان اسلام را به ارتش بعثی لو دادند. عملیات رجایی و باهنر در ۱۱ شهریور ۱۳۶۰ و به‌منظور تکمیل اهداف عملیات شهید چمران و آزادسازی کامل شمال کرخه‌کور به‌همت سپاه پاسداران، ارتش و گروه جنگ‌های نامنظم آغاز شد؛ اما با لورفتن عملیات توسط ستون پنجم منافقین بسیاری از رزمندگان به‌شهادت رسیدند و تمام اهداف آن حاصل نشد. عملیات والفجر مقدماتی با رمز یاالله در محور فکه‌چزابه در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۶۱، نمونه دیگری از عملیات‌هایی است که می‌توان نقش ستون پنجمی منافقین در به‌شکست انجامیدن و تلفات سنگین نیروهای ایرانی را دید. کربلای ۴ نیز عملیاتی بزرگ و مهندسی‌شده بود که در چهار دی ۱۳۶۵، بعد از عملیات والفجر ۸ و با هدف تصرف ابوالخصیب و محاصره نیروهای مستقر در شبه‌جزیره فاو با رمز یامحمد(ص) آغاز شد. مردم منتظر یک عملیات پیروزمندان و پایان جنگ بودند. آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی

در خاطرات خود می‌گوید: «سال ۶۵ را به سال سرنوشت جنگ نامگذاری کرده و این عملیات را عملیات سرنوشت می‌خواندند که در صورت پیروزی، ایران می‌توانست از راه دیپلماسی به جنگ پایان داده و صدام را ساقط نماید.» اما خائن ملت این عملیات را نیز ماهرانه لو دادند و دشمن بعثی بسیاری از رزمندگان اسلام را شهید و مجروح کردند و جنگ عملاً ادامه یافت. مجموعه این اقدامات به تدریج چهره منافقین را نزد مردم ایران کریه‌تر و نزد صدام و بعثیون عزیزتر کرد.

## و) بمب منافقین یا بمباران صدام؟

مسعود رجوی که برادری خود را به صدام ثابت کرده بود برای جلب اعتماد بیشتر، نیروهای خود را عازم ماموریت‌های سفارشی می‌کرد. در ۲۴ اسفند ۱۳۶۳ دولت عراق که پس از گذشت چند سال تهاجم به کشور ایران به هیچ‌یک از اهدافش نرسیده و همراهی سایر کشورهای ابرقدرت با او کاری از پیش نبرده بود، تصمیم گرفت با ایجاد رعب و وحشت میان مردم و بمباران نماز جمعه تهران صحنه جنگ را به نفع خود تغییر دهد. در حقیقت او که اصابت موشک‌های دوربرد ایران به شهرهای کرکوک و بغداد را انفجار بمب توصیف کرده بود، قصد داشت با هماهنگی با عوامل گروهک منافقین، بمبی را در صفوف نماز جمعه دانشگاه تهران منفجر کند و همزمان با آن، هواپیمایش را در ارتفاع بالا به حریم هوایی تهران اعزام و ادعا کند که صدای انفجار، ناشی از بمباران تهران بوده است؛ اما با تاخیر در ورود هواپیمای عراقی به آسمان تهران و انفجار بمب نیم‌ساعت قبل از آمدن هواپیماها، این توطئه تبلیغاتی با شکست مواجه شد و هواپیماهای عراقی نیز با آتش به موقع و قدرتمند پدافند هوایی متواری شدند. در این جنایت منافقین، ۱۴ نفر به شهادت رسیده و عده زیادی مجروح شدند.

## ز) تضعیف جبهه‌ها

یکی دیگر از اقدامات گروهک منافقین در شهرها، ترور و ایجاد رعب و وحشت با هدف منصرف کردن رزمندگان از حضور در میدان جنگ بود. خائنان ملت سعی داشتند از این رهگذر توان نظامی کشور در خطوط مقدم جبهه را تضعیف کنند و فشار را از روی دشمن بعثی در جبهه بکاهند. عناصر این گروهک تروریستی به سراغ خانواده‌ها یا خود رزمندگان می‌رفتند و آنها را تهدید می‌کردند. منافقین گمان می‌کردند با این اعمال می‌توانند رزمندگان را از حضور در جبهه‌های جنگ باز دارند. آنها علاوه بر تهدید خانواده‌ها و ایجاد رعب و وحشت میان آنها در چندین اقدام، رزمندگانی که برای مرخصی به شهر خود آمده بودند یا خانواده‌های آنها را ترور کردند؛ برای مثال منیره سیف، دختری ۲۲ ساله بود که به علت حضور پدرش در جبهه و فعالیت اعضای خانواده‌اش به شهادت رسید. منافقین که از تهدید و ترساندن این خانواده نتیجه‌ای نگرفته بودند شامگاه ۱۲ شهریور ۱۳۶۰، با پرتاب نارنجکی در منزل آنها، منیره را به شهادت رساندند. محمدعلی آقارجبی نیز از جمله رزمندگانی بود که به خاطر حضور در جبهه و مقابله با منافقین و دشمن بعثی، مقابل چشمان همسر و فرزندانش در منزلش به شهادت رسید.

سردار ناصر گرزین، عضو هیات علمی دانشگاه امام حسین (ع) و مسئول عملیات سپاه منطقه ۱ در دهه ۶۰، در خصوص تلاش‌های منافقین در این راستا می‌گوید: «شما حساب کنید کسی که احساس کند مقابلش دشمن است و از پشت هم او را می‌زنند، برایش خیلی بد است. رزمنده برای شرکت در جنگ به جنوب یا کردستان می‌رفت؛ اما خانواده‌اش اینجا امنیت نداشتند یا شهرش ناامن بود.»

منافقین در راستای تضعیف جبهه‌ها به سود ارتش بعث عراق از هیچ تلاشی فروگذار نبودند، غافل از اینکه اهداف و آرمان‌های الهی این حکومت، مردم را در تصمیم خود راسخ کرده بود و حاضر بودند برای آزادی و اسلام از جان‌شان بگذرند. این جانفشانی به حدی بود که بعد از اینکه منافقین، پزشکان را تهدید کردند که به مداوای مجروحان جنگی نپردازند، تعدادی از آنها فعالیت‌های خود را بیشتر کردند. برای مثال شهید دکتر سیدمحمدابراهیم فقیهی پس از این تهدید منافقین، حضورش را در بیمارستان مداوم کرد و ۷۲ ساعت تمام در اتاق عمل به جراحی مجروحان جنگی پرداخت. این کار او باعث شد تهدید منافقین بی‌نتیجه بماند و در نتیجه منافقین آدمکش برای گرفتن انتقام، او را جلوی در منزلش و مقابل چشمان پسر هفت‌ساله‌اش به شهادت رساندند.

### ح) منافقین؛ بخشی از ماشین جنگی صدام

نقطه عطف همکاری مشترک منافقین با صدام در سال ۱۳۶۵ با انتقال مرکز فرماندهی این گروهک به خاک عراق محقق و گروهک منافقین که تعهد و وفاداری خود را به دشمن بعثی نشان داده بودند، رسماً به بخشی از ماشین جنگی صدام تبدیل شدند. گروهک منافقین با پیوستن به عراق در این برهه و با ارتکاب جنایات منحصر به فردی علیه مردم ایران، جانی تازه به ارتش بعثی بخشیدند.

همکاری بی‌دریغ منافقین با استخبارات عراق در شکنجه و تخلیه اطلاعاتی اسرای ایرانی برگی دیگر از خوش‌خدمتی منافقین برای صدام بود. عناصر این گروهک تروریستی با حضور در اردوگاه اسرای ایرانی به شکنجه جسمی و روحی اسرا می‌پرداختند. آنها با تغییر مضمون نامه‌های اسرا، سعی داشتند روحیه آنها را تضعیف و موجی از ناامیدی را در اردوگاه‌ها راه بیندازند. توهین به مسئولان نظام جمهوری اسلامی و جسارت به اعتقادات اسرا، گماردن جاسوس میان آنها و... از جمله این اقدامات بود. اقدامات منافقین علیه اسرای ایرانی، موجبات شادی و لذت دشمن بعثی را فراهم می‌آورد؛ چنان‌که عبدالرشید عبدالباطن، بازپرس و بازرس گارد ریاست جمهوری عراق پس از دستگیری توسط دولت عراق در بازجویی‌های خود به اعمال جنایات و شکنجه‌های غیرانسانی در اردوگاه‌های عراق اعتراف کرد. او در خصوص همکاری ارتش و استخبارات عراق با تشکیلات گروهک تروریستی منافقین در شکنجه اسرای ایرانی گفت: «منافقین بارها در این زمینه با ما همکاری داشتند و یادم می‌آید چندین اسیر ایرانی زیر دست آنها به قتل رسیدند. در برخی از این شکنجه‌ها، خشونت منافقین بسیار بیشتر از ما بود. بسیاری از اسرای ایرانی با اعمال شکنجه‌های قرون وسطایی توسط منافقین در اردوگاه‌های

شمال عراق در کردستان این کشور به شهادت رسیدند و در قبرستان‌های پراکنده در بیابان‌ها و تپه‌های اطراف این استان دفن شدند.» به گفته او این فیلم‌ها به دفتر صدام و عدی، پسر بزرگ صدام ارسال می‌شد و آنها از دیدن فیلم‌های شکنجه اسرای ایرانی لذت می‌بردند.

در خصوص فرسایشی شدن جنگ تحمیلی، مقالات متعددی نگاشته شده و دلایل و عوامل متعددی برای آن ذکر شده است؛ اما نیم‌نگاهی به خیانت‌های منافقین مزدور در این دوران نشان می‌دهد که این مزدوران مستقیماً در تداوم جنگ تحمیلی نقش مستقیم داشتند. تلاش برای تضعیف قوای نظامی ایران، شنودهای تلفنی و لو دادن عملیات‌ها و اقدامات تخریبی و تأذی‌های این گروهک تروریستی قطعاً در طولانی‌شدن جنگ تحمیلی موثر بوده است.

### ط) مدیرعامل موسسه شورای منافع ملی آمریکا:

طبق قوانین آمریکا و اروپا، مجازات همراهی با دشمن در زمان جنگ مرگ است. دکتر فیلیپ جیرالدی، کارشناس سابق مبارزه با تروریسم و اطلاعات نظامی سازمان سیا و مدیرعامل موسسه شورای منافع ملی آمریکا که سابقه اظهارنظر در رسانه‌های مختلف بین‌المللی به‌عنوان تحلیلگر شناخته‌شده مسائل اطلاعاتی و نظامی را دارد، در گفت‌وگویی با سرویس بین‌الملل پایگاه خبری تحلیلی هابیلیان (خانواده شهدای ترور کشور) گروهک تروریستی منافقین را سازمانی تروریستی خواند که با همراهی صدام حسین علیه مردم ایران مرتکب خیانت در زمان جنگ شده است.

این تحلیلگر آمریکایی با اشاره به ماهیت تروریستی گروهک منافقین گفت: «سازمان مجاهدین خلق (منافقین) با پرداخت پول‌های کلان تعداد زیادی را در دولت آمریکا و رسانه‌های این کشور به فساد مالی کشانده است.» وی در ادامه درباره همراهی منافقین با صدام حسین در جنگ تحمیلی علیه ملت ایران افزود: «مبارزه گروه‌های داخلی با دولت‌ها در جنگ‌های داخلی موضوع عجیب و غریبی به حساب نمی‌آید، اما همراهی و همکاری با دشمن خارجی در هنگام جنگ نظامی، پدیده نادری است. این دقیقاً همان کاری است که مجاهدین خلق در زمان جنگ عراق با ایران انجام داد.»

این افسر ارشد سابق سازمان اطلاعاتی آمریکا که مدرک دکتری مطالعات تاریخ اروپای خود را از دانشگاه لندن دریافت کرده، در پاسخ به سوالی درباره تعریف خیانت در زمان جنگ و مجازات آن در قوانین آمریکا و اروپا اظهار کرد: «قرار گرفتن در طرف دشمن هنگام جنگ می‌تواند خیانت به‌شمار رود و طبق قانون اساسی ایالات متحده و همچنین قوانین اغلب کشورهای اروپایی مجازات آن مرگ است. خائنانی که در زمان جنگ به دشمن می‌پیوندند همواره در طول تاریخ سرزنش شده‌اند.»

فیلیپ جیرالدی در ادامه درباره ارتباط بین منافقین و تعدادی از اعضای کابینه ترامپ گفت: «تباط بین سازمان مجاهدین خلق و جان بولتون، رودی جولیانو و الن چائو به وضوح مشخص شده و مبتنی بر پول است. این رابطه تا همین الان هم ضربه بزرگی به آمریکا زده و به نفرت مردم ایران از آمریکا دامن زده و ممکن است منجر به یک جنگ غیرضروری شود. مجاهدین خلق تا سال ۲۰۱۳ گروهی تروریستی به حساب می آمد و اکنون نیز باید دوباره در آن لیست قرار گیرد. این سازمان تاثیر فاسدکننده ای بر کابینه ترامپ دارد.»

وی در پایان درباره سرانجام گروهک تروریستی منافقین بیان کرد: «سازمان مجاهدین خلق گروهی تروریستی است که از مارکسیسم الهام گرفته و رهبری مستبدانه ای دارد. این سازمان در جوامع اطلاعاتی به کار کردن برای موساد و انجام اقدامات تروریستی در داخل خاک ایران و سایر نقاط معروف است. من معتقدم با مرگ رهبری فعلی این گروه، توان آن تحلیل خواهد رفت؛ اما در حال حاضر با توجه به ظرفیت این گروه در انجام اقداماتی در ایران که می تواند منجر به فجایع بدتری شود، تهدید محسوب می شود.»

## غرب چگونه عراق را مسلح ساخت؟

شاید امروز برای بسیاری از جوانان ما این سؤال مطرح باشد که رژیم بعثی عراق چگونه توانست ۸ سال در مقابل رزمندگان پرتوان ما مقاومت کند. هر چند حامیان اصلی صدام حسین چندی پیش دست به اجماعی بزرگ بر ضد وی زدند و تا فرو پاشیدن حکومت وی دست از کار نکشیدند ولی باید در تاریخ ثبت و روشن شود که چه قدرتهایی و کدامین کشورها باعث شدند تا صدام، در مقابل انقلاب توفنده ملت ایران به معارضة ای طولانی برخیزد.

در این مجال، به چگونگی تجهیز صدام و آنان که به نحو فاحشی در تجهیز صدام کوشیده اند اشاره می شود. هنگامی که مراحل پایانی عملیات کربلای ۵ با رمز یا زهرا(س) انجام گرفت، بسیاری از کارشناسان نظامی ایران بر این باور بودند که مهندسی و ماشین نظامی عراق تا سال های سال، دیگر قادر به ایستایی نخواهد بود. اما هنوز یک سال از این عملیات در شلمچه نگذشته بود که آمارها و ارقام و هم چنین توان نظامی حزب بعث، چیزی خلاف این نظر را آشکار می ساخت.

به راستی چه کسانی در تجهیز و تسلیح صدام، این دیکتاتور مخوف قرن ۲۰ نقش داشته اند؟ برای آن که عمق همیاری با دیکتاتور سیاه عراق آشکار شود به این آمار می توان استناد کرد.

در آوریل ۱۹۸۸ (اردیبهشت ۱۳۶۷) یک نشریه ایتالیایی به نام «اسپرسو» درباره موازنه نابرابر نظامی ایران و عراق، آمار را منتشر ساخت.

این آمار چنین بود: ارتش ایران: ۶۶۵ هزار نفر - عراق: ۸۰۰ هزار نفر، تانک ایران: ۱۰۵۰ دستگاه - عراق: ۷۰۰۰ دستگاه، توپخانه ایران: ۶۰۰ قبضه - عراق: ۵۶۰۰ قبضه، هواپیمای ایران: ۲۰۰ فروند - عراق: ۵۰۰ فروند. این آمار در حالی منتشر شد که هنوز به پایان جنگ ایران و عراق ۳ ماه باقی مانده بود.

دنیای غرب بر این باور بود که تنها عامل باز دارنده قوای با ایمان و بسیجی ایران، تسلیحات ریز و مدرن شرق و غرب است.

در حقیقت، نخستین درگیری مشترک بلوک شرق و غرب با یک کشور پس از سقوط هیتلر در آلمان، میجی در ژاپن و موسولینی در ایتالیا، در نقطه مرزی ایران و عراق ظهور یافت.

مجله سیاست دفاعی در شماره چهارم خود، در گزارشی از کمک های بلوک شرق و غرب به عراق، چنین آورده است: «نیرو های مسلح ارتش عراق در نتیجه فروش عظیم تسلیحاتی توسط اتحاد شوروی و قدرت های غربی، در مدتی کمتر از دو سال سیستم های تسلیحاتی خود را به بیشتر از ۴۰ درصد افزایش دادند.

در آستانه بازپس گیری «فاو» در آوریل ۱۹۸۸، یعنی اردیبهشت ۱۳۶۷، ارتش عراق حدود ۵ هزار دستگاه تانک، ۴۵۰۰ نفر زرهی، ۵۵۰۰ عراده توپ، ۴۲۰ فروند هلی کوپتر و ۷۲۰ هواپیمای جنگنده و بمب افکن آماده برای عملیات در اختیار داشت.

این خیل عظیم سیستم های تسلیحاتی، با حداقل ۳۰۰ فروند موشک زمین به زمین اسکاد بی، ساخت شوروی تجدید ساختار شده توسط آلمان ها و تولید مقادیر زیادی مهمات شیمیایی به اتکای فن آوری صادراتی آمریکایی اروپایی تکمیل می شد.

حکومت بغداد با کسب این مقادیر عظیم از جنگ افزار های مدرن متعارف و غیر متعارف، توانست استعداد نیرو های زمینی ارتش خود را از ۲۷ لشکر در سال ۱۹۸۶، یعنی ۱۳۶۵، به ۵۰ لشکر در سال ۱۹۸۸، یعنی ۱۳۶۸، یعنی به دو برابر افزایش دهد.

این امر نمایانگر رشد واقعی در ساختار نیرو و توانایی های عملیاتی صدام حسین بود و در جهت تغییر موازنه استراتژیک کلی منطقه خلیج فارس گام مهمی به شمار می رفت.

به راستی این همه همیاری و همراهی با یک کشور برای چه هدفی دنبال می شد؟ در حالی که بیش از ۸۰ کشور به صورت رسمی و غیر رسمی عراق را یاری می دادند، جمهوری اسلامی ایران حتی از داشتن حق خرید سیم خاردار که یک وسیله غیرنظامی به شمار می رود، محروم بود.

این در حالی بود که کشور های مهم دنیا چون آمریکا، انگلیس، فرانسه، شوروی و آلمان، رسماً خود را وقف خدمت به عراق کرده بودند.

این خدمات جدای از سرازیر شدن پول های نفت کوتوله های خلیج نشین عرب بود.

در طول سال های جنگ، کشور های عربی منطقه با نام نهادن صدام به عنوان «سردار و فاتح قادسیه»، «افتخار عرب» و «صلاح الدین ایوبی زمان» میلیارد ها دلار کمک بلا عوض به حکومت صدام و رژیم صدام نمودند.

به گزارش خبرگزاری مهر یکی از فرماندهان جنگ در همین رابطه می گوید: «در بسیاری از عملیات ها نظیر خیبر، والفجر ۸ و کربلای ۵، حقیقتاً ماشین نظامی عراق از هم پاشیده شد؛ اما به چند ماه نمی کشید که صدام پس از هر کدام از این عملیات ها، با امکانات بیشتر و جدیدتر وارد منطقه می شد.

این مسئله حاصل نمی شد جز با پول عرب های منطقه و حمایت های غرب و شرق».

روال حمایت غرب و شرق از صدام، تنها به دوران جنگ عراق و ایران محدود نشد و پس از پایان جنگ همان روند ادامه یافت.

عراق افتخار ژاندارمی منطقه، یعنی همان عنوان «مترسک» و «سگ دست آموز» را برای حکومت غرب کسب کرده بود.

در این میان بر اساس اسناد معتبر، انگلیس و آمریکا بیشترین نقش را در تجهیز صدام پس از جنگ ایران و عراق داشته اند.

در کتاب «غرب چگونه عراق را مسلح ساخت»، چنین آمده است: «... در شرایطی که سرانجام ایران رسماً پذیرش قطعنامه پذیرش ۵۹۸ را به سازمان ملل اعلام کرده بود، وزارت بازرگانی آمریکا به روال سابق، همچنان با صدور تکنولوژی پیشرفته آمریکا به کارخانه ها و تأسیسات اسلحه سازی عراق موافقت می کرد. مروری بر پروانه های صادر شده از سوی این وزارت خانه در هشت ماهه پس از کشتار «حلبچه»، حاکی از تحویل مداوم تجهیزات کشت ویروس، قارچ به آژانس انرژی اتمی عراق، تحویل دنده های الکترونیکی و ابزار های ماشینی چندکاره به مرکز تولید موشکی «سعد ۱۶»، کارخانه تولید بمب «بدر»، کارخانه صنایع موشکی صدام، کارخانه های الکترونیک دفاعی منصور و صلاح الدین و مجتمع تسلیحاتی عظیم «تاجی» است.

در همان سال ها، انگلیس و آمریکا به خوبی دریافته بودند که کشور جنگ افروز عراق چگونه می تواند سرمایه داران و کارخانه های اسلحه ساز آنها را از خطر ورشکستگی نجات دهد و حکومت های عرب منطقه را از ترس صدام مجبور به خرید تسلیحات از آنها سازد.

وزارت بازرگانی آمریکا در همین رابطه اعلام داشت: «با پایان یافتن جنگ عراق و ایران، اکنون عراق بازار خوبی برای تاجران آمریکایی است.

«آنچه که بیشتر باعث رونق صنایع کشتار جمعی آمریکا می شد، انتقال آن به حکومت بعثی عراق بود. سلاح های کشتار جمعی علاوه بر بالا بردن قدرت تخریبی قوای نظامی عراق، حکومت های منطقه را نیز بیش از پیش در هراس از این کشور فرو می برد. از این رو شرکت های آمریکایی به معامله ای عظیم دست زدند.

بر اساس منابع موجود، در ماه ژوئیه ۱۹۸۸ یعنی اوایل مرداد ۱۳۶۷ هجری شمسی و دقیقاً ۳ روز پس از پذیرش قطعنامه توسط ایران، شرکت نفتی «بچتل» که کارگزار آن «جرج شولتز» سمت وزیر خارجه آمریکا را برعهده داشت، قرار دادی به مبلغ یک میلیارد دلار با وزارت صنعت و صنایع نظامی ژنرال «حسین کامل» داماد صدام در بغداد منعقد ساخت.

به موجب این قرار داد، بچتل طراحی و ساخت یک مجتمع پتروشیمی نزدیک المسیب در جنوب بغداد را به عهده گرفت. حسین کامل و ژنرال «عامرالسعدی» در نظر داشتند در مجتمع مزبور با نام C.P.۲ گاز خردل و اکسید اتیلن تولید کنند. اکسید اتیلن در تولید سوخت موشک مورد استفاده قرار می گرفت.

انگلستان نیز از قافله دنیای غرب عقب نماند و برای یافتن جای پا در عراق و تجهیز حکومت خونخوار بعثی به سلاح های پیشرفته، تقلا و کوشش خود را پس از پایان جنگ آغاز نمود.



پس از پایان جنگ، حکومت سلطنتی انگلستان بر آن بود تا به هر شیوه ای وارد بازار اسلحه عراق شود. دقیقاً چند ماه پس از پایان جنگ ایران و عراق، «آن کلارک» وزیر دفاع انگلستان، معاون خود «دیوید هیتی» را به سوی بغداد روانه ساخت.

هیتی کاری نداشت جز آن که مواضع لندن را برای عراقی ها آشکار سازد. عراقی ها خوب می دانستند که بریتانیا در طول جنگ با ایران، چگونه آنها را یاری دادند. صدام حسین، عاشق و شیدای کار آمدی محتاطانه و توانایی های پنهانی و احتیاط کاری های انگلیسی ها بود. هیتی معاون وزیر دفاع بریتانیا چنین می گوید: «تمام تلاشمان را به خرج دادیم تا رابطه را گرم نگه داریم. طی جنگ هشت ساله صدام علیه رژیم تهران، به طور متوسط هر سال ۴۰ خلبان نظامی عراقی در پایگاه نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا، آموزش می دیدند و شرکت های خصوصی نظیر هواپیمایی سی اس آی هم بر این دوره ها نظارت داشتند.

«لندن نه تنها در جنایات صدام شریک بود، بلکه خود را در کنار او در برابر ایران می دید از همین رو از نخستین روز های جنگ ایران و عراق، سیگنال هایی مثبت برای همکاری با عراق را روانه ساخت. صدام به خوبی این سیگنال ها را می شناخت. او دست آموز سرویس های جاسوسی خود آنها بود.

در سال ۱۹۸۳ یعنی دو سال پس از آغاز جنگ علیه ایران، آمریکا طرح خصمانه ای را برای در تنگنا قرار دادن ایران تهیه کرد. این طرح که با نام «استانچ» یک تحریم تسلیحاتی کامل را علیه ایران در برمی گرفت، قوای ایرانی را به مرور زمان دچار ضعف نظامی می نمود. لندن به خوبی می توانست نقش روباه صفتانه خود را ایفا کند. این همان سیاست مکارانه لندن بود که نه خود را در برابر ایران قرار می داد و نه عراق را از خود دور می ساخت.

صدام نیز به این سیاست رضایت کامل داشت. بدین روی لندن، به تهران اجازه داد تا در خیابان ویکتوریا دفتر خریدی باز کند. تهران در این دفتر می توانست روابط تجاری خود را با دلان و تجار اسلحه و امکانات مورد نیازش در جنگ برقرار سازد. این دفتر درست و در همه لحظات، تحت نظارت جاسوسان و مراقبان پلیس مخفی بریتانیا بود. اسکاتلند یارد شبانه روز تمامی مکالمات و گفتار های این دفتر را شنود می کرد.

اکنون آشکار شده است که حکومت بریتانیا از طریق M.I.5 سازمان اطلاعاتی خود تمامی حرکات ایرانی ها را ثبت و در اسرع وقت، کلیه اطلاعات و اسناد مهم مربوط به خرید اسلحه های اروپایی و امکانات غربی را مستقیماً به برادر ناتنی صدام و رئیس سازمان اطلاعاتی عراق؛ «برزان التکریتی» می فروخته است. این روابط خاص و پنهانی و فروش اطلاعات محرمانه به هم این جا ختم نمی شد. از خدمات بسیار ارزشمند بریتانیا به حکومت دیکتاتور عراق در طول جنگ، آن بود که «برزان» و فرماندهان سرویس خدمات هوایی ویژه در انگلستان را به هم دیگر نزدیک نمود.

این سازمان در یک قرارداد محرمانه، متعهد شد تا واحد های ویژه هوآبرد عراق را در پایگاه فوقه بسیجی حزب های در رود دجله آموزش دهد.

گذر تاریخ بسیاری از برگ های دفتر سیاه و کارنامه پر جنایت دنیای غرب، به ویژه آمریکا و انگلیس را تورق خواهد کرد.

هنگامی که صدام در برابر دوربین های رسانه های دنیا ایستاد و گفت: «تنها در فاو ده ها هزار جوان عراقی را به کام آتش حمله ایرانی ها فرستادم و سپر گوشتی از عرب ها ساختم تا خیالشان از ایرانی های مجوس! در امان باشد»، هیچ کسی نمی دانست که چه کسی صدام را تشویق و حمایت می کند تا جوانان بیگناه عراق را به کام مرگ فرستد. امروز همه دنیا به خوبی دریافته اند که حامیان و دست پروردگان صدام چه کسانی بودند. هنگامی که سخنان صدام پس از اشغال کویت در رسانه ها پخش شد، مردم دنیا به دنبال پاسخ پرسش ذهن خود بودند.

صدام چنین گفت: «شیوخ خلیجی درباره آن به اصطلاح کمک هایشان به حکومت ما در طول جنگ با ایران، خیلی سر و صدا می کنند.

ما هیچ دینی به این یهودیان خلیجی نداریم و جنگ را تنها با کمک خودمان به پایان بردیم و با مدد بازوان توانای مردان مان و فدا کردن افرادمان»

وقتی خبر گزاری آمریکایی آسوشیتدپرس در گزارش خود از ریاض واکنش «ملک فهد» پادشاه عربستان به سخنان صدام را انعکاس داد، مردم دنیا پاسخ خود را یافتند.

«ملک فهد» چنین گفته بود: «اقدامات تجاوزکارانه رهبر عراق در اشغال کشور کویت و سخنان اخیر او، نشانگر ناسپاسی نسبت به حمایت های نظامی عربستان و کشور های عرب برادر در خلیج فارس از او در طول جنگ هشت ساله اش علیه ایران است.

اگر عراق می گوید: در آن هشت سال جنگ، افراد خود را فدا کرده است، ما نیز با پول، سلاح های پیشرفته و همکاری بین المللی در این فداکاری سهیم بوده ایم. چگونه صدام می تواند همه این ها را فراموش کند و سعی در از بین بردن حقایق نماید؟» وقتی عمر یاقوت، سفیر کویت در عربستان گفت: «صدام فردی دروغ گو و کافر است. ایران صدام را خوب شناخته و در مورد حمله عراق به کویت، بار ها به ما اخطار داده بود، اما ما در این مورد گوش شنوایی نداشتیم»، همه کارشناسان هشدار های حضرت امام خمینی (ره) به رهبران عرب را به یاد آوردند که آنچه، آن پیر روشن ضمیر، از صدام و روابط او با دنیای کفر می دید، دیگران نمی دیدند.

امروز اگر چه صفحات تاریخ مکتوب قرن با تمام نامردی ها و بی مهری ها و دروغ ها نگاشته شده است، اما تاریخ حقیقی توسط غریب ترین مردان انقلاب و مظلومان مقتدر سرزمین مان در حافظه ها و سینه های توده های محروم عالم نگاشته شده است.

صدام رفتنی بود و رفت و سیاهه سوابقش امروز بر همه آشکار شده است.

دور نیست تا آفتاب حقیقت از پس ابر برون آید و آنچه که تاکنون نادیدنی بوده است، به دیده آید.

غرب در روشنایی حقیقت، چه کاری جز واژگونه خفتن در پس تاریکخانه وجودش خواهد داشت؟

۱. کامران غضنفری/نشرکيا/ امريکا و بر اندازی جمهوری اسلامی ایران -
۲. کنت دمارانش، دیوید ای، اندلمن/سهیلا کیانتاز/اطلاعات/جنگ جهانی چهارم، دیپلماسی و جاسوسی در عصر خشونت
۳. فرهاد درویشی و گروه نویسندگان/مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ/ریشه های تهاجم(علل و زمینه های شروع جنگ)
۴. محسن صفی/حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی ما اعتراف می کنیم -
۵. آلن فریدمن/گروه مترجمان/مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ-دعاوی ایران
۶. ابوغزاله/ناددر نوروز شاد/مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ/جنگ ایران و عراق
۷. مارک پری /اگلامحسین صالحیار/اطلاعات-کسوف، آخرین روزهای CIA
۸. محمد مهدی بهداروند. احمد سوداگر/جنگ از نگاهی دیگر (بررسی تحولات سیاسی - اجتماعی) مؤسسه فرهنگی خادم الرضا علیه السلام
۹. اردستانی، حسن (۱۳۸۸). جنگ عراق و ایران - رویارویی استراتژی‌ها مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۱۰. السامرای، وفیق (۱۳۹۰) [۱۳۷۷] ویرانی دروازه شرقی، چاپ ششم، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
۱۱. تیمرمن ف کنت آر. (۱۳۷۶) سوداگری مرگ، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۲. ویلمسه، مارین (۱۳۹۲) قوی ترین شریک جرم؛ مواضع جانبدارانه آمریکا در جنگ ایران و عراق، ترجمه محمد علی خرمی، تهران: نشر مرز و بوم.
۱۳. غسان شربل / زیرپوست جنگ گردآوری و ترجمه توسط وحید خضاب انتشارات نارگل
۱۴. نشریه پنجره ۱۳۸۸ شماره ۱۲
۱۵. روزنامه کیهان، هفت تیر ۹۴، صفحه فرهنگ مقاومت و ۲۴ مرداد ۹۰، اخبار ویژه.
۱۶. اسپیکل -تاریخ انتشار: ۰۸:۲۴ - ۲۵ دی ۱۳۹۶ - ۱۵۲۰۱۸ January
۱۷. سایت پرس تی وی، ۱۰ دی ۹۰
۱۸. خبرگزاری فارس، ۱۹ آذر ۹۰